ما شاء الله ولا قوة الا بالله

[illegible]

چهار گلزار

باهتمام محمد عبد الرحمن خان [illegible]

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۴ھ

لم یتحابّ لم یتحابّ لا تتحابّ لا یتحابّ لن یتحابّ لن تتحابّ الامر منه تحابّ تحابّ
لتحابّ لیتحابّ لیتحابّ لیتحابّ لیتحابّ لیتحابّ الظرف منه متحابّ متحابان
متحابات متحابّ در اصل تحابب بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند تحابّ شد برین قیاس است در باقی ماضی مجهول تُحُوبّ تحوبا
تحوّبوا الخ تحوبّ در اصل تحوبب بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند تحوبّ شد برین قیاس است در باقی مضارع معلوم یتحابّ یتحابان
یتحابّون الخ یتحابّ در اصل یتحابب بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند یتحابّ شد برین قیاس است در تمام باب مضارع
مجهول یتحابّ یتحابان یتحابّون تا آخر یتحابّ در اصل یتحابب بود دو حرف از یکجنس
بهم آمدند الخ اسم فاعل متحابّ متحابان الخ متحابّ در اصل متحابب بود دو حرف از یک
جنس بهم آمدند الخ اسم مفعول متحابّ الخ تعلیل بر قیاس اسم فاعل الامر منه تحابّ تحابّا
تحابّا تحابّوا تحابّی تحابّا تحابّن تحابّ را از تتحابّ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند همچنان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقف سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو باء باء اول که ساکن
شده بود برای ادغام و باء ثانی که ساکن شده بود برای علامت وقفی بعضی باء ثانی
را فتح دادند و بعضی کسره و بعضی ترک ادغام کردند چنانکه گذشت **فصل** در بیان
یازده حروف که در باب تفعّل و تفاعل بجای فاء کلمه آیند و تا را از جنس اینها نموده
ادغام میکنند تا و ثا و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا و
الاتّرّب خاک آلود شدن اتّرّب یتّرّب اتّرّبا فهو متّرّب و اتّرّب متّرّب اتّرّب اذ

تمنیا تمنوا تمنی تمنیا تمنین تمنَّ را از تمنی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند همان شد بالسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرف علت شد تمنَّ گردید دوم باقی با سقوط نون شد **مضاعف از باب**
تفعل التحبّب دوستی نمودن تحبّب یتحبّب تحبّباً فهو متحبّب و تُحُبِّبَ یُتحبّب تحبّباً
فذاک متحبَّب لم یتحبّب لم یُتحبّب لا یتحبّب لا یُتحبّب لن یتحبّب لن یُتحبّب الامر
تحبّب لیتحبّب لیُتحبّب لیتحبّب والنهی عنه لا تتحبّب لا تُتحبّب الظرف منه
متحبَّب متحبّبان متحبّبات این باب مانند صحیح است چنانچه تصرف یتصرف
ناقص از باب تفاعل التصابی کودک شدن تصابی یتصابی تصابیاً
فهو متصابٍ وتُصُوبِیَ یُتصابی تصابیاً فذاک متصاباً لم یتصاب لم یُتصاب لا یتصابی لا یُتصابی
لن یتصابی لن یُتصابی الامر منه تصاب لیتصاب لیُتصاب لیتصاب والنهی عنه لا تتصاب
لا تُتصاب لا یتصاب لا یُتصاب الظرف منه متصابی متصابیان متصابیات ماضی
معلوم تصابی تصابیا تصابوا الخ مجهول تُصُوبِیَ تُصُوبِیا تُصُوبُوا الخ مضارع معلوم
یتصابی یتصابیان یتصابون الخ مجهول یُتصابی یُتصابیان یُتصابون الخ اسم فاعل متصاب
متصابیان متصابون متصابیة متصابیتان متصابیات اسم مفعول متصابی متصابیان
متصابون متصاباة متصاباتان متصابیات الامر منه تصاب تصابیا تصابوا تصابی
تصابیا تصابین تصاب را از تتصابی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند همان شد بالسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علت شد تصاب شد در یا سقوط نون شد **مضاعف از باب تفاعل** التحابب
دوستی داشتن تحابّ یتحابّ تحابّاً فهو متحابّ وتُحُوبِبَ یُتحابّ تحابّاً فذاک متحابّ لم یتحابّ لم یُتحابّ

الاستتباب تمام و پیهم شدن استتب یستتب استتبابا فهو مستتب و مستتب
استتب یستتب استتبابا فذاک مستتب لم یستتب لم یستتب لم یستتب
لا یستتب لا یستتب لن یستتب لن یستتب الامر منه استتب استتب لیستتب لیستتب
لیستتب لیستتب لیستتب لیستتب و النهی عنه لا تستتب لا تستتب لا تستتب
لا تستتب لا یستتب لا یستتب الظرف منه مستتب
مستتبان مستتبات ماضی معلوم استتب استتبا استتبوا استتب در اصل
استتبب بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند استتب شد بر قیاس
ماضی مجهول استتب استتبا استتبوا تا آخر تعلیل این مانند معلوم است مضارع
معلوم یستتب یستتبان یستتبون تا آخر یستتب در اصل یستتبب بود دو حرف از یکجنس
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند یستتب شد بر قیاس است در مضارع مجهول نیز
از باب تفعل التمنی آرزو کردن و دروغ گفتن تمنی یتمنی تمنیا فهو متمنی و تمنی
یتمنی تمنیا فذاک متمنی لم یتمن لم یتمن لا یتمنی لا یتمنی لن یتمنی لن یتمنی الامر تمن لیتمن لیتمن
لیتمن و النهی عنه لا تتمن لا تتمن لا یتمن لا یتمن الظرف منه متمنی متمنیان متمنیات ماضی
معلوم تمنی تمنیا تمنوا تا آخر ماضی مجهول تمنی تمنیا تمنوا تا آخر مضارع معلوم یتمنی
یتمنیان تا آخر مضارع مجهول یتمنی یتمنیان یتمنون که مصدر تمنیا در اصل تمنیا بضمه
نون بود مکسور بدل کردند از برای مناسبت یا تمنیا شد اسم فاعل متمنی متمنیان متمنون
متمنیة متمنیتان متمنیات اسم مفعول متمنی متمنیان متمنون متمناة متمناتان متمنات الامر تمن

را حذف کردند مُستحیٰ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مُستحیً شد مُستحیان در اصل
مُستحییان بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده یا را
حذف کردند لاجل الخفة مُستحیان شد مُستحون در اصل مُستحیون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف حذف کردند مُستحَون
بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود
اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو
الف را حذف کردند مُستحون شد مُستحاة در اصل مُستحیَة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند مُستحیاة شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آنیا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مُستحاة شد
مُستحاتان در اصل مُستحیتان بود الخ مُستحیات در اصل مُستحیات بود یا متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آنیا را بالف بدل کردند و الف را حذف کردند لاجل الخفة مُستحیات شد الامر منه
اِستحِ اِستحیا اِستحوا اِستحی اِستحیا اِستحین اِستحِ سا از تستحی بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر
همان شد با سکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
اِستحِ گردید و در تثنیه و جمع سقوط نون شد مضاعف از باب استفعال

آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف
کردند تستحیین شد مصدر استحیاء در اصل استحیایا بود یا واقع شد بطرف بعد الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند استحاء
شد اسم فاعل مستحیٍ مستحیان مستحون مستحیة مستحیتان مستحیات مستحٍ در اصل مستحیی
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مستحی شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل
دادند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مستحٍ شد مستحیان در اصل
مستحییان بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند برای خفت
مستحیان شد مستحون در اصل مستحیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحون
شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحون شد مستحیة در اصل مستحییة بود یا
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا را حذف کردند
از جهت خفت مستحیة شد مستحیتان در اصل مستحییتان بود بتعلیل این مانند مستحیة
است مستحیات بر این قیاس است که در اصل مستحییات بود اسم مفعول مستحی مستحیان مستحون
مستحاة مستحاتان مستحیات مستحی در اصل مستحیی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را

در اصل استحییین بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل
دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند استحیین شد برینقیاس است
تا آخر ماضی مجهول استحیی استحییا استحیوا تا آخر استحیی در اصل استحیی بود کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند از جهت خفت استحیی
شد استحیا در اصل استحییا بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را
حذف کردند لاجل الخفة استحیا شد استحوا در اصل استحییوا بود ضمه بر یا ثقیل است
نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را
حذف کردند استحیوا شد بعده متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند استحوا شد استحیت
در اصل استحییت بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف
کردند از جهت خفت استحیت شد برینقیاس است استحیتا استحیین در اصل استحییین بود
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف
کردند استحیین شد برینقیاس است تا آخر مضارع معلوم یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر یستحیی در
اصل یستحیی بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر
دو یا یا اول را حذف کردند یستحی شد یستحیان در اصل یستحییان بود کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند لاجل الخفة یستحیان شد یستحیون
در اصل یستحییون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین
شد میان یا و واو یا را حذف کردند یستحیون شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت

بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند بهمزه وصل مکسور در اولش در آوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف
علت شد استح گردید و در بعضی با سقوط نون میشود مصدر استحیاء در اصل استحیایا
بود واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء شد
و نیز جائز است که گویند استحی یستحی استحاء فهو مستح و استحی یستحی استحاء فذاک
مستحی لم یستح لم یستح لا یستحی لا یستحی لن یستحی لن یستحی الامر منه استح لیستح لیستح لیستح
والنهی عنه لا تستح لا تستح لا یستح لا یستح الظرف منه مستحی مستحیان مستحیات ماضی
معلوم استحی استحیا استحوا استحت استحتا استحین تا آخر استحی در اصل استحیی بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند استحی شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف
الف اول را حذف کردند استحی شد استحیا در اصل استحییا بود یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند بعده الف را حذف کردند لاجل الخفة استحیا
شد استحوا در اصل استحیوا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند استحوا شد بعده یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود
اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و واو الف را حذف کردند استحوا شد برین قیاس است استحت استحتا استحین

اسم فاعل مُسْتَحْیٍ مُسْتَحْیِیَانِ تا آخر اسم مفعول مُسْتَحْیً مُسْتَحْیَیَانِ تا آخر الامر منه اِسْتَحْیِ اِسْتَحْیِیَا
اِسْتَحْیُوا تا آخر اِسْتَحْیِ را از یَسْتَحْیِی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِسْتَحْیِ
گردید و در باقی سقوط نون شد مصدر اِسْتِحْیَاءٌ در اصل اِسْتِحْیَایٌ بود یا و
شد بر طرف بعد از الف زایده آن یا را همزه بدل کردند اِسْتِحْیَاءٌ شد لفیف
مقرون از باب استفعال الاستحیاء شرم کردن اِسْتَحْیَى یَسْتَحْیِی
اِسْتِحْیَاءً فهو مُسْتَحْیٍ وَاُسْتُحْیِیَ یُسْتَحْیَی اِسْتِحْیَاءً فذاک مُسْتَحْیً لَمْ یَسْتَحْیِ لَمْ یُسْتَحْ
لا یَسْتَحْیِی لا یُسْتَحْیَی لَنْ یَسْتَحْیِیَ لَنْ یُسْتَحْیَی الامر منه اِسْتَحْیِ لِیَسْتَحْیِ لِیُسْتَحْیَ لِیَسْتَحْیِیَنَّ و
النهی عنه لا تَسْتَحْیِ لا تُسْتَحْیَ لا یَسْتَحْیِ لا یُسْتَحْیَ الظرف منه مُسْتَحْیً مُسْتَحْیَیَانِ مُسْتَحْ
ماضی معلوم اِسْتَحْیَى اِسْتَحْیَیَا اِسْتَحْیَوْا اِسْتَحْیَتْ اِسْتَحْیَتَا اِسْتَحْیَیْنَ اِسْتَحْیَیْتَ اِسْتَحْیَیْتُمَا
اِسْتَحْیَیْتُمْ اِسْتَحْیَیْتِ اِسْتَحْیَیْتُمَا اِسْتَحْیَیْتُنَّ اِسْتَحْیَیْتُ اِسْتَحْیَیْنَا ماضی مجهول اُسْتُحْیِیَ اُسْتُحْیِیَا
اُسْتُحْیُوا تا آخر مضارع معلوم یَسْتَحْیِی یَسْتَحْیِیَانِ یَسْتَحْیُونَ تا آخر مضارع مجهول
یُسْتَحْیَی یُسْتَحْیَیَانِ یُسْتَحْیَوْنَ تا آخر اسم فاعل مُسْتَحْیٍ مُسْتَحْیِیَانِ مُسْتَحْیُونَ تا آخر
مُسْتَحْیٍ در اصل مُسْتَحْیِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند مُسْتَحْیٍ شد اسم مفعول مُسْتَحْیً مُسْتَحْیَیَانِ مُسْتَحْیَوْنَ مُسْتَحْیَاةٌ
مُسْتَحْیَاتَانِ مُسْتَحْیَیَاتٌ مُسْتَحْیً در اصل مُسْتَحْیَیٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مُسْتَحْیً شد الامر منه اِسْتَحْیِ
اِسْتَحْیِیَا اِسْتَحْیُوا اِسْتَحْیِی اِسْتَحْیِیَا اِسْتَحْیِینَ اِسْتَحْیِ را از یَسْتَحْیِی بنا کردند تا که علامت استقبا

صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود و اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن واو را بالف بدل کردند یستقام شد بر قیاس است و در باقی مگر در یستقمن و تستقمن
واو بالف بدل شد و بالتقاء ساکنین بیفتاد اسم فاعل مستقیم مستقیمان تا آخر مستقیم
در اصل مستقوم بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مستقیم شد بر قیاس تا آخر اسم
مفعول مستقام مستقامان مستقامون تا آخر مستقام در اصل مستقوم بود واو
متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک
بود و اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مستقام شد بر قیاس است
باقی الامر استقم استقیما استقیموا استقیمی استقیما استقمن استقم را از تستقیم
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه
وصل مکسور در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یاء و میم یا را حذف کردند
استقم شد و در تثنیه و جمع سقوط نون میشود ناقص یائی از باب استفعال
الاستخباء خیمه زدن استخبی یستخبی استخباءً فهو مستخبی و استخبی یستخبی استخباءً فذاک
مستخبی لم یستخب لم یستخب لا یستخبی لا یستخبی لن یستخبی لن یستخبی الامر منه
استخب لیستخب لیستخب والنهی عنه لا تستخب لا یستخب لا
لا یستخب الظرف مستخبی مستخبیان مستخبیات ماضی معلوم استخبی
استخبیا استخبوا الی آخره ماضی مجهول استخبی استخبیا استخبوا تا
آخر مضارع یستخبی یستخبیان تا آخر مضارع مجهول یستخبی یستخبیان الخ

مُستقامٌ لم یَستقم لم یُستقم لا یَستقیم لا یُستقام لن یَستقیم لن یُستقام الامر منه اِستقم
لِتستقم لِیُستقم والنهی عنه لا تستقم لا یستقم لا تُستقم لا یُستقم الظرف
منه مُستقام مُستقامان مُستقامات ماضی معلوم اِستقام اِستقاما
اِستقاموا تا آخر اِستقام در اصل اِستقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح
ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند اِستقام شد تا اِستقامتا صیغه استقمن
در اصل اِستقومن بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو نقل کرده بماقبل
دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند اِستقمن شد برین قیاس است تا آخر ماضی
مجهول اُستُقیم در اصل اُستُقوِم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو
را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
اُستُقیم شد برین قیاس است تا اُستُقیمتا اُستُقمن در اصل اُستُقوِمن بود واو متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اُستُقمن
شد برین قیاس تا آخر مضارع یَستقیم یَستقیمان تا آخر یستقیم در اصل یستقوِم بود واو
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند یستقیم شد برین قیاس است اندر باقی مگر در
یَستقمن و تَستقمن التقاء ساکنین شود میان یا و میم یا حذف شود مضارع مجهول
یُستقام یُستقامان یُستقامون تا آخر یُستقام در اصل یُستقوَم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح

ینزو والنهی عنه لا تنز و لا تنزوا لا تنزی لا تنزیا و والظرف منه منزوی منزویان
منزویات تمام تعلیلهای این باب مانند تعلیل انمحی ینمحی است الامر منه انز و انزوا
انزووا انزوی انزویا انزوین انزو را از تنزو بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن حذف کردند بالعد حذف ساکن با همزه وصل بکسر در اولش در آوردند
امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف
علت شد انز و اگر دیده در تثنیه وجمع نون ساقط میشود **مضاعف از**
باب انفعال الانصباب ریخته شدن انصبّ ینصبّ انصبابا فهو منصبّ
وانصبّ ینصبّ انصبابا فذاک منصبّ لم ینصبّ لم ینصبّ لم ینصبب
لم ینصبب لا ینصبّ لا ینصبّ لن ینصبّ لن ینصبّ الامر منه انصبّ انصبب
لینصبّ لینصبّ لینصبّ لینصبب لینصبّ لینصبب والنهی عنه لا تنصبّ
لا تنصبب لا تنصبّ لا تنصبّ لا تنصبّ لا تنصبب لا تنصبّ لا تنصبب الظرف منه
منصبّ منصبّان منصبّات **مثال واوی از باب استفعال** الاستیجاب سزاوار شدن
استوجب یستوجب استیجابا فهو مستوجب و استوجب یستوجب استیجابا فذاک مستوجب
لم یستوجب لم یستوجب لا یستوجب لا یستوجب لن یستوجب لن یستوجب
الامر منه استوجب لتستوجب لیستوجب لیستوجب والنهی عنه لا تستوجب
لا تستوجب لا یستوجب لا یستوجب الظرف منه مستوجب مستوجبان
مستوجبات این باب مانند استخرج یستخرج است **اجوف واوی**
از باب استفعال الاستقامة راست شدن و راست ایستادن
استقام یستقیم استقامة فهو مستقیم و استقیم یستقام استقامة فذاک

انقاد وانقادی انقاد انقدن انقد ، از منقاد و بنا کردند تا که علامت استقبال بعد
آن حذف کردند بعد حذف ساکن با همزهٔ وصل که بهر دراولش زرا آوردند ما بمان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد
میان الف ودال الف را حذف کردند انقد شد در تثنیه وجمع نون ساقط میشود ناقص
از باب انفعال الانمحاء محو شدن انمحی ینمحی انمحاء فهو منمح ، انمحی ینمحی انمحاء فذاک
منمحی لم ینمح لم ینمح لا ینمحی لا ینمحی لن ینمحی لن ینمحی الامر منه انمح لتنمح لینمح لینمح
والنهی عنه لا تنمح لا تنمح لا ینمح لا ینمح الظرف منه منمحی منمحیان منمحیات ماضی معلوم
انمحی اصل انمحوا دراصل انمحیوا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند التقاء ساکنین شد میان الف وواو الف را حذف کردند انمحوا شد انمحت
دراصل انمحیت بود الخ مصدر انمحاء دراصل انمحای بود یا واقع شد بر طرف
بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند انمحاء شد منمح دراصل منمحی
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا وتنوین یا را
حذف کردند منمحی شد الامر منه انمح انمحا انمحوا انمحی انمحیا انمحین انمح را از تنمحی
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ
وصل بکسر دراولش آوردند ما بمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرف علت شد انمح گردید در تثنیه وجمع نون ساقط میشود لفیف
مقرون از باب انفعال الانزواء یکسو شدن انزوی ینزوی انزواء
فهو منزو ، وانزوی ینزوی انزواء فذاک منزوی لم ینزو لم ینزو
لا ینزوی لا ینزوی لن ینزوی لن ینزوی الامر منه انزو ولینزو لینزو

انقادوا تا همین طریق است انقدن در اصل انقودن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند
انقدن شد انقدت در اصل انقودت بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند انقدت شد
بعده دال و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند انقدتّ
شد ماضی مجهول انقید انقیدا انقیدوا تا آخر انقید در اصل انقود بود کسره بر واو
ثقیل بود نقل کرده بماقبل او دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و دال یا را حذف کردند انقدن شد مضارع معلوم
ینقاد ینقادان ینقادون تا آخر ینقاد در اصل ینقود بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند ینقاد شد بر قیاس [illegible] و ینقدن و تنقدن التقاء
ساکنین میشود مضارع مجهول ینقاد ینقادان ینقادون تا آخر ینقاد در اصل ینقود
بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند ینقاد شد و ینقدن و تنقدن
التقاء ساکنین میشود مصدر انقیاد در اصل انقواد بود واو واقع شد بعد کسره آن واو را
بیا بدل کردند انقیاد شد اسم فاعل منقاد منقادان منقادون منقادة منقادتان
منقادات منقاد در اصل منقود بود واو متحرک ماقبل او
مفتوح آن واو را بالف بدل کردند منقاد شد تا آخر اسم مفعول
منقاد منقادان الخ منقاد در اصل منقود بود واو
متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
منقاد شد الامر منه انقد انقادا انقادوا

[illegible]

اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی شد
حرف علت ثابت گشت و در نفی سقوط نونات میشود مضاعف از باب
افتعال الامتداد کشیده شدن و بلند بالا شدن امتد یمتد امتداداً فهو
ممتد و امتد یمتد امتداداً فذاک ممتد لم یمتد لم یمتدا لم یمتدوا لم یمتد لا یمتد لن یمتد
لن یمتدا لن یمتدوا الامر منه امتد امتدا امتدوا لیمتد لیمتدا لیمتدوا لیمتد لیمتدا لیمتدن والنهی عنه
لا تمتد لا تمتدا لا تمتدوا لا تمتد لا یمتد لا یمتدا الظرف منه ممتد ممتدان ممتدات
الامر منه امتد از تمتد بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد
حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان
هر دو دال دال اول که ساکن شده بود برای ادغام و دال ثانی که ساکن شد برای علامت
وقفی بعضی دال ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند امتد خواندند و بعضی دال ثانی را حرکت
کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند امتد خواندند و بعضی ترک ادغام کرده امتدد خواندند
اجوف واوی از باب انفعال الانقیاد رام شدن انقاد ینقاد انقیاداً فهو
منقاد و انقید ینقاد انقیاداً فذاک منقاد لم ینقد لم ینقد لا ینقاد لا ینقاد لن ینقاد لن ینقاد
الامر منه انقد لینقد لینقد لینقد والنهی عنه لا تنقد لا تنقد لا ینقد لا ینقد الظرف منه
منقاد منقادان منقادات ماضی معلوم انقاد انقادا انقادوا تا آخر انقاد در اصل
انقود بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند انقاد شد تا

اختبرن اختبرنا از مختار بنا گردید تا که علامت استقبال بود از حذف کردند ما بعد حذف
ساکن بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کرده مثلا و فعی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند اختبر شد

تلقص یائی از باب افتعال الاجتباء برگزیده شدن اجتبی یجتبی اجتباء فهو
مجتبی و اجتبی یجتبی اجتباء فذاک مجتبی لم یجتب لم یجتب لا یجتبی لا یجتبی لن یجتبی
لن یجتبی الامر منه اجتب لیجتب لیجتب لیجتب النهی عنه لا تجتب لا تجتب لا
لا یجتب الظرف منه مجتبی مجتبیان مجتبیات اجتبی در اصل اجتبی بود یا متحرک
ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف
را حذف کردند اجتبوا شد همچنین است اجتب اجتبتا ماضی مجهول اجتبی اجتبیا اجتبوا
اجتبوا در اصل اجتبیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت
ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند اجتبوا شد مضارع معلوم یجتبی
یجتبیان یجتبون تا آخر مضارع مجهول یجتبی یجتبیان یجتبون تا آخر اسم فاعل مجتبی
مجتبیان مجتبون مجتبیة مجتبیتان مجتبیات مجتبی مجتبی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مجتبی شد مجتبون در اصل مجتبیون بود
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مجتبی شد مجتبون
در اصل مجتبیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مجتبون شد اسم مفعول نیز بدین طریق بگذر امر
فتح است الامر منه اجتب اجتبیا اجتبی اجتبیا اجتبین اجتب [illegible] بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن بود همزه وصل بکسر در اولش

[illegible]

هم فاعل مجتاب مجتابان مجتابون مجتابة مجتابتان مجتابات مجتاب واصل
مجتوب بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مجتاب شد
برین منوال است تا آخر اسم مفعول مجتاب الخ مجتاب در اصل مجتوب بود واو متحرک
ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مجتاب شد برین قیاس است باقی
الامر منه اجتب اجتابا اجتابوا اجتابی اجتابا اجتبن اجتب را از تجتاب بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل
بکسر در اولش درآوردند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند اجتب شد
و در باقی نون ساقط شد التقاء ساکنین نمیشود اجوف یائی از باب افتعال
الاختیار برگزیدن و بخواهش دل کار کردن اختار یختار اختیارا فهو مختار واختیر
یختار اختیارا فذاک مختار لم یختر لم یختر لا یختار لا یختار لن یختار لن یختار
اختار الامر منه اختر لتختر لیختر لیختر والنهی عنه لا تختر لا تختر لا یختر لا یختر
الظرف منه مختار مختاران مختارات این باب بقیاس اجتاب یجتاب است در حروف
تعلیل و تصریف اما فرق همین است که جتاب یجتاب واوی است و این باب یائی است اختار در اصل اختیر
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اختار شد یختار در اصل یختیر بود یا
متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یختار شد ماضی مجهول اختیر در اصل اختیر بود
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل اختیر شد اختیرن در اصل
اختیرن بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان یا و را یا را حذف کردند اخترن شد الامر منه اختر [illegible]

معلوم اجتاب اجتابا اجتابوا الخ اجتاب در اصل اجتوب بود واو متحرک ما قبل او
مفتوح آن واو را با الف بدل کردند اجتاب شد برین وجه است اجتبا بتا اجتبن
در اصل اجتوبن بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و با الف حذف کردند اجتبن شد بر قیاس تا آخر ماضی مجهول
اجتیب اجتیبا اجتیبوا تا آخر اجتیب در اصل اجتوب بود کسره بر واو ثقیل
ثقل کرده ما قبل او دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را
با بدل کردند اجتیب شد بر قیاس است اجتیبنا اجتبن در اصل اجتوبن بود
کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل بعده واو
ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و یا
را حذف کردند اجتبن شد بر قیاس است تا آخر مضارع معلوم یجتاب یجتابان
یجتابون تا آخر یجتاب در اصل یجتوب بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند یجتاب شد برین قیاس است باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود واو
متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با
الف را حذف کردند یجتبن شد همین قیاس است یجتبن مضارع مجهول یجتاب یجتابان
یجتابون تا آخر یجتاب در اصل یجتوب بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو
را با الف بدل کردند یجتاب شد بر همین قیاس است در باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود
واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و با الف را حذف کردند یجتبن شد برین قیاس است یجتبن مصدر اجتیابا در اصل
اجتوابا بود واو متحرک ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اجتیابا شد

صرف

مانند ایتهب یاتهب ایتهابا میخوانند چنانچه ایتعد یاتعد ایتهب در اصل اوتهب
بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایتهب شد یاتهب
در اصل یوتهب بود واو ساکن ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یاتهب
شد بر این قیاس اند باقی مثال واوی از باب افتعال الایتعاد وعده قبول کردن
ایتعد یاتعد ایتعادا فهو موتعد واوتعد یوتعد ایتعادا فذاک موتعد لم یاتعد لم یوتعد
لا یاتعد لا یوتعد لن یاتعد لن یوتعد الامر منه ایتعد لتوتعد لیاتعد لیوتعد والنهی عنه
لا تاتعد لا توتعد لا یاتعد لا یوتعد الامر منه موتعد موتعدان موتعدون موتعدات مثال
یائی از باب افتعال الاتسار تیر کشتن و اعضا او را بخش
کردن اتسر یتسر اتسارا فهو متسر واتسر یتسر اتسارا فذاک متسر لم یتسر
لم یتسر لا یتسر لا یتسر لن یتسر لن یتسر الامر منه اتسر لتتسر لیتسر لیتسر
والنهی عنه لا تتسر لا تتسر لا یتسر لا یتسر الظرف منه متسر متسران متسرات تعلیل
و صرف این باب مانند اتهب یتهب است مگر فرق اینست که این باب یائی ست و اتهب
یتهب واوی ست اتسر در اصل ایتسر بود یا واقع شد بجای فا کلمه در باب افتعال
آن یا را بتا بدل کردند اتتسر شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اتسر شد و بر این قیاس است در باقی اجوف واوی
از باب افتعال الاجتیاب قطع بیابان کردن اجتاب یجتاب اجتیابا فهو
مجتاب واجتیب یجتاب اجتیابا فذاک مجتاب لم یجتب لم یجتب لا یجتاب
لا یجتاب لن یجتاب لن یجتاب الامر منه اجتب لتجتب لیجتب لیجتب والنهی عنه
لا تجتب لا تجتب لا یجتب لا یجتب الظرف منه مجتاب مجتابان مجتابات لمضی

لا تحاجب لا تحاجبا لا تحاجب لا تحاجبا لا یحاجب لا یحاجبا لا یحاجب لا یحاجبا

الظرف منه محاجب محاجبان محاجبات مثال واوی از باب افتعال الا

تهاب بمعنی قبول کردن اتّهب یتّهب اتّهابا فهو متّهب واتّهب یتّهب اتّهابا فذاك

متّهب لم یتّهب لم یتّهب لا یتّهب لا یتّهب لن یتّهب لن یتّهب الامر منه

اتّهب لتتّهب لیتّهب لیتّهب والنهی عنه لا تتّهب لا تتّهب لا یتّهب لا یتّهب

الظرف منه متّهب متّهبان متّهبات ماضی معلوم اتّهب اتّهبا اتّهبوا تا آخر اتّهب

در اصل اوتهب بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را تا

بدل کردند اتتهب شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را

در دوم ادغام کردند اتّهب شد اتّهب در اصل اوتهب بود واو واقع شد

بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را تا بدل کردند اتتهب شد بعده دو تا جمع آمدند

اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اتّهب شد تا آخر مضارع معلوم

یتّهب یتّهبان یتّهبون تا آخر یتّهب در اصل یوتهب بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در

باب افتعال آن واو را تا بدل کردند یتتهب شد بعده دو تا در یک کلمه بهم آمدند اول

ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یتّهب شد مضارع مجهول یتّهب یتّهبان

یتّهبون تا آخر تعلیل این مانند معلوم است الامر منه اتّهب اتّهبا اتّهبوا اتّهبی اتّهبا

اتّهبن اتّهب را از تتّهب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند

مابعد حرف ساکن ماند همزه وصل مکسوره در اولش در آوردند امر بیان باشد

بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اتّهب گردید

و در باقی نون ساقط میشود وجه دوم درین باب آنست که واو را یا نیز بدل کرده

هر دو یا یا اول را حذف کردند ترامین شد مضارع مجهول یرامی یرامیان یرامون
تا آخر مصدر مراماة در اصل مرامیة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند مراماة شد اسم فاعل مرام مرامیان مرامون مرامیة مرامیتان مرا
میات مرام در اصل مرامی بود ضمه یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند مرام شد اسم مفعول مرامی مرامیان مرامون مراماة
مراماتان مرامیات مراماة در اصل مرامیة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند مراماة شد برین قیاس است دیگر الامر منه رام رامیا
راموا رامی رامیا رامین رام را از ترامی بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت سقوط حرف علت شد رام مزید و در تثنیه و جمع نون
ساقط میشود لفیف مقرون از باب مفاعلة المواسات فریاد رسی کردن
آسی یواسی مواساة فهو مواس و ذاک مواسی یواسی مواساة فذاک مواسی
لم یواس لم یواس لا یواسی لا یواسی لن یواسی لن یواسی الامر منه واس
لتواس لیواس لیواس والنهی عنه لا تواس لا تواس لا یواس لا یواس
الظرف منه مواسی مواسیان مواسیات تعلیلات این باب مانند تعلیلات ترامی ترامی است
مضاعف از باب مفاعلة المحابة با یکدیگر دوستی داشتن حاب یحاب
محابة فهو محاب و حوب یحاب محابة فذاک محاب لم یحاب
لم یحاب لم یحاب لم یحاب لا یحاب لا یحاب لن یحاب لن یحاب الامر منه
حاب حاب لتحاب لتحاب لیحاب لیحاب لیحاب لیحاب والنهی عنه

ماضی مجهول وُصِّیَ وُصِّیا وُصُّوا تا آخر مضارع معلوم یُوَصِّی یُوَصِّیان تا آخر
مضارع مجهول یُوَصّی یُوَصَّیان تا آخر اسم فاعل مُوَصٍّ مُوَصِّیان مُوَصُّون
مُوَصِّیَة مُوَصِّیَتا مُوَصِّیات اسم مفعول مُوَصًّی مُوَصَّیان تا آخر تعلیل این باب مانند
تَثنّی یَتَثنّی است لفیف مقرون از باب تفعیل التَّطْوِیَة نوردیدن طَوّی
یُطَوّی تَطْوِیَةً فهو مُطَوٍّ وطُوِّیَ یُطَوّی یُطَوِّیَةً ذاک مُطَوًّی لم یُطَوّ لم یُطَوَّ لا
یُطَوّی لا یُطَوّی لن یُطَوّی لن یُطَوّی الامر منه طَوِّ لِتُطَوِّ لِیُطَوِّ لِیُطَوَّ والنهی عنه لا تُطَوِّ
لا تُطَوَّ لا یُطَوِّ لا یُطَوَّ الظرف منه مُطَوًّی مُطَوَّیان مُطَوَّیات بر قیاس تَثنّی یَتَثنّی در حق تعلیل
و تعریف ناقص یائی از باب مفاعلة المُراماة با یکدیگر تیر انداختن رامی یُرامی مُراماةً
فهو مُرامٍ و رُومِیَ یُرامی مُراماةً فذاک مُرامی لم یُرامِ لم یُرامَ لا یُرامی لا یُرامی
لن یُرامی لن یُرامی الامر منه رامِ لِتُرامِ لِیُرامِ لِیُرامَ والنهی عنه لا تُرامِ لا تُرامَ لا یُرامِ
لا یُرامَ الظرف منه مُرامًی مُرامَیان مُرامَیات ماضی معلوم رامی رامیا راموا
تا آخر ماضی مجهول رُومِیَ رُومِیا رُومُوا تا آخر رُومُوا در اصل رُومِیُوا بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
یا و واو یا را حذف کردند رُومُوا شد مضارع معلوم یُرامی یُرامیان یُرامُون تا آخر
یُرامی در اصل یُرامِیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یُرامی شد بر قیاس یُرامُون
در اصل یُرامِیُون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یُرامُون شد بر قیاس تَرامُونَ
تَرامِینَ واحده مؤنث مخاطب در اصل تَرامِیِینَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند
کسره یا نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان

مؤمن مؤمنان مؤمنون مؤمنة مؤمنتان مؤمنات الامر منه آمن آمنا آمنوا
آمني آمنا آمنّ آمن را از تؤمن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ... بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعی محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد آمن گشت بعد همزه
ساکن ماقبل او مفتوح آن همزه را بالف بدل کردند آمن شد **ناقص از باب**
تفعیل التثنیة دایم ثنا گفتن و دو گردانیدن و مثنی کردن کلمه را ثنّی یثنّی تثنیة فهو
مثنّی وثنّی یثنّی تثنیة فذاک مثنّی لم یثنّ لم یثنّ لا یثنّی لا یثنّی لن یثنّی لن یثنّی
الامر منه ثنّ لتثنّ لیثنّ لیثنّ والنهی عنه لا تثنّ لا یثنّ لا تثنّ لا یثنّ الظرف منه
مثنّی مثنّیان مثنّیات ماضی معلوم ثنّی ثنّیا ثنّوا ثنّت ثنّتا ثنّین ثنّیت الخ ماضی
مجهول ثنّی ثنّیا ثنّوا ثنّیت ثنّیتا ثنّین الی آخره مضارع معلوم یثنّی یثنّیان یثنّون
الخ مضارع مجهول یثنّی یثنّیان یثنّون تا آخر اسم فاعل مثنّی مثنّیان مثنّون مثنّیة
مثنّیتان مثنّیات اسم مفعول مثنّی مثنّیان مثنّون مثنّاة مثنّاتان مثنّیات الامر
ثنّ ثنّیا ثنّوا ثنّی ثنّیا ثنّین ثنّ را از تثنّی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرف علت شد ثنّ گردید **لفیف مفروق از باب تفعیل**
التوصیة اندرز کردن و کسی را وصی خود داشتن وصّی یوصّی توصیة فهو موصٍّ و وصّی
یوصّی توصیة فذاک موصّی لم یوصّ لم یوصّ لا یوصّی لا یوصّی لن یوصّی لن ...
الامر منه وصّ لتوصّ لیوصّ لیوصّ والنهی عنه لا توصّ لا توصّ لا یوصّ لا
یوصّ الظرف منه موصّی موصّیان موصّیات ماضی معلوم وصّی وصّیا وصّوا تا آخر

محبّة محبّتان محبّات و در اصل محبِب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را فکنده با قبل دادند و اول را در دوم ادغام کردند محبّ شد
همان نهج باقی الامر منه اَحِبَّ اَحِبِّ اَحِبّا اَحِبّوا اَحِبّی اَحِبّا اَحبِبنَ اَحِبَّ
[illegible] کردند بسوی اصلش که تُحبِب بود تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان هر دو با، اول که ساکن شده بود برای ادغام و با
ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی با ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة
اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحِبَّ
شد و بعضی با ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرکت حرک بالکسر بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول در دوم ادغام کردند اَحِبِّ خواندند و بعضی بترک ادغام
اَحبِب خواندند و در تثنیه و جمع نون ساقط شد مهموز الفا صحیح از باب افعال الایمان
گرویدن و ایمن شدن و امان دادن و آمین گفتن آمَنَ یؤمِنُ ایمانا فهو مؤ
مِنٌ و اُومِنَ یؤمَنُ ایمانا فذاک مؤمَنٌ لم یؤمِن لم یؤمَن لا یؤمِنُ لا یؤمَنُ لن
یؤمِنَ لن یؤمَنَ الامر منه آمِن لِتؤمِن لِتؤمَن والنهی عنه لا تؤمِن لا تؤمَن لا
یؤمِن لا یؤمَن الظرف منه مؤمَنٌ مؤمَنان مؤمَنات ماضی معلوم آمَنَ آمَنا آمَنوا
تا آخر ماضی مجهول اُومِنَ اُومِنا اُومِنوا تا آخر مضارع معلوم یؤمِنُ یؤمِنان یؤ
مِنون تا آخر مضارع مجهول یؤمَنُ یؤمَنان یؤمَنون تا آخر اسم فاعل
مؤمِنٌ مؤمِنان مؤمِنون مؤمِنة مؤمِنتان مؤمِنات اسم مفعول

هوین تعلیلهای این باب مانند تعلیلهای اوجی یوجی ست مضاعف از باب
افعال الاحباب دوست داشتن أَحَبَّ يُحِبُّ إِحْبَاباً فهو مُحِبٌّ و أُحِبَّ يُحَبُّ
إِحْبَاباً فذاك مُحَبٌّ لم يُحِبَّ لم يُحَبَّ لم يُحْبِبْ لم يُحْبَبْ لا يُحِبُّ لا يُحَبُّ لن يُحِبَّ
لن يُحَبَّ الامر منه أَحِبَّ أَحْبِبْ لِيُحَبَّ لِيُحْبَبْ لِيُحِبَّ لِيُحْبِبْ لِيُحَبَّ لِيُحْبَبْ و
النهی عنه لا تُحِبَّ لا تُحْبِبْ لا تُحَبَّ لا تُحْبَبْ لا يُحِبَّ لا يُحْبِبْ لا يُحَبَّ لا يُحْبَبْ
الظرف منه مُحَبٌّ مُحَبَّان مُحَبَّاتٌ ماضی معلوم أَحَبَّ أَحَبَّا أَحَبُّوا تا آخر أَحَبَّ
در اصل أَحْبَبَ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن یافت متحرک اول را
در دوم ادغام کردند أَحَبَّ شد برین قیاس تا أَحْبَبْنَا باقی بر اصل خود است
ماضی مجهول أُحِبَّ أُحِبَّا أُحِبُّوا تا آخر أُحِبَّ در اصل أُحْبِبَ بود دو حرف از یک
جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن یافت
متحرک اول را در دوم ادغام کردند أُحِبَّ شد برین قیاس تا أُحْبِبْنَا باقی بر اصل خود است
مضارع معلوم يُحِبُّ يُحِبَّان يُحِبُّونَ تا آخر يُحِبُّ در اصل يُحْبِبُ بود دو حرف از
یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن یافت
متحرک اول را در دوم ادغام کردند يُحِبُّ شد همبرین منوال است باقی مضارع مجهول يُحَبُّ
يُحَبَّان يُحَبُّونَ تا آخر بهر نهج تعلیل مضارع معلوم است اسم فاعل مُحِبٌّ مُحِبَّان مُحِبُّونَ
مُحِبَّةٌ مُحِبَّتان مُحِبَّاتٌ مُحِبٌّ در اصل مُحْبِبٌ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو
متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن یافت متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مُحِبٌّ شد باقی نیز برین قیاس است اسم مفعول مُحَبٌّ مُحَبَّان مُحَبُّونَ

یرضون ترضی ترضیان ترضینن ترضے ترضیان ترضون ترضین ترضیان ترضین

ارضی نرضی یرضی در اصل یرضو بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او

ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف

بدل کردند یرضی شد برینقیاس در باقی مصدر ارضاء در اصل ارضایا بود یا واقع

شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند ارضاء شد اسم فاعل مرض مرضیان

مرضون مرضیة مرضیتان مرضیات مرض در اصل مرضو بود واو واقع شد بعد از

کسره آن واو را بیا بدل کردند مرضے شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاے

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرضے شد مرضیان در اصل مرضوان

بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد برینقیاس است

تا آخر اسم مفعول مرضی مرضیان مرضون مرضاة مرضاتان مرضیات مرضی

در اصل مرضو بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو

را بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند

التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضی شد مرضیان در اصل

مرضوان بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو

بیا بدل کردند مرضیان شد مرضون در اصل مرضوون بود واو بود در کلمه ثالث

چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیون شد

بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاے ساکنین شد

میان الف و واو الف را حذف کردند مرضون شد مرضاة در اصل مرضوة

بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو

سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یاء و واو یا را حذف کردند ارضوا شد ارضیت
در اصل ارضوت بود ارضیتا در اصل ارضوتا بود ارضین در اصل ارضون بود تا آخر
تعلیل تمام شد تعلیل ارضی است تعلیل دوم ارضی در اصل ارضو بود واو چهارم شد بعد
از کسره آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد بر قیاس است باقی مضارع معلوم یُرضی
یُرضیان یُرضون تُرضی تُرضیان یُرضین تُرضی تُرضیان تُرضون تُرضین
تُرضیان تُرضین أُرضی نُرضی یُرضی در اصل یُرضو بود واو در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرضی شد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند یُرضی شد یُرضیان در اصل یُرضوان بود واو در کلمهٔ ثالث چون رابع
گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرضیان شد یُرضون در اصل یُر
ضوون بود واو در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند یُرضیون ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده ما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یُرضون شد تُرضی مانند یُرضی
است تُرضیان مانند یُرضیان است یُرضین در اصل یُرضوون بود واو ساکن ما قبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند یُرضیین شد تُرضیین واحده مؤنث مخاطبه در اصل تُر
ضوین بود واو در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند تُرضیین شد بعده کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا، یای اول را حذف کردند تُرضین شد تعلیل دوم یُرضین در اصل یُرضوون بود
واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند یُرضین شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند یُرضین گردید بر قیاس است باقی مضارع مجهول یُرضی یُرضیان یُرضو

آن یا را بالف بدل کردند ارضی شد ارضیا در اصل ارضو بود واو که بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیا شد ارضوا
در اصل ارضوو بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند ارضیوا شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ارضوا شد ارضت
در اصل ارضوت بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند ارضیت شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند ارضت شد
ارضتا در اصل ارضوتا بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیتا شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقةً
ساکن و تا حکماً ساکن الف را حذف کردند ارضتا شد ارضین در اصل ارضون
بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند ارضین شد بر همین قیاس است تا آخر ماضی مجهول أُرضیَ أُرضیا أُرضوا
أُرضیت أُرضیتا أُرضین أُرضیتَ أُرضیتما أُرضیتم أُرضیتِ أُرضیتما
أُرضیتنّ أُرضیتُ أُرضینا أُرضی در اصل أُرضو بود واو که بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند أُرضی شد بر همین قیاس است أُرضینا
أُرضوا در اصل أُرضوو بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند أُرضیوا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد

وعوض او تا در آخرش در آوردند اطارة شد اسم فاعل مُطِیر مُطِیران مُطِیرون
مُطِیرة مُطِیرتان مُطِیرات مُطِیر در اصل مُطْیِر بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند مطیر شد برین قیاس است باقی صیغها اسم مفعول مُطَار مُطَاران
مُطَارون مُطَارة مُطَارتان مُطَارات مُطَار در اصل مُطْیَر بود یا متحرک ماقبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند مُطَار شد باقی نیز برین قیاس است الامر منه اَطِرْ
اَطِیرَا اَطِیرُوا اَطِیرِی اَطِرَا اَطِرْنَ اَطِرْ را از تُطِیرُ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعی محذوفه را باز آوردند امر بیان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان
یا و را، یا را حذف کردند اطر شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود مگر یک
نون مبنی که بر حال میماند ناقص واوی از باب افعال الارضاء خوشنود
گردانیدن اَرْضَی یُرْضِی اِرْضَاءً فهو مُرْضٍ و اُرْضِیَ یُرْضَی اِرْضَاءً فذاک
مُرْضًی لَمْ یُرْضِ لَمْ یُرْضَ لا یُرْضِی لا یُرْضَی لَنْ یُرْضِیَ لَنْ یُرْضَی الامر منه
اَرْضِ لِتُرْضَ لِیُرْضِ لِیُرْضَ والنهی عنه لا تُرْضِ لا تُرْضَ لا یُرْضِ لا یُرْضَ
الظرف منه مُرْضًی مُرْضَیَان مُرْضَیَات ماضی معلوم اَرْضَی اَرْضَیَا اَرْضَوْا اَرْضَتْ
اَرْضَتَا اَرْضَیْنَ اَرْضَیْتَ اَرْضَیْتُمَا اَرْضَیْتُمْ اَرْضَیْتِ اَرْضَیْتُمَا اَرْضَیْتُنَّ اَرْضَیْتُ اَرْضَیْنَا
در اصل اَرْضَوَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند اَرْضَی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح

اصل اطیر بود یا متحرک ماقبل حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند
یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند اطار
شد قیاس برین ست تا اطارتا اطرن در اصل اطیرن بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح
ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و را الف
را حذف کردند اطرن شد برین قیاس تا آخر ماضی مجهول أطیر اطیرا اطیروا تا آخر اطیر
در اصل أطیر بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل
دادند اطیر شد برین وجه است تا اطیر تا اطرن در اصل اطیرن بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و را، یا را حذف کردند اطرن شد تا آخر برین نهج است مضارع معلوم
یطیر یطیران یطیرون تا آخر یطیر در اصل یطیر بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند یطیر شد برین قیاس در باقی سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات یطرن در
اصل یطیرن بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و را، یا را حذف کردند یطرن شد برین وجه است تطرن مضارع مجهول یطار یطاران
یطارون تا آخر تعلیل یطار مانند اطار ماضی معلوم است برین قیاس در باقی سوای
جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یطرن و تطرن مانند تعلیل اطرن ماضی معلوم است
مصدر اطارة در اصل اطیار بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکنین حرکت یا را نقل
کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند

جمع مونث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقَمْنَ و تُقَمْنَ مانند تعلیل اُقِمْنَ ماضی مجهول است
مضارع مجهول یُقَامُ یُقَامَانِ یُقَامُوْنَ تا آخر تعلیل مانند اَقَامَ ماضی معلوم است سوائے
جمع مونث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقِمْنَ و تُقِمْنَ مانند تعلیل اَقَمْنَ ماضی معلوم است
اسم فاعل مُقِیْمٌ مُقِیْمَانِ مُقِیْمُوْنَ مُقِیْمَةٌ مُقِیْمَتَانِ مُقِیْمَاتٌ مُقِیْمٌ دراصل مُقْوِمٌ بود
واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُقِیْمٌ شد برین وجه است تا آخر اسم مفعول
مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُوْنَ مُقَامَةٌ مُقَامَتَانِ مُقَامَاتٌ تعلیل اسم مفعول مذکر
و مونث مانند تعلیل اَقَامَ ماضی معلوم است الامر منه اَقِمْ اَقِیْمَا اَقِیْمُوْا الخ اَقِمْ را از
تُقِیْمُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن
مانند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف
کردند اَقِمْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود و مصدر اِقَامَةٌ دراصل اِقْوَامًا بود
واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو دراصل
متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان هر دو الف الف را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند اِقَامَةٌ
شد اجوف یائی از باب افعال الاِطَارَةُ پرانیدن اَطَارَ یُطِیْرُ اِطَارَةً
فهو مُطِیْرٌ و اُطِیْرَ یُطَارُ اِطَارَةً فذاک مُطَارٌ لم یُطِرْ لم یُطَرْ لا یُطِیْرُ لا یُطَارُ لن یُطِیْرَ لن یُطَارَ
الامر منه اَطِرْ لِتُطِرْ لِیُطِرْ والنهی عنه لا تُطِرْ لا تُطَرْ لا یُطِرْ لا یُطَرْ الظرف منه مُطَارٌ
مُطَارَانِ مُطَارَاتٌ ماضی معلوم اَطَارَ اَطَارَا اَطَارُوْا الخ اطاره در

معلوم یوسر یوسران یوسرون تا آخر یوسر در اصل ییسر بود یا ساکن ما قبل او
مضموم آن یا را بواو بدل کردند یوسر شد همین قیاس است در باقی مضارع مجهول
یوسر یوسران یوسرون تا آخر یوسر در اصل ییسر بود الخ تعلیل مضارع مجهول
و اسم فاعل و اسم مفعول همینوجه که تعلیل ماضی است الامر منه ایسر ایسرا ایسروا تا آخر
بر اصل خود است اجوف واوی از باب افعال الاقامة بر پا داشتن اقام یقیم اقامة
فهو مقیم و اقیم یقام اقامة فذاک مقام لم یقم لم یقم لا یقیم لا یقام لن یقیم لن
یقام الامر منه اقم لتقم لیقم لیقم والنهی عنه لا تقم لا تقم لا یقم لا یقم الظرف منه
مقام مقامان مقامات ماضی معلوم اقام اقاما اقاموا الی آخره اقام در اصل
اقوم بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو
در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند اقام شد
همچنین است تا اقامتا اقمن در اصل اقومن بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را
با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند اقمن شد برین
قیاس تا آخر ماضی مجهول اقیم اقیما اقیموا تا آخر اقیم در اصل اقوم بود کسره بر واو
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند اقیم برین قیاس تا اقیمتا اقمن در اصل اقومن بود کسره بر واو ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اقمن شد برینوجه است تا آخر مضارع معلوم
یقیم یقیمان یقیمون تا آخر تعلیل یقیم مانند تعلیل مستقیم است برین قیاس تا سوای

مجهول يُبَرُّ يُبَرَّانِ يُبَرُّونَ تا آخر مضارع معلوم يَبَرُّ يَبَرَّانِ تا آخر يَبَرُّ در اصل
يَبْرُرُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند يَبَرُّ شد برین قیاس
است در باقی صیغها مضارع مجهول يُبَرُّ يُبَرَّانِ يُبَرُّونَ الى آخره يُبَرُّ در اصل
يُبْرَرُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند يُبَرُّ شد الامر منه بَرَّ
ابْرُرْ بَرَّا ابْرُرَا بَرُّوا بَرِّي بَرَّا ابْرُرْنَ **مثال واوی از باب افعال** الإيعاد بیم کردن
أَوْعَدَ يُوعِدُ إيعَادًا فهو مُوعِدٌ وأُوعِدَ يُوعَدُ إيعَادًا فذاك مُوعَدٌ لم يُوعِدْ لم يُوعَدْ
لا يُوعِدُ لا يُوعَدُ لن يُوعِدَ لن يُوعَدَ الامر منه أَوْعِدْ لِتُوعَدْ لِيُوعِدْ لِيُوعَدْ والنهي عنه لا تُوعِدْ
لا تُوعَدْ لا يُوعِدْ لا يُوعَدْ الظرف منه مُوعَدٌ مُوعَدَانِ مُوعَدَاتٌ ماضی معلوم
أَوْعَدَ أَوْعَدَا أَوْعَدُوا الخ ماضی مجهول أُوعِدَ أُوعِدَا أُوعِدُوا تا آخر مضارع معلوم
يُوعِدُ يُوعِدَانِ يُوعِدُونَ تا آخر مضارع مجهول يُوعَدُ يُوعَدَانِ يُوعَدُونَ تا
آخر الامر منه أَوْعِدْ أَوْعِدَا أَوْعِدُوا أَوْعِدِي أَوْعِدَا أَوْعِدْنَ سوای مصدر دیگر تمام
بر اصل خود اند **مثال یایی از باب افعال** الإيسار توانگر شدن أَيْسَرَ يُوسِرُ
إيسَارًا فهو مُوسِرٌ وأُوسِرَ يُوسَرُ إيسَارًا فذاك مُوسَرٌ لم يُوسِرْ لم يُوسَرْ لا يُوسِرُ لا
يُوسَرُ لن يُوسِرَ لن يُوسَرَ الامر منه أَيْسِرْ لِتُوسَرْ لِيُوسِرْ لِيُوسَرْ والنهي عنه لا تُوسِرْ
لا تُوسَرْ لا يُوسِرْ لا يُوسَرْ الظرف منه مُوسَرٌ مُوسَرَانِ مُوسَرَاتٌ ماضی معلوم أَيْسَرَ أَيْسَرَا
أَيْسَرُوا تا آخر ماضی مجهول أُوسِرَ أُوسِرَا أُوسِرُوا تا آخر أُوسِرَ در اصل أُيْسِرَ بود یا ساکن
ما قبل او مضموم آن یا را بواو بدل کردند أُوسِرَ شد برین قیاس است تا آخر مضارع

تفر لا یفر لا یفر لا یفر لا الظرف منه مفر مفران مفار مفیر والآلة منه مفر مفران مفار
مفیر مفرة مفرتان مفار مفیرة مفرار مفراران مفارير مفیر افعل التفضیل منه
افر افران افرون افار افیر والمونث منه فری فریان فریات فر
فریرے تعلیلات این باب مانند تعلیلات مد ید است مگر در جحد و امر و نهی
درین باب سه وجه است ماضی معلوم فر فرا فروا تا آخر ماضی مجهول
فر فرا فروا تا آخر مضارع معلوم یفر یفران یفرون تا آخر مضارع
مجهول یفر یفران یفرون تا آخر الامر منه فر افرر فرا فروا فری فرا افرن

مضاعف ثلاثی از باب فعل یفعل البر نکوئی کردن و بخشودن
مادر و پدر زندگانی کردن و راست شدن سوگند و درست گفتن بر یبر برا فهو بار باران
بارون برة برار برر بر برا بر بران برار بررو بو بر بارة بارنان بارات
بوار بر سه بویرة و بر یبر برا افذاک مبرور مبروران مبرورون مبرورة
مبرورتان مبرورات مبار بیر مبیر [illegible] لم یبر ه لم یبر لم یبرر لم یبر لم یبر
لا یبر لا یبر لن یبر لن یبر الامر منه بر ابرر لتبر لتبرر لیبر لیبرر لیبر لیبرر
والنهی عنه لا تبر لا تبرر لا تبر لا تبرر لا یبر لا یبرر لا یبر لا یبرر الظرف منه
مبر مبران مبار مبیر مبرة مبرتان مبار مبیرة مبرار مبراران مبارير مبیر
افعل التفضیل منه ابر ابران ابرون ابار ابیر والمونث منه بری بریان بریات بر
بریرے ماضی معلوم بر برا بروا تا آخر بر دراصل برر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند بر شد برین قیاس تا بر تا ماضی
مجهول بر برا بروا تا آخر مضارع معلوم یبر یبران یبرون تا آخر یبر دراصل

است ثانی را فتح داده الف و حدّا نرا حذف کردند مُدَیْدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس
بهم آمدند هردو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدَیٌّ شد مدیدی
تصغیر از آن مُدّی است مُدّی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مُدُوی بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند
سوم جا یاء تصغیر در آوردند مُدَیْدِی شد **باب چون مَدَّ یَمُدُّ است** الازّ فراهم
آوردن و بگناه دلالت کردن و از جا بجنبانیدن أَزَّ یَؤُزُّ أَزًّا فهو آزٌّ آزّان آزّون آزّة
آزّ أُزَّز أُزَّر أُزّار أُزّان إزاز أُزُز و زُر أُوَیْز أُزَیْزَة آزّتان آزّة أَوازّ أزاویز
و ازیا أُزَّ أَزًّا فذاک مَأْزُوز مَأْزُوزان مَأْزُوزون مَأْزُوزة مَأْزُوزتان مَأْزُوزات
مَآزِیز مُؤَیْزِیز مُؤَیْزِیزة لم یَؤُزَّ لم یَأْزُزْ لم یُؤَزَّ لم یُؤْزَزْ لا یَؤُزُّ لا یُؤَزُّ لن یَؤُزَّ لن
یُؤَزَّ الامر منه أُزَّ أُزُزْ لِیَؤُزَّ لِتُؤَزَّ لِتُؤْزَزْ لِیُؤَزَّ لِیُؤْزَزْ والنهی عنه
لا تَؤُزَّ لا تَأْزُزْ لا تُؤَزَّ لا تُؤْزَزْ لا یَؤُزَّ لا یَأْزُزْ لا یُؤَزَّ لا یُؤْزَزْ الظرف منه مَأَزّ مَأَزّان
مَآزّ مُؤَیْزِز والآلة منه مِئَزّ مِئَزّان مَآزّ مُؤَیْزِز مِئَزّة مِئَزّتان مَآزّ مُؤَیْزِزة مِئْزاز مِئْزازان
مَآزِیز مُؤَیْزِیز افعل التفضیل منه أَزّ أَزّان أَزّون أَزازّ أُوَیْزِز والمؤنث منه
أُزّی أُزّیان أُزّیات أُزَز أُزَیْزی **مضاعف ثلاثی از باب فَعَلَ**
یَفْعِلُ الفِرار گریختن و دیدن دندان اسپ نگاه کردن برای دانستن سال
فَرَّ یَفِرُّ فِرارًا و فَرارًا فهو فارٌّ فارّان فارّون فارّة فُرّار فُرَّر فُرّا فُرّان فِرار فُرُور
فُوَیْرِر فارّة فارّتان فارّات فَوارّ فُرَّر فُوَیْرِرة و فُرَّ یُفَرُّ فَرًّا و فِرارًا فذاک مَفْرُور
لم یَفِرَّ لم یَفْرِرْ لم یُفَرَّ لم یُفْرَرْ لا یَفِرُّ لا یُفَرُّ لن یَفِرَّ لن یُفَرَّ الامر منه فِرَّ إفْرِرْ لِتُفَرَّ
لِتُفْرَرْ لِیَفِرَّ لِیَفْرِرْ لِیُفَرَّ لِیُفْرَرْ والنهی عنه لا تَفِرَّ لا تَفْرِرْ لا تُفَرَّ لا تُفْرَرْ لا

اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند اُمَیْدَة شد بر همین قیاس
است در تصغیر ظرف و آله مُمَدّ اُدّ تا آخر بر اصل خود است فعل التفضیل منه اَدَّ
اَدّان اَدّون اَمادّ اُمَیْدّ اَدّ در اصل اَدْدَد بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند اَدّ شد بر همین وجه است باقی اَمادّ جمع تکسیر از آن اَدّ است
اَدّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اَدْدَد بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَمادِد شد بعده دو حرف
از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اَمادّ شد
اُمَیْدّ تصغیر از آن اَدّ است اَدّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد
کردند بسوی اصلش اَدْدَد بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُمَیْدِد شد بعده دو حرف از یکجنس بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اُمَیْدّ شد وجه دوم اُمَیْدّ تصغیر
از آن اَدّ است اَدّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم
دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند اُمَیْدّ شد و للمؤنث منه مُدّی مُدّیان
مُدّیات مُدَد مُدّی مُدّی در اصل مُدْدَی بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدّی شد برین قیاس است باقی
مُدَد جمع تکسیر از آن مُدّی است مُدّی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْدَی بود حرف اول مضموم است

در دوم ادغام کردند ممادّ شد ممیدّ تصغیر ازان ممدّ است ممدّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممدد بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند ممیدد
شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند ممیدّ شد وجه دوم ممیدّ تصغیر ازان ممدّ است ممدّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح دادند سوم جا
یاء تصغیر در آوردند ممیدّ شد ممدّة ممدّتان ممادّ ممیدّة ممدّة در اصل ممددة
بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ممدّة شد بر قیاس باقی ممادّ جمع تکسیر
ازان ممدّة است ممدّة اسم واحد ان بود چون خواستند که اسم واحد انرا جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممددة بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند وتاء وحدانرا
حذف کردند ممادد شد بعده دو حرف از یکجنس جمع شدند اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند ممادّ شد ممیدّة تصغیر ازان ممدّة است ممدّة اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممددة بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا
کسره دادند ممیددة شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممیدّة شد وجه دوم ممیدّة تصغیر ازان
ممدّة است ممدّة اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول

که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوح بدل
کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند مُوَیْدّة شد الظرف منه مَدّ مَدّان مَآدّ مُمَیْدّ مَدّ
در اصل مَدْدٌ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدّ شد برین قیاس است
مَدّان مَآدّ جمع تکسیر از آن مَدّ است مَدّ اسم واحد ان بود چون خواستند که اسم
واحد انرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْدٌ بود حرف اول مفتوح است
و ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورده حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند مَآدِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَآدّ شد مُمَیْدّ تصغیر از آن مَدّ است
مَدّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَدْدٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه
مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَیْدِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو
متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُمَیْدّ شد والآلة منه مِدَدّ مِدّان مَآدّ
مُمَیْدّ مِدّ در اصل مِدْدٌ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مِدّ شد
برین قیاس است مِدّان مَآدّ جمع تکسیر از آن مِدّ است مِدّ اسم واحد ان بود چون
خواستند که اسم واحد انرا جمع کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْدٌ بود حرف اول و ثانی
را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مَآدِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده

چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بوده حرف اول را
ضم دادند ثالث را فتح و در آخرش الف ممدوده در آوردند الف وحدان را حذف
کردند مُدَدَاء شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مُدّاء شد مُدّاء جمع تکسیر از آن مادّ هست مادّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود حرف
اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان در آوردند الف
وحدان را حذف کردند مُدْدان شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدّان شد مَدّاد مُدَدٌ مُدٌّ مانند ضراب ضُرُوب
است اما بسوی اصلش رد میکنند مُوَیْدٌ تصغیر از آن مادّ است مادّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود حرف اول را
ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر
در آوردند مُوَیْدِد شد مادّة مادّتان مادّات مَوادّ مُدَدٌ مُوَیْدة مُوَیْدات مَوادّ جمع تکسیر از آن
مادّة هست مادّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مادِدة بود حرف اول مفتوح هست ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه
بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تاء وحدان
را حذف کردند مَوادِد شد بعده دو حرف از یک جنس در
یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند مَوادّ شد مُدَیْدة مانند ضَرَبَت است اما بسوی اصل رد میکنند
مُوَیْدة تصغیر از آن مادّة هست مادّة اسم مکبر بود چون خواستند که

کردند مُوَیْد

تا آخر یمد در اصل یمدد بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بما قبل دادند و اول را در دوم ادغام کردند یمد شد برین قیاس است
باقی ماد در اصل مادد بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند ماد شد برین طریق باقی است مدة جمع
تکسیر ازان ماد است ماد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادد بود حرف اول مفتوح است
ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا در آورده الف وحدان را حذف کردند
مددة شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مدة شد مداد جمع تکسیر ازان ماد است ماد اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مادد بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح بعد ثالث الف
جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند مداد شد مدد جمع تکسیر ازان ماد است
ماد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مادد بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح و الف
وحدان را حذف کردند مدد شد جمع تکسیر ازان ماد است ماد اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادد
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته الف وحدان را حذف کردند
مدد شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مد شد مداد جمع تکسیر ازان ماد است ماد اسم وحدان بود

وای وایا تا آخر چون رمی رمیا تا آخر دنی دنیا الخ چون رمی رمیا تا آخر یاهی
بیئیان تا آخر چون بلی بلیان تا آخر یوئی یوئیان تا آخر چون یوقی یوقیان تا آخر
الامر منه ا ایا او ای ایا این **مضاعف ثلاثی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ**
المد کشیدن مدّ یمدّ مدّاً فهو مادّ مادّان مادّون مادّة مادّتان مادّات مدّ مدّو مدّ مدّا امدّان
مداد مدود موید مادّة مادّتان مادّات موادّ مدّ مموید مدّ یمدّ مدّاً فذاک
ممدود ممدودان ممدودون ممدودة ممدودتان ممدودات ممادید ممید ید
ممید ید لم یمدّ لم یمدّ لم یمدّ لم یمدّ لا یمدّ لا یمدّ لن یمدّ لن یمدّ الامر منه
مدّ امدد لیمدّ لیمدّ لیمدد والنهی عنه لا تمدّ لا تمدّ لا تمدد لا تمدّ
لا یمدّ لا یمدّ لا یمدد الظرف منه ممدّ ممدّان ممادّ ممید والالة منه ممدّ
ممدّان ممادّ ممید ممدّة ممدّتان ممادّ ممیدة ممداد ممدادان ممادید ممید ید افعل
التفضیل منه امدّ امدّان امدّون اماد امید والمؤنث منه مدّی مدّیان مدّیات
مدّ مدّیای ماضی معلوم مدّ مدّا مدّوا مدّت مدّتا مددن مددت مددتما مددتم
مددت مددتما مددتن مددت مددنا مدّ در اصل مدد بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مدّ شد برین قیاس
است تا مدّتا مدّت در اصل مددت بود دال و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند
دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند مدّت شد ماضی مجهول مُدّ مُدّا مُدّوا مُدّت
مُدّتا مُددن مُددت مُددتما مُددتم مُددت مُددتما مُددتن مُددت مُددنا مُدّ در
اصل مُدد بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند مُدّ شد برین قیاس است تا مُدّنا مضارع معلوم یمدّ یمدّان یمدّون

واوی یووی ایا فذاک ناوی ناویان ناوون ناویۃ ناویتان ناویات
ناوی ناویۃ ناویتہ لم یاو لم یاووا لایاوی لایاووا لن یاوی لن یاووا
الامر منہ ایو لیو لیاو لیاوی والنہی عنہ لاتاو لاتاووا لایاو لایاووا الظرف منہ
ماوی ماویان ماو ماوی والآلۃ منہ میوی میویان ماو ماہی میواۃ میواتان ماو
مائیہ باواہ میوا میوان ناوی ناویۃ افعل التفضیل منہ آوی آویان آوون آواجی
اوی والمونث منہ اوی اویان اویات اوی اوی این باب مانند طوی یطوی
است ماضی معلوم اوی اویا اووا تا آخر مانند تعلیل سے رمیا رموا ست ماضی
مجہول اوی اویا اووا تا آخر مانند رمی رمیا رموا تا آخر یاوی یاویان تا آخر
مانند یرمی یرمیان تا آخر یووی یوویان تا آخر مانند یرمی یرمیان تا آخر امر حاضر
معلوم ایو ایویا ایووا ایوی ایویا ایوین **مہموز العین و لفیف مفروق**
از باب فعل یفعل الوای وعدہ کردن وجب شدن وای یای وایا
فہو واء وائیان واؤن واءۃ واءتان وایات ووئی ووئیا ووؤا ووئیت وویان وواء
وای اوئی واءۃ وائتان وائیات اوایا وائی اوئیۃ ووئی یوئی وایا
فذاک موئی موئیان موئیون موئیۃ موئیتان موئیات سوائے موئی موئیۃ
لم یای لم یایا لایئی لایؤی لن یئی لن یؤی الامر منہ [illegible] لیا لیؤی والنہی عنہ لاتا
لایؤی لائی لایؤی الظرف منہ موئی موئیان مواء مواء والآلۃ منہ
میئی میئیان مواء میئاۃ میئاتان مواء موئیۃ میئیان [illegible] سوائے موئی
سوئی افعل التفضیل منہ اوءی اوئیان اوؤن اواء اوءی والمونث
منہ [illegible] [illegible] [illegible] چون و [illegible] بقی الست وای

والمونث منه ایتی ایتیان ایتیات اتی ایتی ماضی معلوم اتی اتیا اتوا مانند رمی
رمیا رموا ماضی مجهول اتی اتیا اتوا مانند رمی رمیا رموا مضارع معلوم یاتی
یاتیان یاتون الخ مانند یرمی یرمیان یرمون مضارع مجهول یوتی یوتیان
یوتون مانند یرمی یرمیان یرمون الامر منه ایت ایتیا ایتوا ایتی ایتیا ایتین
بعضے هر دو همزه را حذف کنند لکثرت الاستعمال ت تیا توا تی تیا تین همچو انند
مهموز العین و مثال واوی از باب فعل یفعل الوء د زنده درگور
کردن و آواز سخت کردن وء د یئد واد افهو واید واندان وایدون
وائدة وائدتان وائدات وءید موءود موءودان موءودون موءودة موءودتان
موءودات وائد واءد وءدا ... فذاک موءود موءودان
موءودة موءودتان موءودات ... لم یئد لا یئد لا یوءد
لن یئد لن یوءد الامر منه لیئد لیوءد والنهی عنه لا تئد لا یوءد
الظرف منه موئد موئدان موائد ... والآلة منه میئد میئدان مواید
میئدتان موائد ... افعل التفضیل منه اوءد اوءدان
اوءدون اواید ... والمونث منه وءدی وءدیان وءدیات
... وادا ... الخ یوءد
یوءدان یوءدون تا آخر ... **مهموز الفا**
و لفیف مقرون از باب فعل یفعل الاوی جا گرفتن
اوی یاوی ایا فهو آو آویان آوون آواة آواتان آوات ... ای اوی
ایان اوا ... آو ... ا وی ... ا وی ... اوی ...

حرفیکه بالعد یاء التصغیر بود آنرا کسره دادند جُيَيٌّ بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُيَيٌّ شد والمؤنث منه جُيَيَّةٌ جُيَيَّانِ
جُيَيَّاتٌ جُيَيٌّ جُيَيٌّ جُيَيٌّ در اصل جُيْيٌ بود ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
یا جِيْيٌ شد بر قیاس است باقی جِيَاءٌ جمع تکسیر از آن جِيْئٌ است جِيْئٌ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان از جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جُيْئٌ بود حرف
اول مضموم است ثانی را فتحه داده الف وحدان را حذف کردند جُيَيَاءٌ شد جُيَيٌّ تصغیر
از آن جِيْئٌ است جِيْئٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که جُيْئٌ بود حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند و سیوم جا
یاء التصغیر در آوردند جُيَيْئٌ شد ترا رسد که گوئی همزه مفتوح ماقبل او یاء ساکن
مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند جُيَيْيٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُيَيٌّ شد مهموز الفاء و ناقص
یائی از باب **فَعَلَ یَفْعِلُ** الاتیان آمدن تعلیل این باب مانند رَمَى يَرْمِي است
اَتَا یَاْتِی اِتْیَاناً وَاِتْیَاناً فهو آتٍ آتِیَانِ آتُوْنَ آتَاةٌ آتَاءٌ اُتَّی اُتِّی اُتِیَاءٌ آتِیَاتٌ
اُتَاءٌ اُتِّی اُوْتِیَ اُتِیَتْ اُتِیَانِ اُتِیَاتٌ اُوْتٍ اُتِّی اُوْتِیَةٌ وَاُتِّی یُوْتِی اِتْیَاناً
وَاِتْیَاناً فذاک مَاْتِیٌّ مَاْتِیَّانِ مَاْتِیُّوْنَ مَاْتِیَّةٌ مَاْتِیَّتَانِ مَاْتِیَّاتٌ مَاْتِیٌّ مَاْتِیَّةٌ
لم یَاْتِ لم یُوْتَ لا یَاْتِی لا یُوْتِی لن یَاْتِیَ لن یُوْتِیَ الامر منه اِیْتِ لِیُوْتَ لِیَاْتِ
لِیُوْتَ والنهی عنه لا تَاْتِ لا تُوْتَ لا یَاْتِ لا یُوْتَ الظرف منه مَاْتًی مَاْتِیَانِ مَاْتٍ
مَاْتٍ والالت منه مِیْتًی مِیْتَیَانِ مَاتٍ مَاْتٍ مِیْتَاةٌ مِیْتَاتَانِ مَاْتٍ مَاْتِیَةٌ
مِیْتَاءٌ مِیْتَاءٌ اِنْ مَاْتِی مَاْتِیٌّ افعل التفضیل منه اَتْی اَتْیَانِ اَتْوْنَ اَوَاتٍ اُوْتٍ

سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند محاییی شد بعده همزه واقع
شد بعد یاء مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند محاییی شد بعده دو حرف از
یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند محایّی شد
مُحَیِّیٌ تصغیر از ان محیاء است محیاء اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه بعد
یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل
کردند محیییٔ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند محیّیٔ شد بعده همزه واقع شد بعد یاء مده زائده آن
همزه را بیا بدل کردند دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُحَیِّیٌ شد افعل التفضیل منه أحیاء أحیاءان أحییون حایا
أُحَیِّیٌ أحایا جمع تکسیر از ان أحیاء است أحیاء اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا
الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
أحایئ شد بعده قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه
أحائی شد بعده همزه مکسور واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه
بدل کردند أحاییٔ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
أحایا شد أُحَیِّیٌ تصغیر از ان أحیاء است أحیاء اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر درآوردند

مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجائی شد بعد قلب مکانی کردند همزه را
بجای یا بردند و یا را بجای همزه مجاءی شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف
و یا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مجایی شد بعده یا متحرک ماقبلش مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند مجایا شد مجیّی تصغیر از آن مجیئ است مجیئ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه یاء تصغیر دادند در
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مجیّی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مجیّئ شد مجیئة مجیئتان مجائی
مجیئة مجایا جمع تکسیر از آن مجیئة است مجیئة اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجائیة شد قلب مکانی
کردند همزه بجای یا بردند و یا را بجای همزه مجاءیة شد بعده همزه مکسوره
واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مجاییة شد بعده
یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مجایاة شد بعده تاء وحدانی را
حذف کردند مجایا گردید مجیّئة تصغیر از آن مجیئة است مجیئة اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه
مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مجیّیة شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند یکی
حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجیّئة شد مجیاء مجیاءان
مجیّئ مجائی جمع تکسیر از آن مجیاء است مجیاء اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم

محییة تصغیر از آن محییة است محییة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که محیوة بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح سوم
جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند محییوة شد بعده
واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند محیییة شد بعده دو حرف از یکجنس
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند محیّیّة شد
بعده یاء ثالث را حذف کردند محیئة شد و ترا رسد که گوئی همزه مفتوح ما قبل
او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند محیّیة شد بعده یاء ثالث را حذف کردند
محییة شد بعده کسره یا را بفتح بدل کردند برای مناسبت تاء تانیث محیّیة شد
لم یحی در اصل یحیی بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف
کردند لم یحی شد و ترا رسد که گوئی همزه ساکن ما قبل او مکسور آن همزه را بیا بدل
کردند لم یحی شد بر این قیاس است در صیغهای واحد معلوم و مجهول و در یحیین و
تحیین الامر منه حی حیا حیوا حی حیا حین حی را از تحیی بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند همچنان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند حی و ترا رسد که گوئی
همزه ساکن ما قبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند حی شد تعلیل دوم حی در اصل
احیی بود ماخوذ از تحیی تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف
ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل مکسوره اولش

جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد
ثالث واو مسکون در آوردند الف وحدانرا حذف کردند جیوو شد مجوی
تصغیر از آن جایی است جایی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل
حرکت نبود او را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند جویئی
شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند جویّی شد جائیة جائیتان جائیات جوایا جُیَیّی جویئیة
جائیة در اصل جایئة بود یا واقع شد بعد از الف اسم فاعل و در اصل ع
سلامت نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جائئة شد بعده دو همزه
در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور ثانی را بیا بدل کردند جائیة شد
و تعلیل دوم جائیة در اصل جایئة بود قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند
یا را بجای همزه جائیة شد بر همین قیاس است در باقی نیز جوایا جمع تکسیر از آن جائیة
است جائیة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که جایئة بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و تاء وحدانرا حذف کردند جوائی
شد بعده یا واقع شد بعد الف فواعل و ما قبل الف نیز حرف علت است آن یا را
بهمزه بدل کردند جوائئ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور
بود ثانی را بیا بدل کردند جوائی شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را
بیای مفتوحه بدل کردند جوایی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آنرا با الف بدل کردند

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که جائی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند و الف وحدانرا
حذف کردند جُیّ شد جُیّ جمع تکسیر از ان جاء است جاء اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جائی بود حرف
اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند الف وحدانرا حذف کردند جُیْ شد
بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جِیْ شد جیای جمع تکسیر
از ان جاء است جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که جائی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتحه دادند
و در آخر او الف ممدوده در آوردند الف وحدانرا حذف کردند جُیَاء شد
بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا و یا را ساکن کردند از
جهت تخفیف جِیْاء شد جِیَاءن جمع تکسیر از ان جاء است جاء اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
جائی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند در آخر او الف و نون مزید آن
در آوردند الف وحدانرا حذف کردند جُیْان شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل
کردند از جهت مناسبت یا جِیْان شد جیاء جمع تکسیر از ان جاء است جاء اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که جائی بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد ثالث الف جمع تکسیر
در آوردند الف وحدانرا حذف کردند جیاء شد جُیُوء جمع تکسیر از ان
جاء است جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع

همزه بجای یا بتحرز از اجتماع الاعلالین جایی شد بعده اعلال قاض کردند جاءٍ
شد جاریان در اصل جایان بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل [illegible]
نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جاءٍ توان شد بعده دو همزه در یک کلمه
بهم آمدند یکی از ایشان مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جائیان شد یا قلب مکانی کردند
جاءُون در اصل جائیون بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل [illegible]
نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جاءِیُون شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم
آمدند یکی از ایشان مکسور ثانی را بیا بدل کردند جاءِیُون شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند جاءُون شد تعلیل دوم جاءُون در اصل جایِئُون بود قلب مکانی
کرده همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جایِئون شد بعده ضمه بر یا ثقیل
نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند جاءُون شد جاءٍ جمع تکسیر از آن جائی است جائی اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جائی بود
حرف اول مفتوح است ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا در آوردند الف وحدان را
حذف کردند جیایة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند
جاءة شد جیایة جمع تکسیر از آن جائی است جائی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جائی بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف
وحدان را حذف کردند جیّاء شد جیّ جمع تکسیر از آن جائی است جائی

از باب مهموز اللام از زدن ر از ری از زرا از زر
فعل یفعل الهناء بگوارید طعام هنأ یهنأ هنأ فهو هانئ هانئان هانئون
هانئة هانئتان هانئات هنیء هنیئة هنیئتان هنیئات هنأ هنآن هنآء هنأة
هوانئ هنأ هو هنیئة و هنئ یهنأ هنأ فذاک مهنوء مهنوءان مهنوءون مهنوءة
مهنوءتان مهنوءات مهانئ مهانیء مهنیئة لم یهنأ لم یهنآ لا یهنأ لا یهنآ لن
یهنأ لن یهنآ الامر منه اهنأ لتهنأ لیهنأ لیهنآ والنهی عنه لا تهنأ لا تهنآ
لا یهنأ لا یهنآ الظرف منه مهنأ مهنآن مهانئ مهانیء والالة منه مهنأ مهنآ
مهانئ مهانیء مهنئة مهنئتان مهانئ مهنأة مهنأ مهنآن مهانئ مهانیء
افعل التفضیل منه اهنأ اهنآن اهنأون اهانئ اهانیء والمؤنث منه هنأی
هنأیان هنأیات هنأ هنأی دوم از باب ضرب یضرب هنأ یهنئ هنأ
فهو هانئ هانئان هانئون هانئة هانئتان هانئات هنیء هنأ هنآن هنأ هنوء
هوانئ هانئة هانئتان هانئات هوانئ هنأ هو هنیئة و هنئ یهنأ هنأ فذاک
مهنوء مهنوءان مهنوءون مهنوءة مهنوءتان مهنوءات مهانئ مهانیء مهنیئة
لم یهنئ لم یهنئا لا یهنئ لا یهنئا لن یهنئ لن یهنئا الامر منه اهنئ لتهنئ لیهنئ
لیهنئا والنهی عنه لا تهنئ لا تهنئا لا یهنئ لا یهنئا الظرف منه مهنئ مهنئان
مهانئ مهانیء والالة منه مهنأ مهنآن مهانئ مهانیء مهنأة مهنأتان مهانئ
مهنئة مهنأ مهنآن مهانئ مهانیء افعل التفضیل منه اهنأ اهنآن اهنأون
اهانئ اهانیء والمؤنث منه هنأی هنأیان هنأیات هنأ هنأی مهموز اللام واجوف یائی
از باب فعل یفعل المجیء آمدن جاء یجیء مجیئا فهو جاء جائیان جائیون جائیة

آدبون آداب اُوَیدِب والمونث منه اُدبی اُدبیان اُدبیات اُدَب اُدَیبی

ماضی معلوم اَدَبَ اَدَبا اَدَبوا اَدَبَت اَدَبَتا اَدَبن اَدَبتَ اَدَبتُما اَدَبتُم اَدَبتِ اَدَبتُما

اَدَبتُنّ اَدَبتُ اَدَبنا ماضی مجهول اُدِبَ اُدِبا اُدِبوا اُدِبَت اُدِبَتا اُدِبن اُدِبتَ اُدِبتُما اُدِبتُم

اُدِبتِ اُدِبتُما اُدِبتُنّ اُدِبتُ اُدِبنا مضارع معلوم یأدِبُ یأدِبان یأدِبون تا آخر

مضارع مجهول یُؤدَبُ یُؤدَبان یُؤدَبون تا آخر الامر منه ایدِب ایدِبا ایدِبوا

ایدِبی ایدِبا ایدِبن ایدِب را از تأدِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود

آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود

همزه وصل مکسور در اولش در آوردند امر حاضر بنا شد بسکون آخر آخرش را وقف

کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ائدِب گردید بعده همزه ساکن ما قبل او

مکسور آن همزه را بیا بدل کردند ایدِب شد مهموز العین از باب فعَل یفعَل

الزَّئر بانگ کردن شیر زَأَرَ یَزأَرُ زأرا فهو زائر ذاک زائران ذا زائرون زائرة

زائرتان زائرات زوّار زُئّر زُؤّار زُئراء زُؤران زُؤّر زُئّار زُؤَیر زُوَیئرة زُوَیئرتان

زُوَیئرات زُوّائر زُؤَیئر زُوَیئرة زَوائر زَئیر زُئرا فذاک مزأر مزأران

مزأرون مزأرة مزأرتان مزأرات مزائر مزیئر مزیئرة لم یزأر

لم یزأرا لم یزأروا لا یزأر لا یزأر لن یزأر الامر منه ازأر لیزأر لیزأر والنهی

عنه لا تزأر لا تزأر لا یزأر لا یزأر الظرف منه مزأر مزأران مزائر مزیئر والآلة منه

مزأر مزأران مزائر مزیئر مزأرة مزأرتان مزائر مزیئرة مزأر مزأران مزائر

مزیئر افعل التفضیل منه ازأر ازأران ازأرون اَزائر ازیئر والمونث

منه زُأری زُأریان زُأریات زُأر زُأَیری الامر منه لیقد

آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
مَطاوِیْی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مَطاوِیّ شد مُطَیّ تصغیر ازان مِطْوَاءٌ است مِطْوَاءٌ اسم بکبر بود چون
خواستند که اسم بکبرا مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُطَیْوِی بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُطَیْوِیْی شد
بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُطَیْوِیّ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مُطَیِّیّ شد بعده سه یا آخر حذف کردند مُطَیّ
شد فعل التفضیل منه اَطْوَی اَطْوَیَان اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطَیّ تعلیل اَطْوَی مانند
اَرْمَی است اَطْوَیَانِ بر اصل خود است تعلیل اَطْوَوْنَ مانند اَرْمَوْنَ تعلیل اَطَاوٍ
مانند اَرَامٍ است اُطَیّ تصغیر ازان اَطْوَی است اَطْوَی اسم بکبر بود چون خواستند که اسم
بکبرا مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَطْوَیْی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُطَیْوِیٌ
شد بعده ضمه بر یاء ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او تنوین در آخرش
در آوردند اُطَیْوٍ شد و نزد بعضی ادغام سکنند و اُطَیّ صحیح هند والمؤنث منه طُوْیَی
طُوْیَیَانِ طُوْیَیَاتٌ طُوَی طُوَیّی طِیّ در اصل طُوْیِیْ بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند طُیّ شد بعده ضمه طا را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا طِیّ شد طِیَّان در اصل طُوْیَیَان بود واو و یا

مطوی شد مطویان بر اصل خود ہست مطاوٍ جمع تکسیر از آن مطوی است مطوی
اسم واحد ان بود چون خواستند که اسم واحد ان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مطوی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاوی شد بعده ضمه
بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مطاوٍ شد مطیٍّ تصغیر از آن مطوی ہست مطوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مطیوی شد
بعده واو و یا باہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند مطیی شد بعده یای ثالث را حذف کردند مطیٍّ شد والآلة منه مطوی مطویان
مطاوٍ مطیٍّ مطوی در اصل مطوی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را الف کردند
التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مطوی شد مطویان بر اصل
خود ہست مطاوٍ جمع تکسیر از آن مطوی است مطوی اسم واحد ان بود چون
خواستند که اسم واحد ان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوی بود
حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاوی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مطاوٍ شد مطیٍّ تصغیر
از آن مطوی ہست مطوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر

اول و ثالث را ضم داد ند بعد ثالث واو مسکونه ورا اورده الف وحدانرا حذف
کردند طوُوِیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوِیٌّ شد بعده واو را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا طُوِیٌّ ونزد بعضے ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
ما بعد طِوِیٌّ شد طُوَیٌّ تصغیر از ان طاوٍ است طاوٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوے اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یائے تصغیر در آوردند طُوَیْوِیٌ
شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در
یا ادغام کردند طُوَیِّیٌ شد بعده یا ثالث را حذف کردند طُوَیٌّ شد و نزد بعضے
اعلال طُوَیْوِیٌ از جانب آخر میکنند بدین طریق که ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طُوَیْوٍ شد بعده واو و یا
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند
طُوَیٍّ شد مکبر یا طَاوِیَتِهِ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ یا طَوَاءٍ طُوَیٌّ طُوَیَّتَهٌ طَوَاءٍ جمع تکسیر از ان
طَاوِیَتِهِ است طَاوِیَتِهِ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند و تاء وحدان را حذف کردند طَوَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طَوَاوٍ شد بعده
واو واقع شد بعد الف زائده آنواو را بهمزه بدل کردند طَوَاءٍ شد طُوَیٌّ جمع
تکسیر از ان طَاوِیَتِهِ است طَاوِیَتِهِ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا

کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طوًی شد طُوِیٌّ جمع تکسیر ازان
طاوِیست طاوِی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند
بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند الف وحدان را
حذف کردند طُوْیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیٌّ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند بجهت مناسبت
یا طِیٌّ شد طُوَیاءُ جمع تکسیر ازان طاوِیست طاوِی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف
اول را ضم دادند ثالث را فتح در آخرش الف ممدوده دادند و الف وحدان را
حذف کردند طُوَیاءُ شد طِیّانٌ جمع تکسیر ازان طاوِیست طاوِی اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف
اول را ضم دادند و ثالث را سکون ساختند در آخرش الف و نون در آوردند الف وحدان را
حذف کردند طُوْیانٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند طُیّانٌ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا
طِیّانٌ شد طِواءٌ جمع تکسیر ازان طاوِیست طاوِی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را
کسره دادند ثالث را فتح بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف
کردند طِواییٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل
کردند طِواءٌ شد طُوِیٌّ جمع تکسیر ازان طاوِیست طاوِی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف

ولیت ولیتا ولین ولیت ولیتما ولیتم ولیت ولیتما ولیتن ولیت ولینا مانند نشی
آه مضارع معلوم یلی یلیان یلون تلی تلیان یلین تلون تلین تلیان تلین
الی آخره مضارع مجهول یولی یولیان یولون تولی تولیان یولین تولے تولیان
تولون تولین تولیان تولین اولے تولی در حق تعلیل و تصریف مانند یقی
یقیان و یوقی یوقیان است الی آخره تعلیل اسم فاعل و اسم مفعول و ظرف
و اسم آله و اسم تفضیل مانند وقی یوقیان است الامر منه لیا لیوا لی لیا لین لفیف
مقرون از باب فعل یفعل الطے در نوردیدن و انباشتن و گرسنگی کشیدن
طوی یطوی طیا فهو طاو طاویان طاوون طواة طواً طوی طویا طیان
طواء طوی طوی طاویة طاویتان طاویات طواء طوی طویة وطوی
یطوی طیا فذاک مطوی مطویان مطویون مطویة مطویتان مطویات مطاو
مطوی مطیة لم یطو لم یطو لا یطوی لا یطوی لن یطوی لن یطوی الامر منه اطو
لتطو لیطو لیطو والنهی عنه لا تطو لا تطو لا یطو لا یطو الظرف منه مطوی مطویان
مطاو مطی والآلة منه مطوی مطویان مطاو مطی مطواة مطواتان مطاو مطیة
مطواء مطواءان مطاو مطی افعل التفضیل منه اطوی اطویان اطوون اطاو
اطی والمؤنث منه طیا طیان طیات طوی طوی ماضی معلوم طوی طویا طووا
طوت طوتا طوین طویت طویتما طویتم طویت طویتما طویتن طویت طوینا مانند
رمی رمیا الخ ماضی مجهول طوی طویا طووا طویت طویتا طوین طویت طویتما طویتم
طویت طویتما طویتن طویت طوینا مانند رمی رمیا الخ مضارع معلوم یطوی یطویان
یطوون تطوی تطویان یطوین تطوی تطویان تطوون تطوین تطویان تطوین

وُجُوا شد باقی بر اصل خود ماند تعلیل وُجُوا مجهول نیز چون تعلیل وُجُوا معلوم
مضارع معلوم یُوجِی یُوجِیَانِ یُوجُونَ تُوجِی تُوجِیَانِ یُوجِینَ تُوجِی تُوجِیَانِ تُوجُونَ
تُوجِینَ تُوجِیَانِ تُوجِینَ اُوجِی نُوجِی مضارع یُوجَی یُوجَیَانِ یُوجَوْنَ تُوجَی تُوجَیَانِ
یُوجَیْنَ تُوجَی تُوجَیَانِ تُوجَوْنَ تُوجَیْنَ تُوجَیَانِ تُوجَیْنَ اُوجَی نُوجَی تعلیل مانند یُخْشَی است
تعلیل اسم فاعل و اسم مفعول و ظرف و آله و اسم تفضیل هم چون باب رَمَی یَرْمِی است
الامر منه اِیجِ اِیجِیَا اِیجُوا اِیجِی اِیجِیَا اِیجِینَ امر را از تُوجِی بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر در اولش
در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف
علة شد اوج گردید بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایج شد
لفیف مفروق از باب فَعِلَ یَفْعِلُ اَلْوَلْیُ نزدیک شدن و حاکم شدن و الوِلایة
یاری کردن و والی شدن وَلِیَ یَلِی وَلْیًا و وِلَایَةً فهو وَالٍ وَالِیَانِ وَالُونَ وُلَاةٌ
وُلَّاءٌ وُلِّیٌ وُلْیًا وُلْیَانٌ وِلَاءٌ دَوَالٍ اَوْلٍ فَالِیَةٌ وَالِیَتَانِ وَالِیَاتٌ اَوَالٍ وُوَیْلٍ
اُوَیْلِیَةٌ و وُلِیَ یُولَی وَلْیًا و وِلَایَةً فذاک مَوْلِیٌّ مَوْلِیَّانِ مَوْلِیُّونَ مَوْلِیَّةٌ مَوْلِیَّتَانِ
مَوْلِیَّاتٌ مَوَالٍ مُوَیْلِیٌّ مُوَیْلِیَةٌ لَمْ یَلِ لَمْ یُوَلَ لَا یَلِی لَا یُولَی لَنْ یَلِیَ لَنْ یُولَی الامر منه
لِ لِتُوَلَ لِیَلِ لِیُوَلَ والنهی عنه لَا تَلِ لَا تُوَلَ لَا یَلِ لَا یُوَلَ الظرف منه مَوْلًی مَوْلَیَانِ مَوَالٍ
مُوَیْلٍ والآلة منه مِیلًی مِیلَیَانِ مَوَالٍ مُوَیْلٍ مِیلَاةٌ مِیلَاتَانِ مَوَالٍ مُوَیْلِیَةٌ مِیلَاءٌ
مِیلَاءَانِ مَوَالِیُّ مُوَیْلِیٌّ افعل التفضیل منه اَوْلَی اَوْلَیَانِ اَوْلَوْنَ اَوَالٍ اُوَیْلٍ
والمؤنث منه وُلْیَی وُلْیَیَانِ وُلْیَیَاتٌ وُلًی وُلَیَّی ماضی معلوم وَلِیَ وَلِیَا وَلُوا وَلِیَتْ وَلِیَتَا
وَلِینَ وَلِیتَ وَلِیتُمَا وَلِیتُمْ وَلِیتِ وَلِیتُمَا وَلِیتُنَّ وَلِیتُ وَلِینَا ماضی مجهول وُلِیَ وُلِیَا وُلُوا

دُقیان شد دُقیات دراصل دُقیایت بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
دُقیات شد دُقی جمع تکسیر از آن دُقیی است دُقیی اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع بتکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند و الف وحدان را حذف
کردند دُقیی شد بعده یا متحرک ما قبل مفتوح آن یا را با الف بدل کردند دُقی شد دُقیی
تصغیر از آن دُقیی است دُقیی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول مضموم است ثانی را فتح دادند سیوم جا یای تصغیر در آوردند دُقییی شد بعده دو
حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند دُقیی شد

لفیف مفروق از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الوجی سوده شدن سم ستور

وَجِیَ یَوْجَیٰ وَجًیا فهو وَجٍ وَجِیان وَجُون وَجاة وَجاءٌ وَجیً وُجِیٌّ وَجِیاءُ
وُجیان وِجاءٌ وَجیً اَوْجیٰ وَجِیهٌ وَجِیتان وَجِیات اَوْجٍ وَجِیٌ اُوَیْجِیَة
وُوجِیَ یُوجیٰ وَجیاً فذاک مَوْجیٌّ مَوْجیان مَوْجِیُّون مَوْجِیَّة مَوْجِیّتان مَوْجِیّات
مَوَاجٍ مُوَیْجِیٌّ مُوَیْجِیَة لم یَوْجَ لم یُوجَ لا یَوْجیٰ لا یُوجیٰ لن یَوْجیٰ لن یُوجیٰ الامر منه
اِیجَ لِتُوجَ لِیُوجَ والنهی عنه لا تَوْجَ لا تُوجَ لا یُوجَ الظرف منه مَوْجیً مَوْجَیان مَواج
مُوَیْجٍ والآلة منه مِیجیً مِیجَیان مَواجٍ مُوَیْجٍ مِیجاة مِیجاتان مَواجٍ مُوَیْجِیَة مِیجاءٌ مِیجاءان مَوَاجِی
مُوَیْجِیٌّ افعل التفضیل منه اَوْجیٰ اَوْجیان اَوْجَون اَوَاجٍ اُوَیْجٍ والمؤنث منه وُجْییٰ وُجْیَیان
وُجیً وُجَیْیٰ وَجیٰ ماضی معلوم وَجِیَ وَجِیا وَجُوا وَجِیَتْ وَجِیَتا وَجِینَ وَجِیتَ [illegible] وَجِیتُما وَجِیتُم وَجِیتِ
وَجِیتُما وَجِیتُنَّ وَجِیتُ وَجِینا وَجُوا دراصل وَجِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند

اول را در سوم ادغام کردند مواقی شد مُوَیقی تصغیر ازان میقاء است میقاء اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقای بود حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُوَیقیی شد بعده
دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُوَیقِیّ
شد فعل التفعیل منه اَوْقی اَوْقَیَا اَوْقیان اَوْقَون اَوَاقٍ اُوَیقٍ اَوْقَون در اصل اوقیون
بود یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند اَوْقَون شد اَوَاقٍ جمع تکسیر ازان اوقی
است اَوْقی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اَوْقی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَوَاقی شد ضمه بر یاء
ثقیل بود انداختند و یاء را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اَوَاقٍ
شد اُوَیقٍ تصغیر ازان اَوْقی است اَوْقی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که اَوْقی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا
یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُوَیقی شد بعده
ضمه بر یاء ثقیل بود انداختند و یاء را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش
در آوردند اُوَیقٍ شد و المؤنث وُقْیَی وُقْیَیان وُقْیَیات وُقًی وُقَیّ وُقَیّان
در اصل وُقَیَیان بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقَیّان

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوَیْق شد مِیقاةٌ مِیقاتان مَوَاقٍ
مُوَیْقِیَة مِیقاةٌ در اصل مِوْقِیَة بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن را بیا بدل کردند مِیْقِیَة
شد بعده یا متحرک ما قبل او مکسور آن یا را بالف بدل کردند مِیقاة شد مِیقاتان در اصل
مِوْقِیَتان بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیقاتان شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِیقاتان شد مَوَاقٍ جمع تکسیر از ان مِیقاةٌ است
مِیقاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مِوْقِیَة بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند تا ر وحدا را حذف کردند مَوَاقِیُ شد بعده ضمه بر
یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَوَاقٍ
شد مُوَیْقِیَة تصغیر از ان مِیقاةٌ است مِیقاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقِیَة بود حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند
مُوَیْقِیَة شد مِیقاءٌ مِیقاءان مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ مِیقاءٌ در اصل مِوْقَایٌ بود واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیقایٌ شد بعده یا واقع شد بعد الف زائده آن یا
را بهمزه بدل کردند مِیقاءٌ شد بر همین قیاس است مِیقاءان مَوَاقِیُّ جمع تکسیر از ان مِیقاءٌ
است مِیقاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مِوْقَایٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را
بیا بدل کردند مَوَاقِیُ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک

مستقبال ... آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر بهمان شد باسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی بلفظ طرف حرف علّه شد در یک صیغه وسقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و
سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است ق قیا الی آخره شد الظرف منه
مُوقٍ مُوقیان مَواقٍ مُوَیقٍ تعلیل مُوقٍ مانند مُرمٍ وتعلیل مَواقٍ مانند
مَرامٍ مُوَیقٍ تصغیر از ان مُوقٍ است مُوقٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوقی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیقی شد بعده ضمه بر
یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مُوَیقٍ شد
والالة منه مِیقًی مِیقَیان مَواقٍ مُوَیقٍ مِیقًی در اصل مِوقَی بود واو ساکن ماقبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیقَی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند مِیقًی شد
مِیقَیان در اصل مِوقَیان بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیقَیان
شد مَواقٍ جمع تکسیر از ان مِیقًی است مِیقًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوقَی بود حرف اول وثانی را فتح دادند سیوم جا الف
جمع ... در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَواقی شد بعده ضمه بر
یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مَواقٍ
شد مُوَیقٍ تصغیر از ان مِیقًی است مِیقًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر سازند
رد کردند بسوی اصلش که مِوقَی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیقی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء

نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند

مواقیف شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مواقیف شد بعده دو

حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مواقیف

شد مویقف تصغیر از ان موقف است موقف اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر

کنند رد کردند بسوی اصلش که موقوف بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا

یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویقوف شد بعده

واو ساکن ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مویقیف شد بعده دو حرف از یکجنس بهم

آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مویقف شد موقفة موقفتان

موقفات مواقف مویقفة مواقیف جمع تکسیر از ان موقفة است موقفة اسم وحدان بود چون

خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقوفة بود حرف اول مفتوح

است ثانی نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا

کسره دادند مواقوفة شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مواقیفة

شد بعده تا وحدان را حذف کردند مواقیف شد مویقفة تصغیر از ان موقفة است

موقفة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقوفة بود حرف

اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویقوفة

شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مویقیفة شد بعده دو حرف از یکجنس

بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مویقفة شد الامر منه قف قفا

قفوا قفی قفیا قفن دا از تقی تقیان تقون تقین

تقیان تقین بنا کردند تا که علامت استقبال ...

دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند

بجهت آوردند وَ وُقِيٌّ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود از جهت التقاء ساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند وَ وُقِیٍّ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند واو اول را
بهمزه بدل کردند اُوَیقٍ شد وَ اَوْقِیَة وَ اَوْقِیَتَان وَ اَوْقِیَات اَوَاقٍ وُقِیٌّ اُوَیْقِیَة اَوَاقٍ
جمع تکسیر ازان وَ اَوْقِیَة است وَ اَوْقِیَة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند تا ر وحدان را حذف کردند وَ وَاقِی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
از جهت التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند وَ وَاقٍ شد بعده دو واو
در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند وَ اَوَاقٍ شد وُقِیٌّ جمع تکسیر ازان اَوْقِیَة است
وَ اَوْقِیَة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
مشدد جنس فتحه دادند و الف و تاء وحدان را حذف کردند وُقِیِّی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند وُقِیٌّ
شد اُوَیْقِیَة تصغیر ازان وَ اَوْقِیَة است وَ اَوْقِیَة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا یاء تصغیر در آوردند وَ وُیْقِیَة شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را
بهمزه بدل کردند اُوَیْقِیَة شد مَوْقِیٌّ مَوْقِیَان مَوْقِیُون مَوَاقِی مُوَیْقِی مَوْقِیٌّ در اصل
مَوْقُویٌ بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند مَوْقِیٌّ شد بعده ضمه قاف را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَوْقِیٌّ شد بر این قیاس
است باقی صیغها مَوَاقِی جمع تکسیر ازان مَوْقِیٌّ است مَوْقِیٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَوْقُویٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را

بدل کردند وقائ شد وقی جمع تکسیر از ان واق است واق اسم وعدان بود چون خواستند
که اسم وعدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را ضم دادند
ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند والف وعدا را حذف کردند وقی شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف
کردند وقًی شد وقی جمع تکسیر از ان واق است واق اسم وعدان بود چون خواستند
که اسم وعدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را ضم
دادند ثالث را سکون ساختند الف وعدا را حذف کردند وقی شد وقیاً وقیان
مانند ضربا ضربان است اما بسوی اصل وسکیند وقائ جمع تکسیر از ان واق است
واق اسم وعدان بود چون خواستند که اسم وعدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که واقی بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد ثالث الف جمع
تکسیر در آوردند الف وعدا را حذف کردند وقائی شد بعده یا واقع شد بر طرف الف بعد الف
زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وقائ شد وقی جمع تکسیر از ان واق است واق اسم
وعدان بود چون خواستند که اسم وعدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که واقی بود حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو مسکونه در آوردند الف
وعدا را حذف کردند وقوی شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند وقی شد بعده ضمه قاف را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا وقی شد اویق تصغیر از ان واق است واق اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را
ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر

بود اند اتقین یتقی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود اند خفتند یتقی شد [illegible]
یا تقی یتقون در اصل یتقیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب
حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یتقون شد یتقین در اصل تقیون بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند تقون شد تقین در اصل تقیین بود کسره بر یا ثقیل بود دادند چونکه التقاء
ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تقین شد تقیان تقین اتقی تقی
یوقی یوقیان صرف خود اند یوقون در اصل یوقیون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یوقون
شد توقون مانند یوقون است توقین در اصل توقیین بود یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف
کردند توقین شد باقی بر اصل خود اند تعلیل واق مانند رام است واقیان بر اصل خود
است واقون مانند رامون است وقاة جمع تکسیر از ان واق است واق اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول مفتوح
بود ثالث را متحد اند تا در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند وقیة شد یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند وقاة شد بعده فتحه واو را بالضمه بدل کردند تا ملتبس
نشود بصلوة وقناة که مفرد اند وقاة شد وقای جمع تکسیر از ان واق است واق اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول
ضم دادند ثالث مشدد [illegible] فتح دادند بعد از [illegible] الف جمع تکسیر در آورده الف [illegible]
حذف کردند وقای شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آنچنان همزه

واقیان واقون وقاة وقاء وقی وقی وقیاء وقیان وقاء وقی اوتق واقیه واقیتان
واقیات اواق اواقی اولقیته وقی یوقی وقیا وقایه فذاک متقی موقیان موقون
موقیته موقیتان موقیات مواق موقی موقیته لم یق لم یوق لا یقی لا یوقی لن یقی
لن یوقی الامر منه ق لتق لیق لیوق والنهی عنه لا تق لا توق لا یق لا یوق
الظرف منه موقی موقیان مواق موقی والآله منه میقی میقیان مواق میقات
میقاتان مواق موقیته میقاء میقاءان مواقی موقی افعل التفضیل منه اوقی
اوقیان اوقون اواق اواقی والمونث منه وقیی وقییان وقییات وقی وقیی
ماضی معلوم وقی وقیا وقوا وقت وقتا وقین وقیت وقیتما وقیتم وقیت
وقیتما وقیتن وقیت وقینا ماضی مجهول وقی وقیا وقوا وقیت وقیتا
وقین وقیت وقیتما وقیتم وقیت وقیتما وقیتن وقیت وقینا مضارع معلوم
یقی یقیان یقون تقی تقیان یقین تقی تقیان تقون تقین تقیان تقین
اقی نقی مضارع مجهول یوقی یوقیان یوقون توقی توقیان یوقین توقی
توقیان توقون توقین توقیان توقین اوقی نوقی وقی وقیا مانند رمی
رمیا وقوا در اصل وقیوا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند وقوا شد وقت وقتا
مانند رمت رمتا وقین تا آخر بر اصل خود است وقی وقیا بر اصل خود اند وقوا در
اصل وقیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند وقوا شد باقی بر اصل خود اند
یقی در اصل یوقی بود واو واقع شد میان یای مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود

تَرخُوانِ تَرخُوْنَ تَرخُوْ تَرخُوانِ تَرخُوْنَ تَرخَیْنَ تَرخُوانِ تَرخُوْنَ اَرخُوْ نَرخُوْ مضارع
مجهول یُرخٰی یُرخَیَانِ یُرخَوْنَ تُرخٰی تُرخَیَانِ یُرخَیْنَ تُرخٰی تُرخَیَانِ تُرخَوْنَ تُرخَیْنَ
تُرخَیَانِ تُرخَیْنَ اُرخٰی نُرخٰی مانند دعا یدعو ناقص یائی از باب فَعَلَ یَفعَلُ الرَّعی
چریدن و چرانیدن و نگهداشتن رَعٰی یَرعٰی رَعْیًا فهو راعٍ رَاعِیَانِ رَاعُوْنَ رُعَاةٌ رُعَّامٌ
رُعّیٰ رُعیَانٌ رِعَاءٌ رُعیٰ رُوَّاعٌ رَاعِیَةٌ رَاعِیَتَانِ رَاعِیَاتٌ رَوَاعٍ رُعَّیٌ و رُعیَةٌ
و رُعِیَ یُرعٰی رَعْیًا فذاک مَرعِیٌّ مَرعِیَّانِ مَرعِیُّوْنَ مَرعِیَّةٌ مَرعِیَّتَانِ مَرعِیَّاتٌ
مَرَاعِیُّ و مُرَیعِیٌّ مُرَیعِیَّةٌ لَم یَرعَ لَم یُرعَ لَایَرعٰی لَایُرعٰی لَن یَرعٰی لَن یُرعٰی الامر منه
اِرعَ لِتُرعَ لِیَرعَ لِیُرعَ و النهی عنه لَاتَرعَ لَاتُرعَ لَایَرعَ لَایُرعَ الظرف منه مَرعًی مَرعَیَانِ
مَرَاعٍ مُرَیْعٍ و الآلة منه مِرعًی مِرعَیَانِ مَرَاعٍ مُرَیْعٍ مِرعَاةٌ مِرعَاتَانِ مَرَاعٍ مُرَیعِیَةٌ مِرعَاءٌ
مِرعَاءَانِ مَرَاعِیُّ مُرَیْعِیٌّ افعل التفضیل منه اَرعٰی اَرعَیَانِ اَرعَوْنَ اَرَاعٍ اُرَیْعٍ و المؤنث
منه رُعیٰ رُعیَیَانِ رُعیَیَاتٌ رُعًی رُعَیٌّ ماضی معلوم رَعٰی رَعَیَا رَعَوْا رَعَتْ رَعَتَا رَعَیْنَ
رَعَیْتَ رَعَیْتُمَا رَعَیْتُم رَعَیْتِ رَعَیْتُمَا رَعَیْتُنَّ رَعَیْتُ رَعَیْنَا ماضی مجهول رُعِیَ رُعِیَا رُعُوْا
رُعِیَتْ رُعِیَتَا رُعِیْنَ رُعِیْتَ رُعِیْتُمَا رُعِیْتُم رُعِیْتِ رُعِیْتُمَا رُعِیْتُنَّ رُعِیْتُ رُعِیْنَا تعلیل
ماضی معلوم و مجهول مانند رَمٰی و رُمِیَ است مضارع معلوم یَرعٰی یَرعَیَانِ یَرعَوْنَ تَرعٰی
تَرعَیَانِ یَرعَیْنَ تَرعٰی تَرعَیَانِ تَرعَوْنَ تَرعَیْنَ تَرعَیَانِ تَرعَیْنَ اَرعٰی نَرعٰی مضارع
مجهول یُرعٰی یُرعَیَانِ یُرعَوْنَ تُرعٰی تُرعَیَانِ یُرعَیْنَ تُرعٰی تُرعَیَانِ تُرعَوْنَ تُرعَیْنَ
تُرعَیَانِ تُرعَیْنَ اُرعٰی نُرعٰی تعلیل مضارع معلوم و مجهول مانند خَشِیَ یَخشٰی
است الامر منه اِرعَ اِرعَیَا اِرعَوْا اِرعَیْ اِرعَیَا اِرعَیْنَ لفیف مفروق
از باب فَعَلَ یَفعِلُ الوقی و الوقایة نگهداشتن وَقٰی یَقِی وَقْیًا فهو واقٍ

خشیات خشی خشیے ماضی معلوم خشی خشیا خشوا خشیت خشیتا خشین خشیت خشیتما خشیتم
خشیت خشیتما خشیتن خشیت خشیتما خشوا در اصل خشیوا بود ضمه بریا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یاو واو یا را حذف کردند خشوا
شد و باقی تمام بر اصل خود اند و همبرین قیاس است مجهول صرف این باب مانند
رضی یرضی است و تعلیل مانند رمی یرمی است الامر منه اخش اخشیا اخشوا اخشی
اخشیا اخشین **ناقص واوی از باب فعل یفعل** الرخو سست شدن رخو
یرخو رخوا فهو راخ راخیان راخون راخیة راخیتان راخیات رخی رخی رخواء رخوان رخاء
رخی رویخ رخیة رخیتان رخیات رواخ رخی رویخیة ورخی یرخی رخوا فذاک
مرخو مرخوان مرخوون مرخوة مرخوتان مرخوات مراخ مریخ مریخیة لم یرخ لم یرخ
لا یرخو لا یرخی لن یرخو لن یرخی الامر منه ارخ لترخ لیرخ لیرخ والنهی عنه لا ترخ لا ترخ
لا یرخ لا یرخ الظرف منه مرخی مرخیان مراخ مریخ والالة منه مرخی مرخیان مراخ مریخ
مرخاة مرخاتان مراخ مریخیة مرخاء مرخاوان مراخی مریخی افعل التفضیل منه ارخی
ارخیان ارخون اراخ اریخ والمونث منه رخیی رخییان رخییات رخی رخیی ماضی
معلوم رخو رخوا رخوا رخوت رخوتا رخون رخوت رخوتما رخوتم رخوت رخوتما رخوتن
رخوت رخونا رخوا در اصل رخووا بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان هر دو واو واو اول را حذف کردند رخوا شد باقی تمام صیغها بر اصل خود اند ماضی
مجهول رخی رخیا رخوا رخیت رخیتا رخین رخیت رخیتما رخیتم رخیت رخیتما رخیتن رخیت
رخینا تعلیل این مانند دعی دعیا است تا آخر و تمام تعلیلهائے این باب مانند دعا
یدعو است مضارع معلوم یرخو یرخوان یرخون ترخو ترخوان یرخون

بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضی
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند ارضا شد ارضیان در
اصل ارضوان بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند ارضیان شد ارضون در اصل ارضوون بود واو بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیون شد بعده یا متحرک ماقبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند ارضون شد اراض جمع تکسیر از ان ارضی است ارضی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ارضو بود حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند اراضو شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند اراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او
تنوین در آخرش در آوردند اراض شد اریض تصغیر از ان ارضی است ارضی اسم مکبر
بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ارضو بود حرف اول
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
اریضو شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اریضی
شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او تنوین در آخرش
در آوردند اریض شد والمؤنث منه رضیٰ رضیان رضیات رضیٰ رضیٰ رضیی در اصل
رضوی بود واو را یا کردند طرد اللباب رضیی شد رضییان در اصل رضویان
بود واو را یا کردند طرد اللباب رضییان شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند

بعده واو واقع شد فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرضیۃ شد مَرضاءُ
مَرضاءان مَراضیٰ مُرَیضیٌّ مَرضاءُ در اصل مَرضاوُ بود واو واقع شد بطرف ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرضایُ شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن
یا را بهمزه بدل کردند مَرضاءُ شد مَرضاءان در اصل مَرضاوان بود واو واقع شد
فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرضایان شد بعده یا واقع شد بعد از الف
زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مَرضاءان شد مَراضیٰ جمع تکسیر از ان مَرضاءُ است مَرضاءُ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مَرضاوُ بود حرف اول را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَراضیو
شد بعده واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مَراضیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را
در دوم ادغام کردند و تنوین تمکن را برای منع صرف حذف کردند مَراضیّ شد مُرَیضیٌّ تصغیر
از ان مَرضاءُ است مَرضاءُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مَرضاوُ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یای تصغیر درآوردند
حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا
بدل کردند مُرَیضیو شد بعده واو بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مُرَیضیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول
از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُرَیضیٌّ شد فعل التفضیل
منه اَرضیٰ اَرضیان اَرضون اَراضٍ رُضیٰ اَرضیٰ در اصل اَرضو بود.

مراضي شد بعده ضمه بر يا ثقيل بود انداختند التقاء ساكنين شد ميان يا و تنوين يا
حذف كردند مراض شد مُرَيْض تصغير ازان مرضيٌ است مرضيٌ اسم مكبر بود چون خواستند
كه اسم مكبر را مصغر كنند رد كردند بسوي اصلش كه مرضوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثاني را
فتح سوم جاي ياي تصغير در آوردند حرفيكه مابعد يا تصغير بود آنرا كسره دادند مُرَيْضِوٌ
شد بعده واو واقع شد فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بيا بدل كردند مُرَيْضِيٌ شد
بعده ضمه بر يا ثقيل بود انداختند التقاي ساكنين شد ميان يا و تنوين يا حذف كردند
مُرَيْضٍ شد مَرْضَاةٌ مَرْضَاتَانِ مَرَاضٍ مُرَيْضِيَةٌ مَرْضَاةٌ در اصل مَرْضَوَةٌ بود واو بود
در كلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بيا بدل كردند مَرْضَيَةٌ شد بعده
يا متحرك ماقبل او مفتوح آن يا را بالف بدل كردند مَرْضَاةٌ شد مَرْضَاتَانِ در اصل
مَرْضَوَتَانِ بود واو بود در كلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل وضمه نبود آن واو را بيا بدل
كردند مَرْضَيَتَانِ شد بعده يا متحرك ماقبل او مفتوح آن يا را بالف بدل كردند مَرْضَاتَانِ شد
مَرَاضٍ جمع تكسير ازان مَرْضَاةٌ است مَرْضَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند كه اسم وحدان را جمع
تكسير كنند رد كردند بسوي اصلش كه مَرْضَوَةٌ بود حرف اول و ثاني را فتحه دادند سوم جا الف جمع تكسير
در آوردند حرفيكه مابعد الف جمع تكسير بود آنرا كسره دادند مَرَاضِوَةٌ شد بعده واو واقع شد
فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بيا بدل كردند مَرَاضِيَةٌ شد بعده تا وحدان حذف كردند مَرَاضِيٌ
شد ضمه بر يا ثقيل بود انداختند التقاء ساكنين شد ميان يا و تنوين يا را حذف كردند مَرَاضٍ شد مُرَيْضِيَةٌ
تصغير ازان مَرْضَاةٌ است مَرْضَاةٌ اسم مكبر بود چون خواستند كه اسم مكبر را مصغر كنند رد كردند
بسوي اصلش كه مَرْضَوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثاني را فتح سوم جاي
تصغير در آوردند حرفيكه مابعد يا تصغير بود آنرا كسره دادند مُرَيْضِوَةٌ شد

واو را بیا بدل کردند مرضیان شد مراضٍ جمع تکسیر از ان مرضی است مرضی اسم وحدان و
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر بستند رد کردند بر وصلش که مرضو بود حرف اول
مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مراضِو شد بعده واو واقع شد بعد ضمه ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مراضِی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مراضٍ شد مُرَیضٍ تصغیر از ان مرضی است مرضی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بر وصلش که مرضو بود حرف اول
را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُرَیضِو شد بعده واو واقع شد بعد ضمه ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مُرَیضِی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مُرَیضٍ شد والله اعلم منه مَرضیّ مَرضیان مَراضٍ مُرَیضٍ مرضی در اصل
مرضو بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضیً شد مرضیان در اصل مرضوان بعد
واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد
مراضٍ جمع تکسیر از ان مرضی است مرضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بر وصلش که مرضو بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضِو شد بعده
واو واقع شد بعد ضمه ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضِی

ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد از الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مَرَاضِوُوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مَرَاضِیوٌ شد بعده واو و یای بود در کلمه ثالث چون متصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مَرَاضِیِّیَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مَرَاضِیَّةٌ شد تا وحدان و تنوین تمکن را حذف کردند مَرَاضِیّ
شد مُرَیْضِیَّةٌ تصغیر از آن مَرْضِیَّةٌ است مَرْضِیَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی
را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
مُرَیْضِوْوَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْوَةٌ شد
بعده واو و یای بود در کلمه ثالث چون متصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مُرَیْضِیْیَةٌ شد دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُرَیْضِیَّةٌ شد لَنْ یَرْضٰی در اصل یَرْضِیُ بود چون لَنْ ناصبه بر اول فعل مضارع
در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب تقدیرا گشت لَنْ یَرْضٰی شد بر قیاس
است مجهول و در تثنیه و جمع نون اعرابی ساقط میشود مگر در نون که ستاء میمانند الامر منه
اِرْضَ اِرْضَیَا اِرْضَوْا اِرْضَیْ اِرْضَیَا اِرْضَیْنَ الظرف منه مَرْضًی مَرْضَیَانِ
مَرَاضٍ مُرَیْضٍ مَرْضًی در اصل مَرْضَوٌ بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرْضَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را الف
بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَرْضًی شد مَرْضَیَانِ
در اصل مَرْضَوَانِ بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن

شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مُرضِیان شد بر قیاس ادرُعی
مَرَاضِی جمع تکسیر از آن مُرضِی است مُرضِی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُرضُو بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز
فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر دراوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
مَرَاضِو شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِی شد بعده
واوی بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مَرَاضِیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَرَاضِیّ شد مُرَیضِیّ تصغیر از آن مُرضِی
است مُرضِی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مُرضُو بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر دراوردند حرفیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیضِو شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند مُرَیضِیو شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند مُرَیضِیی شد بعده واوی بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مُرَیضِیّ شد مَرضِیَّة مَرضِیَّتان مَرضِیَّات مَرَاضِیّ
مُرَیضِیَّة مَرضِیَّة در اصل مَرضُوَة بود واو را بیا بدل کردند طرداً للباب مَرضُوِیَة
شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا
ادغام کردند مَرضِیَّة شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرضِیَّة
شد مَرَاضِیّ جمع تکسیر از آن مَرضِیَّة است مَرضِیَّة اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرضُوَة بود حرف اول مفتوح است

مَرَاضِیی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند

شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند رُضَاءٌ شد بعده فتح
را را بالضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که مفرد اند رُضَاةٌ شد رُضَاةٌ جمع
تکسیر از ان رَاضٍ است رَاضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح
دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند رُضَّاوٌ شد
بعده واو واقع شد در طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضَّايٌ شد بعده
یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رُضَّاءٌ شد رُضًّى
جمع تکسیر از ان رَاضٍ است رَاضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد
ساختند فتح الف وحدان را حذف کردند رُضَّوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضَّيٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُضًّى شد رُضْيٌ
جمع تکسیر از ان رَاضٍ است رَاضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ بود حرف اول را ضم داده ثالث را سکون ساختند
و الف وحدان را حذف کردند رُضْوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف در اسم متمکن ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضْيٌ شد رُضْوَانٌ جمع تکسیر از ان رَاضٍ است رَاضٍ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح دادند آخرش الف و نون در آورده الف وحدان را
حذف کردند رُضْوَانٌ شد رُضْوَانٌ جمع تکسیر از ان رَاضٍ است رَاضٍ اسم

آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ترضون
شد ترضی مانند تمنی است ترضیان مانند ترضیان است ترضین در اصل ترضوون بود واو
بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیین شد ترضون
در اصل ترضوون بود واو در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند ترضیون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ترضون شد ترضین در اصل ترضوین بود
واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیین شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف حذف
کردند ترضین شد ترضین جمع مونث در اصل ترضوون بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضین شد ارضی ترضی مانند
یرضی است اسم فاعل راض راضیان راضون راض در اصل راضو بود واو واقع شد بعد
از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند راض شد راضیان در اصل راضوان بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضیان شد راضون در اصل راضوون بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضیون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل
کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند راضون شد رضاة جمع مکسر از راض است راض اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول مفتوح بود
ثالث را فتحه دادند و تا در آخرش در آوردند الف وحدان را حذف کردند رضوة

حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند مرامیة شد دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود اول
را در دوم ادغام کردند مرامیّة شد تا وحدانرا نیز حذف کردند و تنوین را برای منع
صرف مرامیّ گردید مُرَیْمِیَّة تصغیر ازان مَرمِیَّة است مَرمِیَّة اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرمُوِیَة بود حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْمِیَة شد دو حرف
از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْمِیَّة
شد ارم را از ترمی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حرف
ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسره در آوردند
در آوردند امر بمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علة شد ارم گردید الظرف منه مَرمِیٰ مَرمَیان مَرَام مُرَیْم مَرمیٰ در اصل مَرمَیٌ
بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
و تنوین الف حذف کردند مرمیً شد مرمیان بر اصل خود است مرام جمع تکسیر ازان مرمیً
است مرمیً اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مرمیٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مرامیٌ شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرامٍ شد
مُرَیْم تصغیر ازان مَرمیٰ است مرمیٰ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش

بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرمیّ شد و مریمیّة
تصغیر ازان یا مرمیّة است و مرمیّة اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جای یای
تصغیر درآوردند مریمیّة شد اسم مفعول مرمیّ مرمیّان مرمیّون مرامیّ
مریمیّ مرمیّ در اصل مرموِیّ بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مرمُیّ شد بعد ضمه میم را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا مرمیّ شد الی آخره مرامیّ جمع تکسیر ازان
مرمیّ است مرمیّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مرموِیّ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مرامیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مرامیّ شد مریمیّ تصغیر ازان مرمیّ است
مرمیّ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرموِیّ
بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه بعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند مریموِیّ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند
مریمییّ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مریمیّ شد مرمیّة مرمیّتان مرمیّات مرامیّ مریمیّة مرامیّ جمع تکسیر ازان مرمیّة
است مرمیّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مرموِیة بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند

که اسم وحد از جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول مفتوح است
ثالث و رابع را نیز فتح دادند و الف وحد را حذف کرده عوض او تا در آخرش
در آوردند رَمَیَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رَماة
شد بعده فتح را با لضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که ایشان مفرد میم رُماة
شد یعنی حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح و تا در آخرش در آوردند الف وحد را حذف
کردند رُمَیَة شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رُماة شد
رُماة جمع تکسیر از ان رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحد از جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را شد و ساخته
فتح دادند بعده شد و الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحد از حذف کردند رمای
شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رُمّاء شد
رُمّی جمع تکسیر از ان رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحد از جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را شد و ساخته
فتح دادند و الف وحد را حذف کردند رُمَّیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن
یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُمًّی شد
رُمّی جمع تکسیر از ان رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحد از جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته
الف وحد را حذف کردند رُمْیٌ شد رمیاء و رُمیان مانند ضرباء و ضربان است لیکن
بسوی اصل رد میکنند رماء جمع تکسیر از ان رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحد از جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را کسره

میان یا و واو یا را حذف کردند رموشد باقی بر اصل خود اند یرمیٌ در اصل یرمیٌ بود
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یرمی شد یرمیان بر اصل خود است یرمون در اصل یرمیون بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل بعده التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند یرمون شد ترمی مانند یرمی است ترمون مانند یرمون
است ترمین در اصل ترمیین بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا یا اول را حذف کردند ترمین شد تعلیل دوم ترمین در اصل ترمیین بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا یا اول را حذف کردند ترمین شد ارمی نرمی مانند یرمی است مضارع
مجهول یرمی در اصل یرمی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یرمی
شد ترمی ارمی نرمی مانند یرمی است یرمیان و ترمیان بر اصل خود اند یرمون
در اصل یرمیون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند یرمون شد ترمون مانند یرمون است
یرمین و ترمین بر اصل خود اند صیغه واحده مونث مخاطبه ترمین در اصل ترمیین بود
یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا
الف را حذف کردند ترمین شد اسم فاعل رامٍ در اصل رامیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رامٍ شد رامیان بر اصل خود است
رامون در اصل رامیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب
حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند رامون شد باقی
بر اصل خود اند رماة جمع تکسیر از ان رامٍ است رامٍ اسم و صفات بود چون حو

که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول مفتوح است
ثالث ورابع رانیز فتح دادند والف وحدانرا حذف کرده بعوض او تا در آخرش در آوردند
رمیة شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند رماة شد
بعده فتحه را را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصیغه وتفاة که ایشان مصدراند رماة
شد بعضی حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح وتا در آخرش در آورده الف وحدانرا
حذف کردند رمیة شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند رماة
شد رماة جمع تکسیر از آن رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد
ساخته فتح دادند بعد مشدد والف جمع تکسیر در آوردند والف وحدانرا حذف کردند رمّای
شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یارا بهمزه بدل کردند رمّاء شد رمّی
رمّی جمع تکسیر از آن رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته
فتح دادند والف وحدانرا حذف کردند رمّی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا
را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
رمّی شد رُمّی جمع تکسیر از آن رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مسکون
ساخته الف وحدانرا حذف کردند رُمْی شد رُمیا و رُمیان مانند ضرب و ضربان
است لیکن بسوی اصل و میکنند یا جمع تکسیر از آن رام است رام اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را کسره

ماقبل او مفتوح بود آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند اَدْعَوْن شد اَدَاعٍ جمع تکسیر از آن اَدْعیٰ است اَدْعیٰ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَدْعَوْ بود حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند اَدَاعِوُ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
اَدَاعِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در
آخرش درآوردند اَدَاعٍ شد اُدَیْعٍ تصغیر از آن اَدْعیٰ است اَدْعیٰ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَدْعَوْ بود حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند اُدَیْعِوُ شد
واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اُدَیْعِیُ شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند و یا را حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش درآوردند اُدَیْعٍ
شد دُعْوَیٰ دُعْوَیَان دُعْوَیَات دُعیٰ دُعَیّٰ دُعیٰ جمع تکسیر از آن دُعْوَیٰ است دُعْوَیٰ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را
فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند دُعَوٌ شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن
واو را بالف بدل کردند دُعیٰ شد دُعَیّٰ تصغیر از آن دُعْوَیٰ است دُعْوَیٰ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند سوم جا
یای تصغیر درآوردند دُعَیْوَیٰ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان
ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند دُعَیّٰ شد **ناقص یائی از باب**
فَعَلَ یَفْعِلُ الرمی والرمایة تیر انداختن و دشنام دادن رَمیٰ یَرْمِی رَمْیاً

بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند نِدَعاءٌ شد نِدَعاءان
در اصل نِدَعاوان بود واو واقع شد فصاعداً ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند نِدَعایان گشت بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند نِدَعاءان
شد نَداعیٰ جمع تکسیر از ان نِدَعاءٌ است نِدَعاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که نِدَعاءٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جای الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل
او مکسور آن الف را بیا بدل کردند نَداعِیوٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند اول
ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند نَداعِیٌّ شد نُدَیْعِیٌّ تصغیر از ان نِدَعاءٌ
نِدَعاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که نِدَعاءٌ بود
حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند نُدَیْعِیوٌ
شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند نُدَیْعِیٌ
شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند نُدَیْعِیٌّ شد افعل التفضیل منه اَدْعیٰ اَدْعَیانِ اَدْعَوْنَ اَداعٍ اُدَیْعٍ اَدْعیٰ در اصل
اَدْعَوُ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند اَدْعَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اَدْعیٰ شد
اَدْعَیانِ در اصل اَدْعَوانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند اَدْعَیانِ شد اَدْعَوْنَ در اصل اَدْعَوُونَ بود واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَدْعَیُونَ شد بعده یا متحرک

ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای التصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُدَیْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مُدَیْعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مُدَیْعٍ شد مُدْعَاةٌ مُدْعَاتَانِ مَدَاعٍ مُدَیْعِیَةٌ مُدْعَاةٌ در اصل مُدْعَوَةٌ بود واو بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدْعَیَةٌ شد
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُدْعَاةٌ شد مُدْعَاتَانِ در اصل
مُدْعَوَاتَانِ بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مُدْعَیَانِ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُدْعَاتَانِ
شد مَدَاعٍ جمع تکسیر ازان مُدْعَاةٌ است مُدْعَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَوَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند
سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو واقع
شد در موضع چهارم ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیَةٌ شد تا وحدان را
حذف کردند مَدَاعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَیْعِیَةٌ تصغیر ازان مُدْعَاةٌ است مُدْعَاةٌ اسم مکبر
بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَوَةٌ بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُدَیْعِوَةٌ گردید بعده واو واقع شد در موضع چهارم ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیَةٌ شد مُدْعَاةٌ مُدْعَاتَانِ مَدَاعٍ مُدَیْعِیَةٌ مُدْعَاةٌ در اصل
مُدْعَاوٌ بود واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدْعَایٌ

مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مداعو شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مداعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مداع شد مدیع تصغیر ازان مدعی است
مدعی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
مدعو بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مدیعو شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند مدیعی شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مدیع شد والا آیتمه مدعی مدعیان مداع مدیع مدعی در اصل
مدعو بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مدعی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و تنوین الف را حذف کردند مدعی شد مدعیان در اصل مدعوان بود واو که بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مدعیان شد مداع
جمع تکسیر ازان مدعی است مدعی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعو بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع
تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مداعو شد بعده واو
واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مداعی شد بعده ضمه
بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مداع شد مدیع تصغیر ازان مدعی است مدعی اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعو بود حرف اول را

اعرابی بود رہ میشود اُدْعُ را از تَدْعُو بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
مابعد حذف ساکن باند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اول او درآوردند
امر بیان شد با سکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اُدْعُ
گشت با نون ثقیله اُدْعُوَنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُنَّ اُدْعِنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُوْنَانِّ اُدْعُوَنَّ
در اصل اُدْعُ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد واو را که محذوف شده بود باز آوردند
التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت فتح دادند زیرا که ماقبل نون
ثقیله مبنی بر فتح میباشد اُدْعُوَنَّ شد لَتَدْعُوِنَّ لَتَدْعُوَانِّ لَتَدْعُوُنَّ لَتَدْعِیَنَّ
لَتَدْعِیَانِّ لَتَدْعُوْنَانِّ لَتَدْعُوُنَّ در اصل لَتَدْعُوا بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل
شد التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت ضمه دادند لعدم ضمة ماقبلها
لَتَدْعُوُنَّ شد لَتَدْعِیَنَّ در اصل لَتَدْعِی بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقای
ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حرکت کسره دادند لعدم کسرة ماقبلها لَتَدْعِیَنَّ
شد و بر این قیاس است در مجهولهای دیگر الظرف مَدْعًی مَدْعَیَانِ مَدَاعٍ مُدَیْعٍ
مَدْعًی در اصل مَدْعَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت بیش از وضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مَدْعَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَدْعًی شد مَدْعَیَان
در اصل مَدْعَوَان بود واو کسی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نه بود آن واو را
بیا بدل کردند مَدْعَیَانِ شد مَدَاعٍ جمع مکسر از مَدْعًی است مَدْعًی اسم وحدانی بود
چون خواستند که اسم وحدانی را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعَوٌ بود حرف اول
مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد

حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُدَیعِیّ شد مُدَیعُوَّة مُدَیعُوَّتان مُدَیعُوَّات مَدَاعِی مُدَیعِیَة مُدَیعُوَّة در اصل مُدَیعُوْوَة بود دو
از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَیعُوَّة
شد تا آخر مَدَاعِی جمع تکسیر ازان مَدْعَوَة است مَدْعَوَة اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوَة بود حرف اول مفتوح
بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود
آن را کسره دادند مَدَاعِوْوَة شد بعده واو ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مَدَاعِیوَة شد بعده واو واقع شد در موضع ششم ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مَدَاعِیْیَة شد دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مَدَاعِیَّة شد تاء وحدان را حذف کردند مَدَاعِی شد مُدَیعِیَّة تصغیر ازان مَدْعَوَة
است مَدْعَوَة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَدْعُوْوَة بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند مُدَیعِوْوَة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مُدَیعِیوَة شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مُدَیعِیْیَة شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُدَیعِیَّة شد لَمْ یَدْعُ لَمْ یَدْعُوَا لَمْ یَدْعُوْا لَمْ یَدْعُ در اصل یَدْعُو بود
چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرف علت
شد لَمْ یَدْعُ گردید لَنْ یَدْعُوَ در اصل یَدْعُو بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد
آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب تقدیری گشت لَنْ یَدْعُوَ شد و در تثنیه و جمع نون

بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعِیَ شد بعده یا متحرک ما قبل او
مفتوح یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف حذف کردند
دُعًی شد دُعَیَّة تصغیر از آن دَعْوَة است دُعَیَّة اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَعْوَة بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل
حرکت نبود آن واو را مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند دُعَیْوَة
شد بعده واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعَیَّة شد اسم مفعول
مَدْعُوٌّ مَدْعُوَّانِ مَدْعُوُّونَ مَدَاعِیّ مُدَیْعِیّ مَدْعُوْوٌ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدْعُوٌّ شد تا آخر مَدَاعِیّ جمع
تکسیر از آن مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوْو
شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْوُ شد واو ی
بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت پیش از ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْیُ
شد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مَدَاعِیّ شد مُدَیْعِیّ تصغیر از آن مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوْوٌ شد
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوٌ شد بعده واو ی بود در
کلمه ثالث چون فصاعد گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیّ شد بعده

از نیسان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند دُعِیّ شد بعده ضمه عین را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا دُعِیّ شد و نزد بعضی ضمه اول را نیز بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت مابعد دِعِیّ شد دُوَیْع تصغیر ازان داعٍ است داعٍ اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت بنود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای التصغیر در آوردند دُوَیْعِوٌ شد
بعده واو واقع شد بر طرف پیش از کسره بعده آن واو را بیا بدل کردند دُوَیْعِیٌ شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُوَیْعٍ شد دَاعِیَةٌ
دَاعِیَتَانِ دَاعِیَاتٌ دَوَاعٍ دُعًی دُوَیْعِیَةٌ دَاعِیَةٌ در اصل دَاعِوَةٌ بود واو واقع شد بعد
از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِیَةٌ شد دَاعِیَتَانِ در اصل دَاعِوَتَانِ بود واو واقع شد
بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِیَتَانِ شد دَاعِیَاتٌ در اصل دَاعِوَاتٌ بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِیَاتٌ شد دَوَاعٍ جمع تکسیر ازان دَاعِیَةٌ است
دَاعِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که دَاعِوَةٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت بنود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند تاء وحدان را حذف کردند دَوَاعِوٌ شد بعده واو واقع
شد بر طرف ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دَوَاعِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دَوَاعٍ شد دُعًی جمع
تکسیر ازان دَاعِیَةٌ است دَاعِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند
فتحه واو ندالف [illegible] تاء وحدان را حذف کردند دُعَّوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف

التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا حذف کردند داع شد داعیان در اصل
داعوان بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعیان شد داعون
در اصل داعوون بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعیون
شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند داعون شد دعاة جمع تکسیر از داع است داع اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو
بود حرف اول مفتوح است ثالث را فتح دادند و الف وحدان را حذف کرده عوض او
تا در آخرش در آوردند دعوة شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند دعاة شد بعده فتحه دال را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بعلوة و قناة که
ایشان مفرد اند نه جمع دعاة شد دعاء جمع تکسیر از داع است داع اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند بعد از الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را
حذف کردند دعاو شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند دعای شد بعده یا واقع شد بر طرف و پیش از و الف اسم فاعل بود آن
یا را بهمزه بدل کردند دعاء شد دعی جمع تکسیر از داع است داع اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند و الف وحدان را حذف
کردند دعو شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن طرف پیش از و ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند دعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود دادند التقاء

بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند تدعوان و یدعوان بر اصل خود اند تعلیل تدعون
و یدعون بکیفیت تدعین در اصل تدعوین بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
داده اند بعده سلب حرکت ماقبل او ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان یا و یا اول را حذف کردند تدعین شد تدعوان و تدعون بر اصل خود اند
تعلیل ادعو و ندعو مانند تعلیل یدعو و تدعو هست مضارع مجهول یدعی در اصل
یدعو بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یدعی شد یدعیان
در اصل یدعوان بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند یدعیان شد یدعون در اصل یدعوون بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یدعیون شد بعده یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند یدعون شد تعلیل یدعی و تدعی بکیفیت و تعلیل یدعیان و تدعیان بکیفیت
یدعین در اصل یدعوین بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند یدعین شد تعلیل تدعون و یدعون بکیفیت تدعین در اصل
تدعوین بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند تدعیین شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تدعین شد تعلیل تدعین و یدعین بکیفیت
و تعلیل ادعی و ندعی بکیفیت اسم فاعل داع در اصل داعو بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو
را بیا بدل کردند داعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین

تدعو تدعوان تدعون تدعین تدعوان تدعوان ادعو ندعو مضارع مجهول یدعی
یدعیان یدعون تدعی تدعیان یدعین تدعی تدعیان تدعون تدعین تدعیان
تدعین ادعی ندعی دعا در اصل دعو بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند دعا شد دعوا در اصل دعوو بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف حذف کردند دعوا شد دعت در اصل دعوت
بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا
الف را حذف کردند دعت شد دعتا در اصل دعوتا بود واو متحرک ما قبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً
ساکن الف را حذف کردند دعتا شد از دعون تا دعونا بر اصل خود اند دعی در اصل دعو
بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعی شد دعیا در اصل دعوا بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعیا شد دعوا در اصل دعوو بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعیوا شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده به ما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند دعوا شد دعیت
در اصل دعوت بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعیت شد دعیتا در اصل
دعوتا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعیتا شد دعین در اصل
دعون بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دعین شد تا دعینا همین تعلیلست
مضارع معلوم یدعو در اصل یدعو بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند یدعو شد یدعوان
بر اصل خود است یدعون در اصل یدعوون بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان هر دو واو واو اول را حذف کردند یدعون شد تدعو در اصل تدعو

تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت الف محذوفه را باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها
خافنّ شد با نون خفیفه خافن خافن تثنیه وجمع مونث با نون خفیفه نیامده و
تعلیل لم تخفن برقیاس نون ثقیله است الظرف منه مخاف مخافان مخاوف مخیف
مخاف در اصل مخوف بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده
بماقبل دادند بعد واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را با الف
بدل کردند مخاف شد والآلة منه مخوف مخوفان مخاوف مخیف مخوفة
مخوفتان مخاوف مخیفة مخواف الخ تعلیل هر یک از ما سبق می برآید **ناقص واوی**
از باب فعَل یفعُل الدعاء والدعوة خواندن دعا یدعو دعاءً ودعوةً
ودعوی فهو داعٍ داعیان داعون دعاة دعاء دعیً دعی دعواء دعوان
دعاء دعی دویع داعیة داعیتان داعیات دواعٍ دعی دویعیة ودعی
یدعی دعاءً ودعوةً ودعوی فذاک مدعو مدعوان مدعوون مدعوة مدعوتان مدعوات
مداعی مدیعی مدیعیة لم یدعُ لم یدعوا لا یدعو لا یدعی لن یدعو لن یدعی الامر منه ادعُ
لتُدعَ لیُدعَ لیَدعُ والنهی عنه لا تدعُ لا تُدعَ لا یُدعَ لا یَدعُ الظرف منه مدعی
مدعیان مداعٍ مدیع والآلة منه مدعی مدعیان مداعٍ مدیع مدعاة مدعاتان مداعٍ مدیعیة
مدعاء مدعاءان مداعی مدیعی فعل التفضیل منه ادعی ادعیان ادعون اداعٍ ادیع والمؤنث
منه دعوی دعویان دعویات دعیً دعیی ماضی معلوم دعا دعوا دعوا دعت دعتا
دعون دعوت دعوتما دعوتم دعوت دعوتما دعوتن دعوت دعونا ماضی مجهول
دعی دعیا دعوا دعیت دعیتا دعین دعیت دعیتما دعیتم دعیت دعیتما دعیتن
دعیت دعینا مضارع معلوم یدعو یدعوان یدعون تدعو تدعوان یدعون

تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر بهمان شد بالسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد خَفْ خَفا شد تعلیل دوم
خَفْ در اصل اِخْوَفْ بود ماخوذ از تَخْوَفُ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود بهمزه وصل بکسره
درآوردند امر بهمان شد بالسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد اِخْوَفْ گشت بعده واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت
واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت
آنواو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف
کردند خَفْ شد بعده بحرکت خا استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز
حذف کردند خَفْ شد خافا در اصل اِخْوَفا بود ماخوذ از تَخْوَفان تا که علامت
استقبال بود الخ خافی در اصل اِخْوَفی بود ماخوذ از تَخْوَفین الی آخره خَفْنَ در
اصل اِخْوَفْنَ بود ماخوذ از تَخْوَفْنَ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود بهمزه وصل بکسره در اول او
درآوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را هیچ نکردند زیرا که مبنی است بعده واو
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود
اکنون ماقبل او مفتوح گشت آنواو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و فا الف را حذف کردند خَفْنَ شد بعده بحرکت خا از همزه وصل مستغنی شدند
همزه را نیز حذف کردند خَفْنَ شد بنون تاکید ثقیله خافَنَّ خافانِّ خافُنَّ خافِنَّ
خافانِّ خَفْنانِّ خافَنَّ در اصل خَفْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ماقبل نون را

جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند لم یخف شد
لم یخافا در اصل یخافان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یخافا گردید اسم فاعل خائف
در اصل خاوِف بود واو واقع شد بعد الف اسم فاعل آن واو را بهمزه بدل کردند خائف
الخ خافة جمع تکسیر از آن خائف است خائف اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که خاوِف بود حرف اول مفتوح
است ثانی را نیز فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند و عوض او تا در آخرش
در آوردند خوفة شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
خافة شد مخوف در اصل مخووف بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان هر دو واو نزد بعضی واو اول را حذف کردند لان الثانی
علامة والعلامة لا تحذف مخوف شد بر وزن مفول و نزد بعضی واو ثانی
را حذف کردند لانه زائدة والزائدة احق بالحذف مخوف شد بر وزن مفعل
بر همین قیاس باقیست لن یخاف در اصل یخافُ بود چون لن ناصبه بر اول فعل
مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت لن یخاف
شد لن یخافا در اصل یخافان بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع معلوم
در آمد آخرش را نصب کردند علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لن یخافا گردید خف
را از یخاف بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف متحرک
ماند امر حاضر باشد بسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء
ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند خف شد خافا را از یخافان بنا کردند تا که

اَبَايِعُ جمع تکسیر از آن اُبَيْع است اُبَيْع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَبَايِعُ شد اُبَيِّعُ تصغیر از آن اُبَيْعُ است
اُبَيْعُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح
سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُبَيْيِعُ شد
بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام
کردند اُبَيِّعُ شد والمؤنث منه بُنْيَعَى بُنْيَعَيَانِ بُنْيَعَيَاتٌ بُنَيِّعُ بُنَيْعَى بُنَيْعَى در اصل بُنْيَعَى
بود ضمه یا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بِنْيَعَى شد و در باقی دو بنیه همه برین
قیاس است بُنَيِّعُ جمع تکسیر از آن بِنْيَعَى است بِنْيَعَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که بُنْيَعَى بود حرف اول مضموم است ثانی
را فتح داده الف وحدان را حذف کردند بُنَيِّعُ شد بُنَيْعَى تصغیر از آن بُنْيَعَى است بِنْيَعَى
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که بُنْيَعَى بود حرف
اول مضموم است ثانی را فتح داده سوم جا یای تصغیر در آوردند بُنَيْعَى شد

صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعِلَ يَفْعَلُ الخوف

ترسیدن خَافَ يَخَافُ خَوْفًا فهو خَائِفٌ خَائِفَانِ خَائِفُونَ خَائِفَةٌ خُوَّافٌ خُوَّفٌ
خُوْفٌ خُوْفَاءُ خُوْفَانٌ خِوَافٌ خُوُوفٌ خُوَيْفٌ خَائِفَتَهُ خَائِفَتَانِ خَائِفَاتٌ خَوَالِفُ
خُوَفٌ خُوَيْفَتَةٌ وخِيفَ يُخَافُ خَوْفًا فذاك مَخُوفٌ مَخُوفَانِ مَخُوفُونَ مَخُوفَةٌ مَخُوفَتَانِ
مَخُوفَاتٌ مَخَاوِفُ مُخَيْفٌ مُخَيْفَتَةٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يُخَفْ لَا يَخَافُ لَا يُخَافُ لَنْ يَخَافَ لَنْ
يُخَافَ الامر منه خَفْ لِتَخَفْ لِيَخَفْ لِيُخَفْ والنهي عنه لَا تَخَفْ لَا يَخَفْ لَا يُخَفْ

که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مبایع شد مبیّع تصغیر ازان مبیع
است مبیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره
دادند مبییع شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن اول را در
دوم ادغام کردند مبیّع شد مبیعة مبیعتان مبائع مبیّعة و در مبائع که جمع تکسیر
مبیعة است تاء وحدانرا حذف کردند باقی بر همین قیاس مبیّعة تصغیر ازان مبیعة
است مبیعة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مبییعة
شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند
مبیّعة شد مبیاع مبیاعان مبابیع مبیّیع مبابیع جمع تکسیر ازان مبیاع است مبیاع
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتح دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مبابیع شد مبیّیع تصغیر ازان
مبیاع است مبیاع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم
دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مبییع شد بعده دو حرف از یک
جنس بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مبیّیع شد بعده یاء
ثالث را حذف کردند مبیّع شد افعل التفضیل منه ابیع ابیعان ابیعون ابایع ابیّع

لتعلیل یَبِعْنَ در اصل ابیعنَ بود ماخوذ از تبیعنَ تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند بعده حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزهٔ
وصل بکسره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را هیچ نکردند زیرا که
مبنی است ابیَعْنَ شد بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین
شد میان یا و عین یا را حذف کردند اِبِعْنَ شد بعده بحرکت یا از همزهٔ وصل استغنا حاصل
شد همزه را حذف کردند بِعْنَ شد بِیْعَنَّ در اصل بِعْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل
شد ما قبل نون مبنی بر فتح گشت یا محذوفه باز آمد لعدم قاعدة الحذف علیها بیعَنَّ
شد لِتَبِیعَنَّ در اصل لِتَبِعْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون مبنی بر فتح
گشت الف محذوفه باز آمد لعدم قاعدة الحذف علیها لِتَبَاعَنَّ شد بر همین قیاس
در اول کلمه غائب معلوم و مجهول یا و الف محذوفه را باز می آرند همچنین در متکلم این همه
خواه ثقیله خواه خفیفه بر همین قیاس در نهی الظرف منه مَبِیعٌ مَبِیعَانِ مَبَایِعُ مُبَیِّعٌ مُبَیِّعٌ در اصل
مَبْیِعٌ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند مَبِیعٌ شد مَبَایِعُ جمع تکسیر ازان مَبِیعٌ
است مَبِیعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَبْیِعٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند
مَبَایِعُ شد مُبَیِّعٌ تصغیر ازان مَبِیعٌ است مَبِیعٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَبْیِعٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند مُبَیْیِعٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّعٌ شد والآلة منه مِبْیَعٌ مِبْیَعَانِ
مَبَایِعُ مُبَیِّعٌ مَبَایِعُ جمع تکسیر ازان مِبْیَعٌ است مِبْیَعٌ اسم وحدان بود چون خواستند

آمدند نخستین از ایشان حرف ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبْتَغِیَةٌ شد بعده یا
ثالث را حذف کردند مُبْتَغِیَةٌ شد الامر منه بْغِ بْغِیَا بْغُوا بْغِیْ بْغِیَا بْغِیْن بْغِ را از تَبْتَغِ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند ابتدا همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند بْغِ شد تعلیل دوم بْغِ در اصل ابْغِ بود ماخوذ
از تَبْتَغِ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند
بعین کلمه عین کلمه اش مکسور بود همزهٔ وصل بکسره در اولش در آوردند ابتدا همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ابْغِیْ گردید بعده کسره بر
یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند
ابْغِ شد بعده بحرکت با از همزهٔ وصل استغنا گردید همزه را نیز حذف کردند ما بعد حذف
متحرک ماند ابتدا همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
نون اعرابی شد بْغِیَا شد تعلیل دوم بْغِیَا در اصل ابْغِیَا بود ماخوذ از تَبْتَغِیَان تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه
او مکسور بود همزهٔ وصل بکسره در اولش در آوردند ابتدا همان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ابْغِیَا شد بعده کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند ابْغِیَا شد بعده بحرکت با از همزهٔ وصل استغنا حاصل
گشت همزه را حذف کردند بْغِیَا شد بْغُوا در اصل ابْغُوا
بود ماخوذ از تَبْتَغُون تا که علامت استقبال بود آن
را حذف کردند الی آخر تعلیل ابْغِیْ در اصل ابْغِیِیْ بود تَبْتَغِیْن تا که
علامت استقبال بود آن را حذف کردند الی آخر

علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند

ماخوذ از

اصل قُولِیْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان یا و نون
مدغم یا حذف کردند و کسره ما قبل گذاشتند تا دلالت کند بر حذف یا قُولُنَّ شد قُلْنَانِّ در
اصل قُلْنَ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلاث نونات گردید و اجتماع
ثلاث نونات را در کلام عرب مکروه میداشتند بنابران الف فاصله در میان نون جمع و
نون تاکید ثقیله در آوردند قُلْنَانِّ شد **اجوف یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ** البیع
فروختن باع یبیع بیعاً فهو بائع بائعان بائعون بائعة بائعتان بائعات بوایع بیع بیعا بیعان
بیاع بیوع بویع بائعة بائعتان بائعات بوایع بیع بویعة و نبیع بیاع بیعاً فذاک مبیع
مبیعان مبیعون مبیعة مبیعتان مبیعات مبایع مبیع مبیعتان لم یبع لم یبیع
لا یبیع لا یباع لن یبیع لن یباع الامر منه بع لیبع لیبع والنهی عنه لا تبع لا تبع لا یبع
لا یبع الظرف منه مبیع مبیعان مبایع مبیع والآلة منه مبیع مبیعان مبایع مبیع
مبیعة مبیعتان مبایع مبیعة مبیاع مبیاعان مبابیع مبیع افعل التفضیل منه
ابیع ابیعان ابیعون ابائع ابیع والمونث منه بیعی بیعیان بیعیات بیع بیعی باع
در اصل بیَعَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند باع شد بر قیاس
تا باعتا بِعْنَ در اصل بَیَعْنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند بَعْنَ شد بعده فتحه با را بکسره بدل
کردند تا دلالت کند بر حذف یا بِعْنَ شد تعلیل دوم بِعْنَ در اصل بَیَعْنَ بود نقل کرده اند
بَیَعْنَ به بَیِعْنَ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل
التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بِعْنَ شد بِعْنَ در وجه تعلیل
تا بِعْنَا بِیْعَ در اصل بُیِعَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند بِیْعَ شد

ورق برگردان

الف را بیا بدل کردند مقتو بدل شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف ازهیان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مقتیل شد بعده یا ثالث را حذف کردند مقتیل شد

افعل التفضیل منه اقول اقولان اقولون اقاول اقیول جمع مکسر از ان اقول است

اقول اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند حرف اول مفتوح

بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع مکسر در آوردند حرف دیگر یا بعد الف جمع مکسر

بود آن را کسره دادند اقاول شد اقیول تصغیر از ان اقول اقول اسم مکبر بود

چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یا ر

تصغیر در آوردند حرف دیگر یا بعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند اقیول شد و جایز

است که واو را بیا بدل کرده یا را در یا ادغام نمایند و اقیل خوانند والمؤنث منه

قولی قولیان قولیات قول قویلی قول جمع مکسر از ان قولی است قولی اسم

وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند حرف اول مضموم است ثانی

را فتح داده الف وحدان را حذف کردند قول شد قویلی تصغیر از ان قولی است

قولی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را

فتح داده سوم جا یای تصغیر در آوردند قویلی شد نون ثقیله قولن در اصل قولن

بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت

واو محذوفه را باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها قولن شد قولان در اصل

قولا بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد قولان شد قولن در اصل قولوا بود چون

نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حذف

کردند ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو قولن شد قولن در اصل

وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مقاول شد مُقَیِّل تصغیر از آن مقوال است مقوال اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیوال شد بعده
واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام
کردند مُقَیِّل شد مِقوَلة مقولتان مَقاوِل مُقَیِّلة مَقاوِل جمع تکسیر از آن مقولة
است مقولة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند تاء وحدان را حذف کردند مَقاوِل شد مُقَیِّلة تصغیر از آن مقولة
است مقولة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مقیولة شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیِّلة شد مِقوال مِقوالان مَقاوِیل مُقَیِّیل مَقاوِیل
جمع تکسیر از آن مقوال است مقوال اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند مَقاوِیل شد مُقَیِّیل تصغیر از آن مقوال است مقوال اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن

کردند بعد حذف متحرک ماند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نه کردند زیرا که مبنی است
والمبنی لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه قُلْنَ شد تعلیل دوم قُلْنَ در اصل اُقْوُلْنَ بود ماخوذ
از تَقُولْنَ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه
که مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی
نکردند زیرا که مبنی است والمبنی لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه اُقْوُلْنَ شد بعده
ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را
حذف کردند اُقُلْنَ شد بحرکت قاف استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف
کردند قُلْنَ شد الظرف منه مَقَال مَقَالان مَقَاوِل مُقَيِّل مَقَال در اصل مَقْوَل
بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده با قبل دادند واو در اصل
متحرک بود الکنون ما قبلش مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مَقَال شد مَقَاوِل
جمع تکسیر از آن مَقَال است مَقَال اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَل بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَقَاوِل
شد مُقَيِّل تصغیر از آن مَقَال است مَقَال اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَل بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَيْوِل شد بعده واو و یا
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَيِّل
شد والآلة منه مِقْوَل مِقْوَلان مَقَاوِل مُقَيْقِل مَقَاوِل جمع تکسیر از آن مِقْوَل است
مِقْوَل اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی

همزهٔ وصل بضم دراول او درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد اُقْوُلْ شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
واو دادند التقاء ساکنین شد میان واو ولام واو را حذف کردند اُقُلْ شد بعده بحرکت
قاف از همزهٔ وصل مستغنی شد همزه را نیز حذف کردند قُلْ شد قُولَا را از تَقُولَانِ
بنا کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قُولَا شد
تعلیل دوم قُولَا در اصل اُقْوُلَا بود ماخوذ از تَقْوُلَانِ تاکه علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزهٔ
وصل بضم در اولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کرد علامت
وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقْوُلَا شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
اُقُولَا شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قُولَا
شد قُولِی را از تَقُولِیْنَ بنا کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی
شد قُولِیْنَ شد تعلیل دوم قُولِی در اصل اُقْوُلِی بود ماخوذ از تَقْوُلِیْنَ تاکه علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود
همزهٔ وصل بضم در اولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقْوُلِی شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
اُقُولِی شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را حذف کردند
قُولِی شد قُلْنَ را از تَقُلْنَ بنا کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف

الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود او را کسره دادند مَقَاوِلُ
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند تا ... را حذف کردند مَقَاوِلُ
شد مُقَیْلَة تصغیر از آن مَقُوْلَة است مَقُوْلَة اسم مکبر بود چون خواستند که مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَلَة است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جای یای تصغیر
در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیْوِلَة شد بعده واو ساکن
ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُقَیْیِلَة شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند مُقَیَّلَة شد بعده یای ثالث را حذف
کردند مُقَیْلَة شد جحد معلوم لَمْ یَقُلْ در اصل یَقُوْلُ بود چون لم جازمه بر اول
فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان واو و لام واو را حذف کردند لَمْ یَقُلْ شد لَمْ یَقُوْلَا در اصل یَقُوْلَانِ بود چون
لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لَمْ یَقُوْلَا شد الی آخره ... مجهول التقاء ساکنین شد میان الف و ...
لَنْ یَقُوْلَ در اصل یَقُوْلُ بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش
را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت لَنْ یَقُوْلَ شد الخ امر قُلْ قُوْلَا قُوْلُوْا قُوْلِی
قُوْلَا قُلْنَ قُلْ را از تَقُوْلُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد
حذف متحرک ماند همچنان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلْ شد ...
دوم اینست قُلْ در اصل اُقْوُلْ بود ماخوذ از تَقُوْلُ تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم ...

واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند تو پس گشته مقول مقولان مقولون مقاویل مقیّل مقول در اصل مقوول
بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو واو نزد
بعضی واو اول که عین کلمه است افتاد لان الثانی علامة و العلامة لا تحذف پس
مقول شد بر وزن مفول و نزد بعضی واو ثانی افتاد لان الثانی زائدة و الزائدة
احق بالحذف پس مقول شد بر وزن مفعل بر قیاس است در هر شش صیغه اسم
مفعول مقاویل جمع تکسیر از ان مقول است مقول اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوول بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را با یا بدل
کردند مقاویل شد مقیّل تصغیر از ان مقول است مقول اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوول بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را
فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند مقیوول شد
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند مقیویل شد بعده واو و یا بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند بعده اجتماع ثلاث
یاءات شد و اجتماع ثلث یاءات در کلام عرب مکروه بود داشتند بنا بر ان یاء ثالث را نسیاً
منسیاً حذف کردند مقیّل شد مقولة مقولتان مقولات مقاویل مقیّلة مقاویل جمع
تکسیر از ان مقولة است مقولة اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مقوولة بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف

[illegible]

تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاول بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند
و در آخرش را آوردند و الف وحدانرا حذف کردند قوله شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو
را بالف بدل کردند قاله شد قوال جمع تکسیر ازان قایل است قایل اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاول بود حرف اول را ضم دادند
ثالث را مشدد ساخته فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر را آوردند الف وحدانرا حذف
کردند قوال شد قول قوول قولاء قولان قوال قوول تمامی را بسوی اصل رد میکنند
قویل تصغیر ازان قایل است قایل اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که قاول بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا یاء تصغیر را آوردند قوویل شد بعده واو
و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند
قویل شد قایلة قایلتان قایلات قوایل قول قویلة قوایل جمع تکسیر ازان
قایلة است قایلة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
تا وحدانرا حذف کردند قوایل شد قول جمع تکسیر ازان قایلة است قایلة اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاولة بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند الف و تا وحدانرا حذف کردند قول شد
قویلة تصغیر ازان قایلة است قایلة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که قاولة بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سیوم جا یاء تصغیر در آوردند قوویلة شد بعده واو و یا...

بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و لام الف را حذف کردند قلن شد بعده فتحه قاف را بضمه بدل کردند تا دلالت کند
بر حذف او قُلن شد تا قُلنا تعلیل تا ن قُلن در اصل تَقوُلن بود نقلکرده از قولن
یقولن آوردند ضمه بر واو ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده التقاء
ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قلن شد تا قلنا قیل در اصل قُوِل بود
کسره بر واو ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قیل شد تا قیلنا قُلن در اصل قُوِلن کسره بر واو
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قلن
تا قلنا یقول در اصل یَقوُلُ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند
یقول شد یقلن در اصل یقولن بود ضمه بر واو ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند یقلن شد یقال در اصل
یقول بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقلکرده بما قبل دادند
بعده واو در اصل متحرک بعد الکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را الف بدل کردند یقال
شد تا یقالان یقلن در اصل یقولن بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را
نقلکرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را
با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و لام الف را حذف کردند یقلن شد بر این
قیاس تقلن اسم فاعل قائل قائلان قائلون قائلة در اصل قاوِل بود واو واقع شد
بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نماند است آن واو را با همزه بدل کردند قائل شد قائلة
جمع مکسر از آن قائل است قائل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر

موسیم موسیم افعل التفضیل منه اوسم اوسمان اوسمون اواسم اوسیم والمونث منه
وسمی وسمیان وسمیات وسم وسیمی امر اوسم اوسما اوسموا اوسمی اوسما اوسمن
اوسم را از توسم بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف
ساکن باند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند
امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
اوسم شد موسم جمع تکسیر از ان موسیم است موسیم اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او موسم بود حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مواسم شد علی هذا القیاس دیگر ازانها نیز بسوی اصل رد
سکنند اجوف واوی از باب فعَل یفعُل القول گفتن قال یقول
قولاً فهو قائل قائلان قائلون قائلة قوال قول قول قولاً قولان قوّل
قوول قویل قائلة قائلتان قائلات قوائل قول قویلة وقیل یقال فهو مقول
مقول مقولان مقولون مقولة مقولتان مقولات مقاویل مقیل مقیلة لم یقل
لم یقل لا یقول لا یقال لن یقول لن یقال الامر منه قل لیقل لیقل لیقل والنهی
عنه لا تقل لا تقل لا یقل لا یقل الظرف منه مقال مقالان مقاول مقیل والآلة
منه مقول مقولان مقاول مقیل مقولة مقولتان مقاول مقیلة مقوال مقوالان
مقاویل مقیل افعل التفضیل منه اقول اقولان اقولون اقاول اقیل والمونث منه
قولی قولیان قولیات قول قویلی قال در اصل قول بود واو متحرک ما قبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند قال شد بر این قیاس است تا تما لتا قلن در اصل قولن

سوی اصلش که اصل او مورم بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود چون آنرا کسره دادند موارم شد مویرم
تصغیر از آن مویرم است میرم اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
سوی اصلش که اصل او مورم بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویرم شد مویرم جمع تکسیر
از آن میارم است میرم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند سوی اصلش که اصل او مورم بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن
ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند موارم شد مویرم تصغیر از آن میرام
است میرام اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند سوی
اصلش که اصل او مورم بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او
مکسور آن الف بیا بدل کردند مویرم شد مثال واوی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ
الوَسْم داغ نهادن وَسَمَ یَسِمُ وَسْماً فهو واسِم واسِمان واسِمون وَسِمَة وسِمَتان
وَسَم وُسُم وُسّام وُسّان وِسام وَسُوم أَوسِم وأسِمَة وأسِمَتان واسِمات
أواسِم وسّم أُوَیْسِمَة ووُسِمَ یُوسَمُ وَسْماً فذاک مَوْسُوم لم یَسِمْ لم یُوسَمْ لا یَسِمُ
لا یُوسَمُ لن یَسِمَ لن یُوسَمَ الامر منه سِمْ لِتُوسَمْ لِیَسِمْ لِیُوسَمْ والنهی عنه لا
تَسِمْ لا تُوسَمْ لا یَسِمْ لا یُوسَمْ الظرف منه مَوْسِم مَوْسِمان مَواسِم مُوَیْسِم والآلة منه
مِیسَم مِیسَمان مَواسِم مُوَیْسِم مِیسَمَة مِیسَمَتان مَواسِم مُوَیْسِمَة مِیسام مِیسامان

لن یورم الامر منه رم [illegible] ام [illegible] داهی عنه لاترم لاتورتم لایرم لاتورم
الظرف منه مورم موران موارم موریم دالالة منه میرم میران موارم مویرم
میرمته میرمتان موارم موریمه میرکم میران موارم موریم افعل التفضیل منه اورم
اوران اورمون اوارم اویرم والمونث منه ورمی ورمیان ورمیات ورم
درنهی یرم در اصل یورم بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه وکسره لازمی تقیل
بود از انستند یرم شد یورم در اصل یرم بود یرم فعل مضارع معلوم بود چون خواستند
که فعل مضارع معلوم را مجهول کنند حرف اول را ضم دادند وما قبل آخر را فتح داده محذوفه
باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها یورم شد اویرم تصغیر ازان وارم است وارم
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر در آوردند وویرم شد بعده
دو واو در اول کلمه مجتمع آمدند اول را بهمزه بدل کردند اویرم شد موایرم جمع تکسیر
ازان مویرم است موزوم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند موایرم شد امر رم ربار موارمی ربار من رم را از ترم بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک بود امر بهان باشد بسکون آخر آخرش بیا
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد رم شد میرم در اصل موترم بود واو
ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میرم شد موارم جمع تکسیر ازان میرم
است میرم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد [illegible]

[illegible]

لا توضع لا تضع لا توضع الظرف منه موضع موضعان مواضع الآلة منه

ميضع ميضعان مواضع ميضعة ميضعتان مواضع ميضاع

ميضاعان مواضيع افعل التفضيل منه اوضع اوضعان اوضعون اواضع

او اضع والمونث منه وضعى وضعيان وضعيات وضع وضعيين يضع در اصل يوضع

بود واو واقع شد ميان ياء مفتوحه و كسره لازمی ثقيل بود انداختند يضع شد بعده

كسره ضاد را بفتحه بدل كردند از جهت رعايت حرف حلقی يضع شد يوضع در اصل

يضع بود يضع فعل مضارع معلوم بود چون خواستند كه مضارع معلوم را مجهول

كنند حرف اول را ضم دادند و ما قبل آخر را فتح واو حذف شده را باز آوردند بعده

قاعده الذی فاء عليها يوضع شد امر ضع ضعا ضعوا ضعی ضعا ضعن ضع را از تضع

بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند بعد حذف متحرك ماند امر بيان شد

بسكون آخر آخرش را وقف كردند علامت وقفی سقوط حركت شد ضع شد ضعا را از

تضعان بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند بعد حذف متحرك ماند

امر بيان باشد بسكون آخر آخرش را وقف كردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی

شد ضعا شد **مثال واوی از باب فعل يفعل** الورم آماسيدن

ورم يرم ورماً فهو وارم وارمان وارمون وارمة وارمتان وارمات ورم ورم ورماً ورماً ورمات

ورم ورم اوريم وارمة وارمتان وارمات اوارم ورم اوريمة ورم يورم

ورماً فذاك موروم موروم موروما موروموم موروم ومة موروم ومتان موروم مات

مواريم مويريم مويريمة لم يرم لم يورم لا يرم لا يورم لن يرم لن يورم

الامر منه ایجل لیوجل لیوجل والنهی عنه لا توجل لا توجل لا یوجل لا
یوجل الظرف منه موجل موجلان مواجل والآلة منه میجل میجلان
مواجل موجل میجلة میجلتان مواجل موجلة میجال میجالان مواجیل
مواجیل افعل التفضیل منه اوجل اوجلان اوجلون اواجل وجلی والمونث
منه وجلی وجلیان وجلیات وجل وجلیات ایجل را از توجل بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه
او مفتوح بود بهمزه وصل بکسره در اولش در آوردند امر بماند تا شد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اوجل شد بعده واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایجل شد مواجل جمع تکسیر از آن میجل است
میجل اسم آلة بود چون خواستند که اسم آلة را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او موجل بود بعده حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مواجل شد مویجل تصغیر از آن
میجل است میجل اسم آلة بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او موجل بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویجل شد مثال واوی از باب
فعل یفعل الوضع نهادن وضع یضع وضعا فهو واضع و واضعان و واضعون و ضعة
و وضاع و وضع و وضع و وضعاء و وضعان و وضاع و وضوع او یضع و وضعة و وضعتان
و وضعات او وضع وضع او یضعة و وضع یوضع وضعا فذاک موضوع موضوعان موضوعون
موضوعة موضوعتان موضوعات مواضیع مویضیع مویضیعة لم یضع لم یوضع لا یضع

اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُوَیْعِد شد وُعَد جمع تکسیر از آن وُعْدی است
وُعدی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدا را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح دادند و الف وحدا را حذف کردند وُعَد شد وُعَیدی
تصغیر از آن وُعدی است وُعْدی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتح دادند سوم جا یاء تصغیر در آوردند
وُعَیدی شد مثال یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الیَسْر و المَیْسِرة قمار باختن
یَسَرَ یَیْسِرُ یَسْرًا و یَسَارًا و مَیْسِرةً فهو یاسِرٌ یاسِران یاسِرون یاسِرةٌ یَسّارٌ یُسَّرٌ
یُسَّرٌ یُسّارٌ یُسَیْرانٌ یَسارٌ یُسورٌ یُوَیْسِرٌ یاسِرةٌ یاسِرتانِ یاسِراتٌ یَواسِرُ یُوَیْسِرةٌ
و یُسِرَ یُوسَرُ یُسْرًا و یَسَارًا و مَیْسِرَةً فذاک مَیْسُورٌ لم یَیْسِرْ لم یُوسَرْ لا یَیْسِرُ لا یُوسَرُ لن
یَیْسِرَ لن یُوسَرَ الامر منه اِیسِرْ لِتُوسَرْ لِیَیْسِرْ لِیُوسَرْ والنهی عنه لا تَیْسِرْ لا تُوسَرْ لا یَیْسِرْ
لا یُوسَرْ الظرف منه مَیْسِرٌ مَیْسِرانِ مَیاسِرُ مُیَیْسِرٌ والاٰلة منه مِیْسَرٌ مِیْسَرانِ مَیاسِرُ
مُیَیْسِیرٌ مِیْسَرةٌ مِیْسَرتانِ مَیاسِرُ مُیَیْسِرةٌ مِیْسارٌ مِیْسارانِ مَیاسِیرُ مُیَیْسِیرٌ
افعل التفضیل منه اَیْسَرُ اَیْسَرانِ اَیْسَرونَ اَیاسِرُ اُیَیْسِرُ والمؤنث منه یُسْرَی یُسْرَیانِ
یُسْرَیاتٌ یُسَرٌ یُسَیْرَی مثال واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الوَجَل ترسیدن وَجِلَ
یَوْجَلُ وَجَلًا فهو وَجِلٌ وَجِلانِ وَجِلُونَ وَجِلَةٌ وَجِلَتانِ وَجِلاتٌ وُجَّلٌ وَجِلٌ وَجْلَی وُجَلاءُ
وِجالٌ وُجولٌ اُوَیْجِلٌ مُواجِلةٌ وَجْلَتانِ وَجْلاتٌ اَوْ اَجِلٌ وَجَلٌ اُوَیْجِلَةٌ و وَجِلٌ
یُوجَلُ وَجَلًا فذاک مَوْجُولٌ مَوْجُولانِ مَوْجُولونَ مَوْجُولةٌ مَوْجُولتانِ مَوْجُولاتٌ
مَواجِیلُ مُوَیْجِیلٌ مُوَیْجِیلةٌ لم یَوْجَلْ لم یُوجَلْ لا یَوْجَلُ لا یُوجَلُ لن یَوْجَلَ لن یُوجَلَ

دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند مواعد شد و موعید تصغیر ازان موعد است موعد
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یا تصغیر درآوردند موعید شد اسم آله مواعد جمع تکسیر ازان میعاد است میعاد اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعاد است
حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند مواعد شد مویعد تصغیر ازان میعاد است میعاد اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل مد او موعاد است اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یا تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره
دادند مویعید شد مواعید جمع تکسیر ازان میعاد است میعاد اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعاد است حرف اول و ثانی را فتح
دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مواعید شد مویعید تصغیر ازان میعاد است
میعاد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعاد
بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یا تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر
بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کرد مویعید
اسم تفضیل اوعد جمع تکسیر ازان اواعد است اوعد اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اواعد
شد اویعد تصغیر ازان اوعد است اوعد اسم مکبر بود چون خواستند که

مُوْعِدٌ مُوْعِدَةٌ مِيْعَدٌ تانِ مَوْعِدٌ مَوْعِدَةٌ مِيْعَادٌ مِيْعَادانِ مُوْعِيدٌ مُوْعِيدٌ اصل المفع
منه اَوْعَدُ اَوْعَدانِ اَوْعَدُونَ اَوَاعِدُ اَوْعِدُ المونث وُعْدٰى وُعْدَيَانِ وُعْدٌ يَاتٌ
وَعَدَ وَعَدَ بیکے ماضی معلوم را از وَعَدَ تا وَعَدْنَ بر اصل خود است وعدت وعدتما
وعدتم وعدت وعدتما وعدتن وعدت وعدنا در اصل وَعَدْتُ الخ بود دال و تا باهم
آمدند هر دو قریب المخرج دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند وَعَتُّ الخ شد مجهول
بر قیاس معلوم مضارع معلوم یَعِدُ یَعِدَانِ یَعِدُوْنَ تا یَعِدْنَ در اصل یَوْعِدُ یَوْعِدانِ
تا یَوْعِدْنَ بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند یَعِدُ الخ
شد تَعِدُ تَعِدَانِ الخ در اصل تَوْعِدُ تَوْعِدَانِ الخ بود واو واقع شد میان حرف تا مفتوح
و کسره لازمی ثقیل بود انداختند تَعِدُ تَعِدَانِ الخ شد مضارع مجهول از تعلیل سالم است
اسم فاعل جمع مکسر یک وُعَّدٌ وُعَّادٌ وُعَّدٌ بر قیاس ضُرَّبٌ ضُرَّابٌ ضُرَّبٌ است
اُوَیْعِدٌ تصغیر از اَوَاعِدُ است اَوَاعِدُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء
تصغیر در آوردند وُوَیْعِدٌ شد بعده دو واو در اول کلمه باهم آمدند اول را بهمزه
بدل کردند اُوَیْعِدٌ شد اَوَاعِدُ جمع مکسر از اَوْعَدُ است وَاعِدَةٌ اسم فاعل واحد
آنرا استند که هم واحد انرا جمع مکسر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا
بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع مکسر درآوردند و تاء وحدانرا حذف کردند و
تنوین را نیز برای منع صرف وَوَاعِدُ شد بعده دو واو در اول کلمه باهم آمدند اول را بهمزه
بدل کردند اَوَاعِدُ شد ظرف مَوَاعِدُ جمع مکسر از آن مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که هم وحدانرا جمع کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند

اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعَرَّ خواندند و بعضی را ثانی
را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعِرَّ خواندند و بعضی بترک ادغام اِقْشَعْرِرْ خواندند
اِقْشَعِرَّ را از تَقْشَعِرُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر بیان شد بالسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اِقْشَعِرَّا شد لِتَقْشَعِرَّ در اصل
تَقْشَعِرُّ بود چون لام امر بر اول مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن
شده بود ورا ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح
دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند لِتَقْشَعِرَّ خواندند بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک
حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِتَقْشَعِرِّ خواندند
و بعضی بترک ادغام لِتَقْشَعْرِرْ خواندند مثال واوی از **باب فَعَلَ یَفْعِلُ**
الوعد وعده کردن وَعَدَ یَعِدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمِیعَادًا فهو واعِدٌ واعدانِ واعدون
وَعَدَةٌ وَعُدَّادٌ وُعَّدٌ وُعَدَاءُ وُعْدَانٌ وِعَادٌ وُعُودٌ او واعِدَةٌ واعِدَتانِ واعِدَاتٌ
اَوَاعِدُ وَعَّادٌ وُعَّدٌ و وُعِدَ یُوعَدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمِیعَادًا فذاک مَوْعُودٌ مَوْعُودانِ مَوْعُودُونَ
مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَتانِ مَوْعُودَاتٌ مَوَاعِیدُ مَوْعِیدٌ مُوَیْعِیدَةٌ لَمْ یَعِدْ لَمْ یُوعَدْ لَا یَعِدُ لَا یُوعَدُ لَنْ
یَعِدَ لَنْ یُوعَدَ الامر منه عِدْ لِتُوعَدْ لِیَعِدْ لِیُوعَدْ والنهی عنه لَا تَعِدْ لَا تُوعَدْ لَا یَعِدْ لَا
یُوعَدْ الظرف منه مَوْعِدٌ مَوْعِدانِ مَوَاعِدُ مُوَیْعِدٌ والآلة منه مِیعَدٌ مِیعَدانِ مَوَاعِدُ

متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند تقشعر شد یقشعر در اصل یقشعر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
یقشعر شد مقشعر در اصل مقشعر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک بعد از
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مقشعر شد مقشعر در اصل مقشعر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
بعد از نقل حرکت اول بما قبل اول را در دوم ادغام کردند مقشع شد لم یقشعر در
اصل یقشعر بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را جزم
کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول
که برای ادغام ساکن شده بود و راء دوم که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی راء ثانی را حرکت فتح
دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
لم یقشعر خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک
بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یقشعر خواندند و
بعضی بترک ادغام لم یقشعرر خواندند الامر منه اقشعر اقشعر اقشعرر اقشعرا اقشعروا اقشعری
اقشعرا اقشعررن اقشعر از تقشعر بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره در اولش در آوردند امر بمان شد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو
راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن
گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده

لا یحرنجم لا یحرنجمن لن یحرنجم لن یحرنجم الامر منه احرنجم لتحرنجم لیحرنجم لیحرنجم والنهی
عنه لا تحرنجم لا تحرنجم لا تحرنجم لا یحرنجم الظرف منه محرنجم محرنجمان محرنجمات باب
افعلال الاقشعرار موی بر تن خاستن و دانها بر پوست اعضا برآمدن از سرما
اقشعر یقشعر اقشعرارا فهو مقشعر و اقشعر یقشعر اقشعرارا فذاک مقشعر لم یقشعر
لم یقشعرا لم یقشعروا لم تقشعر لم تقشعرا لم یقشعرن لا یقشعر لا یقشعر لن یقشعر لن یقشعر
الامر منه اقشعر اقشعر اقشعر لتقشعر لتقشعر لتقشعر لیقشعر لیقشعر لیقشعر
لیقشعر لیقشعر لیقشعر والنهی عنه لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا
تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا یقشعر لا یقشعر لا یقشعر لا یقشعر الظرف منه مقشعر
مقشعران مقشعرات امر از باب فعلله دحرج دحرجا دحرجوا دحرجی دحرجا دحرجن
دحرج را از تدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت
شد دحرج شد تا آخر تدحرج را از تتدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد تدحرج شد تا آخر و از باب افعنلال احرنجم احرنجما
احرنجموا احرنجمی احرنجما احرنجمن احرنجم را از تحرنجم بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد احرنجم شد
لتحرنجم لتحرنجما لتحرنجموا لتحرنجمی لتحرنجما لتحرنجمن همچنین امر غایب معلوم و مجهول
باب افعلال اقشعر در اصل اقشعرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند [illegible]

ادغام لیحمر خوانند همین قیاس متکلم واحد ومع الغیر است لیحمرّ در اصل لیحمرر بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت
شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء
ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف
الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ خوانند و بعضی راء ثانی
را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند لیحمرِّ خوانند و بعضی بترک ادغام لیحمرر خوانند لاتحمرّ در اصل
تحمرّ بود چون لاء نهی بر اول فعل مضارع مخاطب معلوم در آمد آخرش را جزم
کرد علامت سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای
ادغام ساکن شده بود و راء دوم که برای علامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی
را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند لاتحمرّ خوانند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان
الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند لاتحمرِّ خوانند و بعضی بترک ادغام لاتحمرر خوانند همین نهی لاتحمرّ لاتحمرِّ
لاتحمرر سه وجه دارد لاتحمرّ در اصل تحمرّ بود چون لاء نهی بر اول فعل مضارع مجهول در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین میان هر دو راء الخ
و همین روا است لاتحمرّ و لاتحمرِّ و لاتحمرر **باب افعیلال** احمیرار در اصل احمیرار بود
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند احمارّ
شد یحمارّ در اصل یحمارر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن

بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احمرّ خواندند و بعضی
ترک ادغام کردند احمرر خواندند احمرّ را از تحمرّ ان بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره در اولش در آوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد
احمرّ شد و بر این قیاس است احمرّا و احمرّی و احمرّا احمررن را از تحمررن بنا کردند تا
که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره
اولش در آوردند امر همان شد با سکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است احمررن
شد لیحمرّ در اصل تحمرّ بود چون لام امر به اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را و را اول که برای ادغام ساکن
شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد و بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند
لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ
خوانند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرِّ خوانند و بعضی ترک ادغام کردند لیحمرر خوانند
لیحمرّ در اصل تحمرّ بود چون لام امر به اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را و را اول که برای ادغام
ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند
لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ
خوانند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرِّ خوانند و بعضی ترک

در دوم ادغام کردند احمرّ شد یحمرّ در اصل یحمرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند یحمرّ شد محمرّ در اصل محمرر
بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند محمرّ شد لم یحمرّ در اصل یحمرر بود چون لم جازمه در اول فعل
مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان هر دو راء راء اول که ساکن شده بود برای ادغام و راء ثانی که ساکن
شد بعلامت جزمی بعضی راء ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف الحرکات
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یحمرّ شد و بعضی راء
ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرّک حرّک بالکسر بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یحمرّ خوانند و بعضی ترک ادغام کردند
لم یحمرر خوانند لم یحمرّا در اصل یحمرّان بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع
در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یحمرّا شد در صیغهای
واحد سه وجه میخوانند و در تثنیه و جمع نون دور میشود امر احمرّ از تحمرّ بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش
در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده
بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن شده بعضی راء ثانی را حرکت فتحه دادند لان
الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احمرّ
خوانند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرّک حرّک بالکسر

ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند همان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اکتتب شد اکتتبا را از تکتتبان بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ
وصل بکسر در اولش در آوردند آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
نون اعرابی شد اکتتبا اکتتبن را از تکتتبن بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند
آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است اکتتبن شد و در صیغهای باقی همان قیاس است که در
بابهای بالا مذکور شد **باب انفعال** بر قیاس ابواب گذشته انصرف انصرفا انصرفوا انصرفی
انصرفا انصرفن انصرف را از تنصرف بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند هم
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
انصرف شد دیگر صیغهای بر قیاس بابهای بالا اند. **باب تفعل و باب تفاعل** بقیاس
باب تفعیل و باب مفاعلة است که در امر حاضر بعد از حذف متحرک می ماند و صیغهای
دیگر مانند صیغهای همان باب است **باب افعلال** احمر در اصل احمرر بود دو حرف
از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند احمر شد
یحمر در اصل یحمرر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در
دوم ادغام کردند یحمر شد محمر در اصل محمرر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند محمر شد احمر در اصل
احمرر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده

کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ضاربا شد بر قیاس اند دیگر ضاربن را
از تضاربن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک
ماند امر بیان شد باسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است والمبنی مالا تتغیر
آخره بدخول العوامل علیه ضاربن شد لتضارب لتضاربا لتضاربوا لتضاربی
لتضاربا لتضاربن لتضارب در اصل تضارب بود چون لام امر در اول فعل
مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لتضارب شد
لتضاربا در اصل تضاربان بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لتضاربا شد بر قیاس اند دیگر
لتضاربن در اصل تضاربن بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را چیزی نکرد زیرا که مبنی است بر همین قیاس است امر غایب و متکلم معلوم و مجهول
نهی لا تضارب لا تضاربا لا تضاربوا لا تضاربی لا تضاربا لا تضاربن
لا تضارب در اصل تضارب بود چون لا نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا تضارب شد لا تضاربا در اصل تضاربان
بود چون لا نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لا تضاربا شد لا تضاربن در اصل تضاربن بود چون لا نهی
در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
بر همین قیاس مجهول است **باب افتعال** لم یکتسب و لن یکتسب بر قیاس صیغه‌های
گذشته کرده شد ندا الامر اکتسب اکتسبا اکتسبوا اکتسبی اکتسبا اکتسبن اکتسب را از
تکتسب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند

جزمی سقوط حرکت شد لا یفرحْ شد لا یفرحا در اصل یفرحان بود چون لا نهی در
اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد
لا یفرحا شد بر قیاس صیغهای باقی لا یفرحن در اصل یفرحن بود چون لا
نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را هیچ نکرد زیرا آنچه مبنی است و مبنی را
لا یفرحن شد بر قیاس معلوم مجهول است باب مفاعله لم یضارب در اصل
یضارب بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یضارب شد لم یضاربا در اصل
یضاربان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یضاربا باشد صیغهای
دیگر بر قیاس اند لم یضاربن در اصل یضاربن بود چون لم جازمه در اول
فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا آنچه مبنی است لم یضاربن
شد بر قیاس است مجهول لن یضارب در اصل یضارب بود چون لن
ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی ظهور
فتحه گشت لن یضارب شد دیگر جمیع صیغها چنانچه بالا مرقوم شد بر همان قیاس
اند الامر ضارب ضاربا ضاربوا ضاربی ضاربا ضاربن ضارب بلا انکه
تضارب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضارب
شد ضاربا از تضاربان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف

در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یفرح شد لم یفرحا
در اصل یفرحان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط حرکت نون اعرابی شد لم یفرحا بر این قیاس است صیغهای
لم یفرحن در اصل یفرحن بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
هیچ تغیر نکرد زیرا که مبنی است لم یفرحن شد بر این قیاس صیغهای مجهول لن یفرح
در اصل یفرح بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت
نصبی ظهور فتح گشت لن یفرح لن یفرحا در اصل یفرحان بود چون لن ناصبه
در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی
شد لن یفرحا شد بر این قیاس اند صیغهای باقی لن یفرحن در اصل یفرحن بود چون
لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را هیچ تغیر نکرد زیرا که مبنی است لن یفرحن
شد بر قیاس معلوم مجهول است الامر فرح فرحا فرحوا فرحی فرحا فرحن
فرح را از تفرح بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد فرح شد فرحا را از تفرحان بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد فرحا شد بر این قیاس است فرحن بنا
تفرحن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان
باشد بسکون آخر آخرش را هیچ تغیر نکردند زیرا که مبنی است فرحن شد لتفرح لتفرحا
لتفرحوا لتفرحی لتفرحا لتفرحن لتفرح در اصل تفرح بود چون لام امر در اول فعل مضارع

آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لیکرما باشد بر بنقیاس دیگر
لیکرمن در اصل یکرمن بود چون لام امر در اولش درآمد آخرش را چیزی نه کرد زیرا
مبنی است والمبنی مالا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لاکرم در اصل اکرم بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع درآمد جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لاکرم
شد لنکرم در اصل نکرم بود چون لام امر بر فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت شد لنکرم شد بر همین قیاس است هشت صیغه مجهول لا تکرم لا تکرما
لا تکرموا لا تکرمی لا تکرما لا تکرمن لا تکرم در اصل تکرم بود چون لای نهی در
اول فعل مضارع درآمد آخرش جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا تکرم شد
لا تکرما در اصل تکرمان بود چون لای نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لا تکرما باشد بر بنقیاس دیگر لا تکرمن در اصل
تکرمن بود چون لای نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نه کرد زیرا که مبنی
است لا تکرمن شد بر بنقیاس مجهول نهی است لا اکرم لا یکرما لا یکرموا لا تکرم لا
لا یکرمن لا اکرم لا نکرم لا یکرم در اصل یکرم بود چون لای نهی در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا یکرم شد لا یکرما در اصل
یکرمان بود چون لای نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط نون اعرابی شد لا یکرما باشد بر بنقیاس از صیغهای باقی لا یکرمن در اصل یکرمن
بود چون لای نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
والمبنی مالا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لا یکرمن شد و بر بنقیاس نهی مجهول است

باب تفعیل لم یفرح در اصل یفرح بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع

علیه لیکرمن شد و بر همین قیاس است مجهول الامر منه اُکرِم اُکرِما اُکرِموا
اُکرِمی اُکرِما اُکرِمن اکرم را از تُکرِمُ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن را حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند
امر بماند باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت
شد اُکرِم اُکرِما را از تُکرِمانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند بعد حذف ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر بماند باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اُکرِما شد
بر این قیاس دیگر اُکرِمن را از تُکرِمنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند بعد حذف ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر بماند باشد بسکون
آخر آخرش را جزم نکردند زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل
علیه اُکرِمن شد لِتُکرَم لِتُکرَما لِتُکرَموا لِتُکرَمی لِتُکرَما لِتُکرَمن لِتُکرَم در اصل تُکرَمُ
بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت
شد لِتُکرَم شد لِتُکرَما در اصل تُکرَمانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُکرَما شد بر این قیاس تا صیغه‌ها باقی
لِتُکرَمن در اصل تُکرَمن بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
نکرد زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لِتُکرَمن شد لِیُکرَم لِیُکرَما
لِیُکرَموا لِتُکرَم لِتُکرَما لِیُکرَمن لِأُکرَم لِنُکرَم لِیُکرَم در اصل یُکرَمُ بود چون لام امر
بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِیُکرَم
شد لِیُکرَما در اصل یُکرَمانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش

نهی تحمار و جحود تحمار لم یحمار را فذاک لم یحمار لم یحمارا لم یحماروا لم تحمار لم تحمارا لم یحماررن لم تحمار

لم تحماررن لا یحمار لا یحمار لن یحمار لن یحمار الامر منه احمار احمارا احماروا احماری احماررن لیحمار

لیحمار لیحمارا لیحماروا لیحمار لیحمارا لیحماررن لیحمار لیحمار لیحمار لیحمارر والنهی عنه لا تحمار لا تحمار

لا تحمار لا تحمارر لا تحماری لا تحمار لا تحمارر لا یحمار لا یحمار لا یحمارر لا یحمار لا یحمار

الظرف منه محمار محماران محمارات قاعده است که در تمام ابواب ثلاثی مزید

عین کلمه مضموم نیست بنا بران در تعلیل بعد از حذف حرف مضارع

در بناء امر نظر بعین کلمه نمیکنند و همزهٔ مکسوره می آرند **باب افعال**

لم یکرم در اصل یکرم بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را

جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یکرم شد لم یکرما در اصل یکرمان بود

چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط

نون اعرابی شد لم یکرما شد برین قیاس است صیغهای باقی لم یکرمن در اصل یکرمن

بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را هیچ تغیر نکرد زیرا که مبنی است

والمبنی لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لم یکرمن شد برین قیاس معلوم است

مجهول لن یکرم در اصل یکرم بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش

را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت لن یکرم شد لن یکرما در اصل یکرمان

بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی

سقوط نون اعرابی گشت لن یکرما شد برین قیاس است صیغهای دیگر لن

یکرمن در اصل یکرمن بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع [illegible]

تفعّل التصرف خرج کردن تصرّف یتصرّف تصرّفا فهو متصرّف و تُصُرّف یُتصرّف
تصرّفا فذاک متصرَّف لم یتصرّف لم یُتصرّف لا یتصرّف لا یُتصرّف لن یتصرّف لن یُتصرّف
الامر منه تصرّف لتتصرّف لیتصرّف لیُتصرّف والنهی عنه لا تتصرّف لا تُتصرّف
لا یتصرّف لا یُتصرّف الظرف منه متصرَّف متصرَّفان متصرَّفات باب
تفاعل التضارب با یکدیگر زدن تضارب یتضارب تضاربا فهو متضارِب
و تُضُورِب یُتضارَب تضاربا فذاک متضارَب لم یتضارب لم یُتضارب لا
یتضارب لا یُتضارب لن یتضارب لن یُتضارب الامر منه تضارب لتتضارب
لیتضارب لیُتضارب والنهی عنه لا تتضارب لا تُتضارب لا یتضارب لا
یُتضارب الظرف منه متضارَب متضارَبان متضارَبات باب
افعلال الاحمرار سرخ شدن احمرّ یحمرّ احمرارا فهو محمرّ و احمُرّ یُحمَرّ احمرارا فذاک
محمرّ لم یحمرّ لم یحمرِّ لم یحمرَّ لم یحمرِر لم یُحمرّ لا یحمرّ لا یُحمرّ لن یحمرّ لن یُحمرّ الامر منه
احمرّ احمرِّ احمرَّ احمرِر لتحمرّ لیحمرّ لیحمرِّ لیحمرَّ لیحمرِر لیُحمرّ والنهی عنه
لا تحمرّ لا تحمرِّ لا تحمرَّ لا تحمرِر لا یحمرّ لا یحمرِّ لا یحمرَّ لا یحمرِر لا یُحمرّ
الظرف منه محمرّ محمرّان محمرّات باب استفعال الاستخراج طلب
خروج کردن استخرج یستخرج استخراجا فهو مستخرِج و استُخرِج یُستخرَج استخراجا
فذاک مستخرَج لم یستخرج لم یُستخرج لا یستخرج لا یُستخرج لن یستخرج لن یُستخرج الامر منه
استخرج لتستخرج لیستخرج لیُستخرج والنهی عنه لا تستخرج لا تُستخرج لا یستخرج
لا یُستخرج الظرف منه مستخرَج مستخرَجان مستخرَجات باب افعیلال
الاحمیرار بسیار سرخ شدن احمارّ یحمارّ احمیرارا فهو

دلنواختن أكرم يكرم إكراماً فهو مكرِم وأُكرم يكرم إكراماً فذاك مكرَم لم يكرم لم يكرم لا يكرم
لا يكرم لن يكرم لن يكرم الأمر منه أكرم لتكرم ليكرم ليكرم والنهي عنه لا تكرم لا تكرم
لا يكرم لا يكرم الظرف منه مكرم مكرمان مكرمات **باب تفعيل** التفريح خوشنود
کردن فرّح يفرّح تفريحاً فهو مفرِّح وفُرِّح يفرَّح تفريحاً فذاك مفرَّح لم يفرّح لم يفرّح
لا يفرّح لا يفرّح لن يفرّح لن يفرّح الأمر منه فرّح لتفرّح ليفرّح ليفرّح والنهي عنه
لا تفرّح لا تفرّح لا يفرّح لا يفرّح الظرف منه مفرّح مفرّحان مفرّحات **باب مفاعلة**
المضاربة بایکدیگر زدن ضارب يضارب مضاربةً فهو مضارِب وضورب يضارَب
مضاربةً فذاك مضارَب لم يضارب لم يضارب لا يضارب لا يضارب لن يضارب
لن يضارب الأمر منه ضارب لتضارب ليضارب ليضارب والنهي عنه
لا تضارب لا تضارب لا يضارب لا يضارب الظرف منه مضارب
مضاربان مضاربات **باب افتعال** الاكتساب کسب کردن
اكتسب يكتسب اكتساباً فهو مكتسِب واكتُسب يكتسَب اكتساباً فذاك مكتسَب لم
يكتسب لم يكتسب لا يكتسب لا يكتسب لن يكتسب لن يكتسب الأمر منه اكتسب
لتكتسب ليكتسب ليكتسب والنهي عنه لا تكتسب لا تكتسب لا يكتسب لا يكتسب الظرف منه
مكتسب مكتسبان مكتسبات **باب انفعال** الانصراف بازگشتن انصرف ينصرف
انصرافاً فهو منصرِف وانصُرف ينصرَف انصرافاً فذاك منصرَف لم ينصرف لم ينصرف
لا ينصرف لا ينصرف لن ينصرف لن ينصرف الأمر منه انصرف
لتنصرف لينصرف لينصرف والنهي عنه لا تنصرف لا تنصرف لا ينصرف
لا ينصرف الظرف منه منصرف منصرفان منصرفات **باب**

را سکون ساخته در آخرش تا در آورده یا را حذف کردند شُرَیفَة شد شُرُوفٌ جمع تکسیر
از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند حرف اول و ثانی را ضم دادند سوم جا واو سکون در آورده یا را حذف
کردند شُرُوفٌ شد شُرَیفٌ تصغیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یا تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِّفٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم
آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّفٌ شد شَرَائِفُ
جمع تکسیر از آن شَرِیفَةٌ است شَرِیفَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا وحدان را حذف کردند شَرَایِفُ شد
بعده یا واقع شد بعد الف زائده آنرا بهمزه بدل کردند شَرَائِفُ شد شُرَفٌ
جمع تکسیر از آن شَرِیفَةٌ است شَرِیفَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند دوم را شد ساخته مفتوح کردند
یا و تا وحدان را حذف کردند شُرَفٌ شد شُرَیْفَةٌ تصغیر از آن شَرِیفَةٌ است شَرِیفَةٌ اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم
یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِّفَةٌ شد
بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند شُرَیِّفَةٌ شد تمام شد ثلاثی مجرد مع جمع تکسیرات والتصغیرات باب
در بیان ثلاثی مزید فیه باب تَفَعُّل یَتَفَعَّلُ الاکرام بزرگ داشتن و بخشیدن

بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح در آخرش
الف ممدوده در آورده یار احذف کردند شُرَفا شد شرفا جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول
را کسره دادند ثانی را فتح سوم جا الف جمع تکسیر در آورده یار احذف کردند شِراف
شد شراف جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را ضم دادند و یار وحدانرا حذف کردند
شُرُف شد شرفان جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را ساکن ساخته در آخرش
الف و نون مزیدتان در آوردند و یار واحدرا حذف کردند شُرفان شد شرفان
جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف و نون
مزیدتان در آورده یار احذف کردند شِرفان شد اشراف جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند در اول
الف مفتوحه در آورده ثانی را ساکن ساختند و ثالث را فتحه دادند بعد از آن الف
مزیده در آورده یار احذف کردند اشراف شد اشرفا جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند در اول
الف مفتوحه در آورده ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف ممدوده در آورده
یار احذف کردند اشرفاء شد اشرفاء جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده ثانی

والمونث منه ضریبی ضریبیان ضریبیات ضرب ضریبلی ضرب جمع تکسیر از این ضریبی
است ضربی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح دادند الف وحدان را حذف کردند ضرب شد ضریبی تصغیر از آن
ضریبی است ضربی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم
بود ثانی را فتح دادند سوم جا یای تصغیر درآوردند ضریبی شد باب فعل
یفعل الشرف بزرگ شدن شرف یشرف شرفا وشرافة فهو شریف شریفان
شریفون شرفاء شراف شرف شرفان اشراف اشرفاء اشرفة شرف شریف شریفة
شریفتان شریفات شرائف شرف شریفة شرف به یشرف به شرفا وشرافة به فذاک
مشروف به مشروف بهما مشروف بهم مشروف بها مشروف بهن لم یشرف لم یشرف به لا
یشرف لا یشرف به لن یشرف لن یشرف به الامر منه اشرف لیشرف باک لیشرف
لیشرف به والنهی عنه لا تشرف لا تشرف باک لا تشرف لا تشرف به الظرف منه
مشرف مشرفان مشارف مشیرف والآلة منه مشرف مشرفان مشارف
مشیرف مشرفة مشرفتان مشارف مشیرفة مشراف مشرافان مشاریف مشیریف
فعل التفضیل منه اشرف اشرفان اشرفون اشارف واشیرف والمونث منه
شرفی شرفیان شرفیات شرف شریفی شریف در اصل یشرف بود [illegible]
فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را صفت مشبه
سازند حرف مضارع را حذف کردند بفتح فاء کلمه و عین کلمه را حرکت کسره دادند
[illegible] علامت صفت مشبه درآوردند و در آخرش تنوین درآوردند یای
علامت صفت شریف شد شرفاء جمع تکسیر از آن شریف شریف اسم وحدان

ثقیله وخفیفه بر امر بی لام قیاس باید کرد نهی مخاطب معلوم لا تضرب لا تضربا لا تضربوا
لا تضربی لا تضربا لا تضربن نهی غائب معلوم لا یضرب لا یضربا لا یضربوا لا تضرب لا تضربا
لا یضربن لا اضرب لا نضرب نهی مجهول بضم حرف مضارع وفتح ما قبل آخر لا یضرب
در اصل یضرب بود چون لا نهی در اول مضارع در آمد آخرش را جزم کردند
علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد
در هفت صیغه و سقوط هیچ نگردد در دو صیغه زیرا که مبنی است و تعلیلهای نهی
مجهول بر قیاس نهی معلوم و تعلیلهای با نون ثقیله وخفیفه بر قیاس امر حاضر
الظرف منه مضرب مضربان مضارب مضیرب مضارب جمع تکسیر از آن مضرب است
مضرب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح
ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف
کردند مضارب شد مضیرب تصغیر از آن مضرب است مضرب اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
مضیرب شد والآلة منه مضرب مضربان مضارب مضیرب مضارب جمع تکسیر از آن مضرب
است مضرب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را و
ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند مضارب شد مضیرب تصغیر از آن مضرب
است مضرب اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مضیرب شد مضربة مضربتان
مضارب مضیربة مضارب جمع تکسیر از آن مضربة است مضربة اسم وحدان بود

بود چون نون ثقیله بدو متصل شد نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه
اضربانّ شد اضربنانّ در اصل لیضربن بود چون نون ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلث
نونات شد و اجتماع ثلث نونات را در کلام عرب مستکره میداشتند بنا بر آن الف
فاصله میان نون جمع و نون ثقیله در آوردند تا اجتماع ثلث نونات نشود و نون ثقیله را
کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه اضربنانّ شد اضربُنّ و اضربُن در اصل
اضربوا بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون
واو را حذف کردند و ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اضربُنّ و اضربُن
اضربِنّ و اضربِن در اصل اضربی بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد
التقاء ساکنین شد میان یا و نون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت
کند بر یاء محذوف اضربِنّ و اضربِن شد لتضرب لتضربا لتضربوا لتضربی لتضربا
لتضربن لیضرب لیضربا لیضربوا لتضرب لتضربا لیضربن لاضرب لنضرب
لیضرب در اصل لیضرب بود چون لام امر در اولش در آوردند آخرش را جزم کردند
علامت جزم سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه و
سقوط هیچ نکردند در دو صیغه زیرا که مبنی است با نون ثقیله لتضربنّ لتضربانّ لتضربُنّ
لتضربِنّ لتضربانّ لتضربنانّ با نون خفیفه لتضربن لتضربُن لتضربِن امر غایب معلوم
با نون ثقیله لیضربنّ لیضربانّ لیضربُنّ لتضربنّ لتضربانّ لیضربنانّ لاضربنّ لنضربنّ
با نون خفیفه لیضربن لیضربُن لتضربن لاضربن لنضربن امر غایب مجهول با نون
ثقیله لیضربنّ لیضربانّ لیضربُنّ لتضربنّ لتضربانّ لیضربنانّ لاضربنّ لنضربنّ
با نون خفیفه لیضربن لیضربُن لتضربن لاضربن لنضربن و تعلیلها همه با نون تاکید [illegible]

لازمی نیست و در لیقولن یا الف نگشت زیرا که ما قبل او از کلمهٔ او مفتوح

نیست و در عصوانٌ و رحیانٌ اعلال نکردند زیرا که بعد از ایشان

الف تثنیه است و در دعوا و یدعیانِ و اخشیا

اعلال نکردند زیرانچه بعد از ایشان الف تثنیه است و در دعوا و

یدعیانِ و اخشیا اعلال نکردند زیرانچه بعد از ایشان الف ضمیر

است اما اخشینَ محمول است بر اخشیا للمشابهة بینهما

وهی وجوب الفتح قبل ما لحقهما و در سوادٌ و بیاضٌ

بسلامت ماند زیرانچه از ایشان حرف ساکن نیست که لازم الوقوع

است بخلاف دعت و رمت زیرا که تحقق تا لازمی نیست بفصل او

جایز است و در عوِرَ و حوِلَ و عیِنَ و اجتوروا اعلال نکردند

زیرانچه محمول اند بر اعوَرّ و احوَلّ و اعیَنّ و تجاوروا لاتحاد

المعنی و در حیوانٌ و موتانٌ بسلامت ماند زیرانچه مصدر

بروزن فعلانٌ است و در جیدی بسلامت ماند زیرانچه مصدر

بروزن فعلی است و در قوی و طوی بسلامت ماند زیرانچه لام کلمهٔ

او را اعلال شده است اما تصحیح قود و خونة شاذ است

وقیل یقال قولاً فذاک مقول الامر منه قل والنهی
عنه لا تقل صرف ماضی قال قالا قالوا و مجهول
قیل قیلا قیلوا الخ مستقبل معروف یقول یقولان
یقولون الخ حاضر قل قولا قولوا قولی الخ اسم فاعل
قائل قائلان قائلون قائلة قائلتان قائلات اسم
مفعول مقول مقولان مقولون مقولة مقولتان
مقولات الظرف منه مقال والآلة منه مقول و
مقولة و مقوال قال در اصل قول بوده است واو الف گشت
قال شد بحکم قانون هر واوی و یایی که متحرک باشد بحرکت لازمی
و بعده الف تثنیه و الف ضمیر و حرف ساکن که لازم بود تحقیق او و
سکون او نباشد و ما قبل او از کلمه او مفتوح باشد و آن واو و یا محمول
بر واو یا صحیح ضروری نباشد و مصدر ربه و زن فعلی و فعلان
نباشد و لام کلمه او [illegible] تغییر نیافته باشد آنرا بالف بدل کنند چنانچه
قال و باع و باب و ناب و عصا و رحی و در حیل و
لو استطعنا بسلامت ماند زیرا که حرکت واو و یا عارضی است

مضموم آن یا را بواو بدل کنند چنانچه ایقن یوقن ایقانا
فهو موقن الامر منه ایقن والنهی عنه لا یوقن **قانون**
دیگر هر واو که مضموم بجای فا کلمه باشد بعده واوی دیگر متحرک
نباشد روا بود که آنرا بهمزه بدل کنند چون أُقِّتَتْ و وُقِّتَتْ
اُوَیْرِی و وُوَیْرِی اما در مکسور چنانچه وِسادة اختلافست
بعضی گفته اند روا باشد و بعضی گفته اند روا نیست اما در مفتوح
روا نیست بالاتفاق واما اَحَدٌ و اَنَاةٌ شاذ نیست واما اگر دو واو
متحرک در یک کلمه بهم آیند واجب است که واو اول را بهمزه بدل
کنند اگرچه مفتوح بود چنانچه اَواصِل که جمع تکسیر واصِلة است
و اُوَیْصِل که تصغیر واصِل است **قانون** دیگر هر واو و یا که در
باب افتعال بجای فا کلمه افتد و آن واو و یا بدل از همزه نباشد آنرا
تا بدل کنند بعده تا در تا ادغام کنند چنانچه اِتَّقَدَ یَتَّقِدُ اِتِّقادًا
فهو مُتَّقِد وکذلک حکم الیا نحو اِتَّسَرَ یَتَّسِرُ اِتِّسارًا و در اِئتَمَرَ
و اِئتَکَلَ تا بدل نکنند زیرا که یا بدل است از همزه و اِتَّخَذَ
شاذ است **صرف اجوف** قال یقول قولا فهو قائل

[illegible]

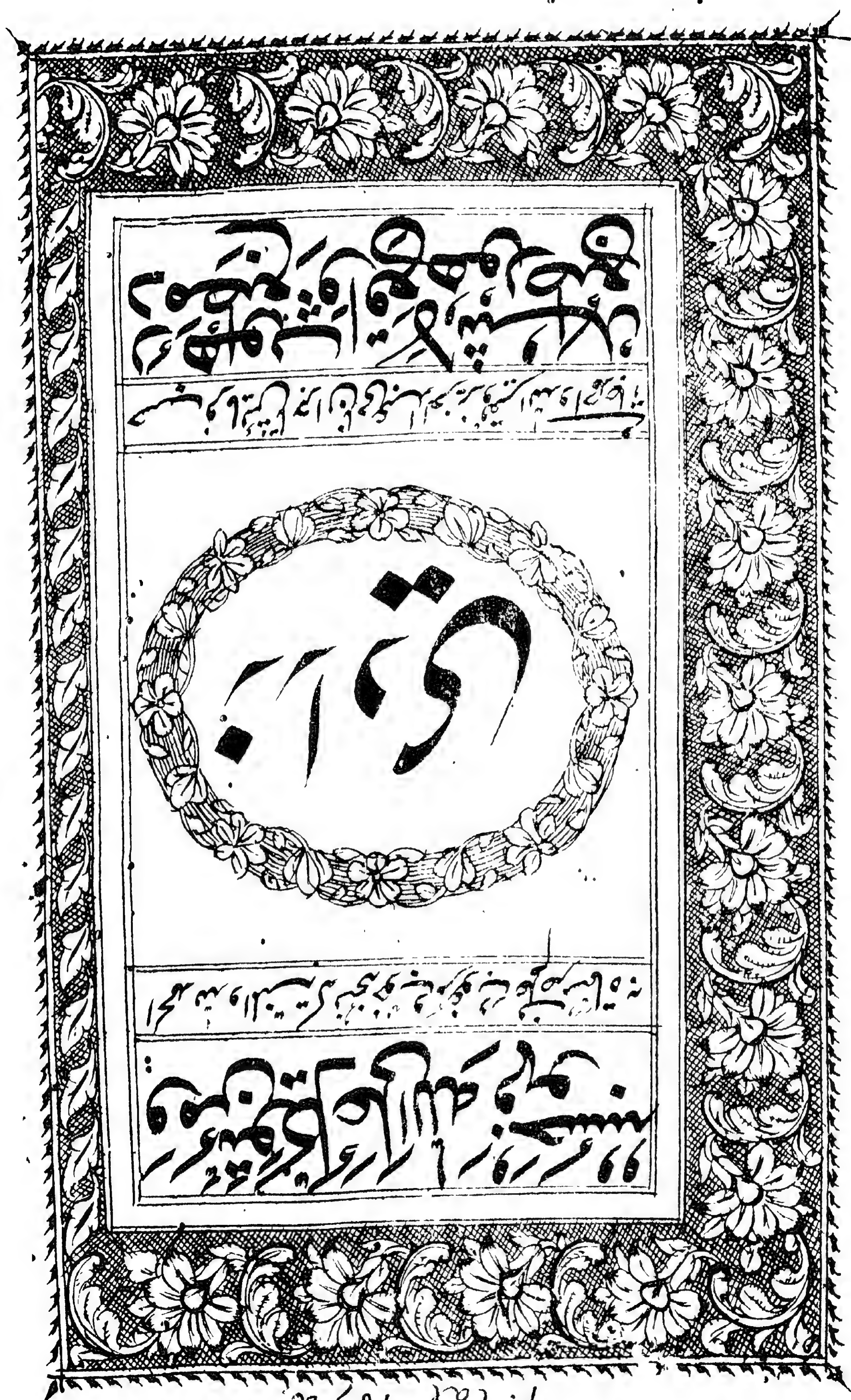
و بُؤس و ماقبل الف همیشه مفتوح باشد اگر حرکت ماقبل الف مخالف گردد
آن الف را بدل کنند بحرفیکه موافق حرکت ماقبل اوست چون قُوتِل و بُویِع
و اُستُبقِی و مضاعف آن باشد که یکحرف اصلی وی مکرر باشد نحو مَدَّ
و فَرَّ و سَبَّ و حَبَّ و صرف صحیح اینجا فرو گذاشته شد بنابر آنکه در
میزان مقدم افتاده است اما صرف مهموز با صرف صحیح برابر باشد مگر
چند جا که ذکر کرده شود **قانون** هر همزه که ساکن باشد و ماقبل او مفتوح
روا بود که او را با الف بدل کنند چون یَأمَن **قانون** هر همزه که ساکن باشد
یا مفتوح و ماقبل او مضموم یا واو مده باشد روا بود که او را با واو بدل
کنند چون یُؤمِن و مَقرُوَّة و یُوَاخِذ **قانون** هر همزه که ساکن باشد
یا مفتوح و ماقبل او مکسور یا یاء مده زایده روا بود که او را بیا بدل کنند
چون [illegible] و خَطِیئَة **قانون** هر همزه که ساکن باشد و ماقبل او
همزه دیگر متحرک همزه ساکن را واجب است که بدل کنند بحرف علت که موافق
حرکت همزه ماقبل است چنانچه آمَن و [illegible] **قانون** هر
همزه که متحرک باشد ماقبل او حرف صحیح ساکن روا بود که حرکت همزه
نقل کرده بماقبل دهند و همزه را حذف کنند چون یَسَل و

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة
والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین بدان اسعدک
الله تعالی فی الدارین که جملهٔ افعال متصرفه و اسمای متمکنه بر چهار نوعست
صحیح و مهموز و معتل و مضاعف اما صحیح آن باشد که هیچ حرف اصلی او
همزه و حرف علت نباشد و عین و لام او از یک جنس نباشد چون قتل و
ضرب و مهموز آن باشد که یک حرف اصلی او همزه بود چون امر و سئل
و قرء و معتل آن باشد که یک حرف اصلی او حرف علت باشد چون وعد
و قال و رمی و حرف علت سه است واو الف یا که مجموع وی وای
باشد و الف همیشه ساکن باشد بی ضغطه چون ما و لا و هرچه متحرک باشد
بصورت الف یا ساکن منضغط باشد آنرا همزه گویند چون رأس

۲



مذهب سیبویه محقق شد [illegible] اقوال [illegible] مذهب [illegible]

فافهم و اگر ترس [illegible] غالب در ظن [illegible] تسکین آن [illegible] کلامش اگر تصریح [illegible] نقلت [illegible] الیاء [illegible] کلمه [illegible]

علما نباشد غالب [illegible] موافق باشد و در [illegible] اصطلاحیه یعنی جاء را اجرا [illegible] کلمه و [illegible]

خلیل با مذهب سیبویه [illegible] تغییر گردانیم [illegible] تحقیقه [illegible] اذا اجتمعت الهمزتان [illegible] احدیهما [illegible]

سه کالی شده باشد مجهول [illegible] قانون اجتماع الهمزتین [illegible] خلیل [illegible]

چنانچه [illegible] سیبویه [illegible] باشد [illegible] لیکن [illegible] الاستدلالات [illegible]

اختیار [illegible] خلیل موافق مذهب [illegible] مقبل مر دوم آنکه [illegible] واو [illegible]

کلام [illegible] جمع الف [illegible] اوّل [illegible] واو و یا [illegible] الف جمع [illegible] همزه واقع [illegible]

خلیل باشد [illegible] مقبل مر سیوم آنکه [illegible] نقل [illegible] بدل کنند [illegible]

فتحه [illegible] سیوم جا الف [illegible] کسره آن همزه [illegible] آنکه همزه [illegible] لیکن [illegible]

همزه بدل کنند چون [illegible] واقع [illegible] شده باشد [illegible] میان الفین [illegible] دوم آنکه در مفرد [illegible]

و در مفرد [illegible] همزه [illegible] گردانند بعده آن همزه [illegible] خطایا و خطیئه [illegible] واو [illegible]

انفتاح ما قبل با الف منقلب گردانند [illegible] همزه نباشد [illegible] مفرد [illegible] جمع [illegible]

منصوری می شود یکی آنکه [illegible] باشد لیکن [illegible] بدل کنند [illegible] همزه [illegible] اصل [illegible]

صلایا و صلاءة [illegible] سیوم [illegible] صورت آن همزه با واو [illegible] مفرد [illegible] اصل [illegible] مقدم [illegible]

در چهارم جا افتد و درین یک صورت [illegible] اختلاف [illegible] چنانچه [illegible] مولانا

به اوی یا در جمع [illegible] و تنوین دارند علی [illegible] شده [illegible] العلیه

و یا را حذف کنند [illegible] حرکت [illegible] می آید [illegible] منعکس شده [illegible] تمام شد [illegible]

[illegible] بوده [illegible] اعلال [illegible] کاتبه [illegible] آمین

غلام احمد غفر الله الصمد

تمام شد

مخالف است چنانکه مذکور شد میگوییم که تحصیل کرده یکی از اول مذهب خود بیان کرده باشد در قول دیگر پیروی علماء دیگر کرده باشد
چنانچه میر سید شریف در حاشیه [illegible] گفته است دلالة طبعی غیر لفظی موجود نیست که مذهب خود بیان کرده است

[illegible]

الا انه یجوز السکون ایضاً فی المستقبل نحو یخصمون و در اسم فاعل
و اسم مفعول مضموم کنند للاتباع چنانچه مُقُتّلون و در باب تفعّل و تفاعل
چون بجای فاء کلمه طاء افتد و یا ثاء روا بود که او را ساکن کنند

و بعده ادغام کنند و الف وصل در اول
آورند چنانچه اِطَّهَّر و اِثّاقل

حاشیهٔ متعلق صفحه	حاشیهٔ متعلق صفحه
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

او الابانة نحو اظّلم واظلم واطّلم ومع الصاد الابانة والادغام
بقلب التاء صادا لا غير نحو اصّطبر واصبر وكذلك مع الضاد
نحو اضطرب واضرب وقد حكي اطّجع في اضطجع وچون
بجای فاء کلمه در باب افتعال دال و ذال و زاء باشد روا باشد که تا را بدال
بدل کنند لكن مع الدال الادغام نحو ادّعى اصله ادتعى
ومع الذال الابانة والادغام بقلب احدهما الى الآخر نحو اذدكر
واذّكر وادّكر وكذلك مع الزاء الابانة
والادغام بقلب الذال الزاء نحو ازدان وازّان ولكن لا يجوز
فيه ادّان وچون ثاء باشد ادغام بايد كرد بقلب احدهما الى الآخر
نحو اثّار واتّار ولا يجوز الاظهار وچون سين باشد
اظهار وادغام بقلب الثانية الى الاولى روا بود نحو استمع و
اسّمع ولا يجوز اتّمع بقلب السين تاء وچون بجای عين كلمه
در باب افتعال تاء فتد یا صاد اظهار وادغام روا بود و در فاء
فعل ماضی عند الادغام فتحه وكسره روا بود چون اقتتلوا وقتّلوا
وقِتّلوا وخصّموا وخِصّموا وهمچنین در فعل مستقبل

الاحتياج اليها ولام كلمه وا از حركت ضمه دادند بعده ادغام كردند مذ

قانون هرجا كه دو حرف ساكن بهم آيند بر غير حد خود اول ايشان مد

نباشد آخر حرف را حركت بايد داد والاصل فيه الكسر وغيره بعارض

كالضم في واو الجمع نحو يغزون والفتح في الم الله وجاز الاوجه

الثلثة في نحو مد الكسر لانها الاصل والفتح لخفتها والضم للاتباع

الا اذا القيه ضمير الغايب والغايبة فحينئذ الضم في الاول

نحو مده والفتح في الثاني نحو مدها على الاكثر وليس هذا

الا على وجه واحد وجاء مده بالكسر على القليل بدانكه احكام

ادغام بسيار است اگر مفصل يادكرده شود اين مختصر احتمال نتواند كرد بنابران

فروگذاشته شد ثم اعلم ارشدك الله تعالى ان تاء الافتعال مختص باحكام

لا تنطوي تحت ما ذكرناه والحاجة الى بيانها ماسة كلية فافردناها

بالذكر بدان اسعدك الله تعالى سعادة كه چون بجاى

فاء كلمه در باب افتعال يكى از حروف مطبقه افتد وهي الصاد

والضاد والطاء والظاء تا را بطا بدل كنند لكن مع الطاء

الادغام لا غير نحو اطلب ومع الظاء الادغام بقلب احدهما الى الآخر

٢٨

جاز الادغام والاظهار بخلاف نحو مرمیٌ مما کان اولهما ساکنا وجب

الادغام بدانکه هرجا دو حرف از یک جنس بهم آیند در ایشان

یکی از سه طریق تخفیف کنند یا بادغام چنانکه گفته شد و یا بالحذف

واین بر دو نوع است سماعی چنانچه ظِلت که در اصل ظَلِلت بود و قیاسی

چنانچه در مانند تنزّل که در اصل تتنزّل بود و یا بالابدال واین نیز بر دو

نوع است سماعی چنانچه وقد خاب من دسّیها که در اصل دسّسها بود و قیاسی

چنانچه در مانند شیراز که در اصل شرّاز بود و دیماس که در اصل

دمّاس بود و دیوان که در اصل دوّان بود و در مانند تقوی که در اصل

تقوو بود ادغام نکردند لان الابدال مقدّم علی الادغام و یمدّ که در اصل

یمدُدُ بود حرکت دال اول را نقل کرده بماقبل دادند پس دال اول را در دال دوم

ادغام کردند یمدّ شد قانون هرجا که دو حرف از یکجنس بهم آیند و

ماقبل ایشان حرف ساکن بود حرکت حرف اول نقل کرده بماقبل باید داد

چنانچه یمدّ و یظلّ که در اصل یمدُدُ و یظلَلُ بود حرکت حرف اول را بماقبل دادند و

عین کلمه را در لام کلمه ادغام کردند یمدّ و یظلّ شد مُدّ در اصل اُمدُد

بود حرکت دال اول را بماقبل دادند و همزه را حذف کردند لعدم

وطوی یطوی طیاً الخ فبقی العین سالمة واعل اللام کما تری اما آیة
وراية شاذ است صرف المضاعف مدّ یمدّ مدّاً الخ

مدّ در اصل مدد بود دال اول را ساکن کردند و در دال دوم ادغام کردند مدّ شد

قانون هر جا که دو حرف متحرک از یک جنس بهم آیند بر سبیل لزوم یا از
مخرج متقارب باشند و یا اول ایشان ساکن بود و دوم متحرک و یکی از
ایشان زائده برای الحاق نباشد و ماقبل ایشان حرف مدغم
نباشد و یکی از ایشان مبدل نباشد و کلمه از اشتباه ایمن باشد آنگاه اول
را در دوم ادغام باید کرد چنانچه ذبّ و ربّ و سبّ و لبّتْ
و عبدتّ و در مددٌ و سببٌ ادغام نکردند زیرانچه کلمه ایشان از اشتباه
ایمن نیست و در قوول ادغام نکردند زیرانچه اول ایشان مبدل است
و در مددن و قررن ادغام نکردند زیرانچه حرف دوم متحرک نیست
و در قعدد و شملل ادغام نکردند زیرانچه دوم حرف زائد است برای
الحاق و در حببّ ادغام نکردند زیرانچه ماقبل ایشان حرف مدغم است
و در تنزّل ادغام نکردند زیرانچه اجتماع این دو حرف بر سبیل لزوم
نیست و در احیی مما کان احدهما مبدلا وهما متحرکان ※

٢٦

در طرف نیست ودر هُوَ ویَدْعُو بسلامت ماند زیرا که اسم متمکن
نیست وبدانکه توسط حرف ساکن زائد میان ضمه وواو جمع مانع اعلال نیست
ودر وحدان مانع اعلال است تقول دُلِيٌّ وعِصِيٌّ في جمع دَلْو وعَصًا بالاعلال
تقول عَتَوَ عُتُوًّا بالتصحيح وروا بود که فاء کلمه را اتباع عین
کلمه کنی فتقول عِصِيٌّ ودِلِيٌّ اما در حُوٌّ جمع اَحْوَى بسلامت ماند زیرا که
واو زائده نیست بلکه عین کلمه است ومن باب الافعلال اِرْعَوَى
يَرْعَوِي اِرْعِوَاءً فهو مُرْعَوٍ الخ اِرْعَوَى در اصل اِرْعَوَوَ بود
دوم را الف کردند وادغام نکردند لان الابدال مقدم على الادغام فلذلك
تقول قَوِيَ يَقْوَى دون قَوَّ يَقُوُّ ودِيوَان دون دِوَّان ومن باب الاستفعال
اِسْتَدْعَى يَسْتَدْعِي اِسْتِدْعَاءً الخ وعلى هذا القياس صرف اللفيف المفروق
فاء فعل او را با معتل فاء قیاس باید کرد ولام فعل او را با معتل لام قیاس باید کرد
چنانچه وَقَى يَقِي وِقَايَةً الخ اما در لفیف مقرون لام کلمه او را با معتل لام قیاس
باید کرد وعین کلمه او را اعلال نباید کرد تحرزًا عن توالي
الاعلالين الا في نحو طَيٌّ ولَيٌّ مما اجتمع فيه الواو والياء
وتقدم احدهما بالسكون كما تقدم تقول حَيِيَ يَحْيَى حَيَاةً

٢٥

لا تعل ومن مهموز الفاء والناقص الى يولى ايلاء فذلك مولى

الا مهملا والنهي عنه لا تول ومن مهموز العين اثنى يثنى اثناء فهو مثنى و كذلك

آرى يرى اراءة فهو مرى وارى يرى اراءة فذاك مرى الامر

ار والنهي عنه لا تر على نقل حركة الهمزة التي تقابل العين الى

ما قبلها وحذف الهمزة ومن باب التفعيل يحيى يحيى تحية الخ

ومصدر این باب از ناقص و مهموز اللام بر وزن تفعلة می آید چنانچه تحیة

و برئة وتسمية ومن باب المفاعلة ناجى يناجى مناجاة الخ

من باب الافتعال اعترى يعترى اعتراء الخ ومن باب الانفعال انقضى

ينقضى انقضاء الخ ومن باب التفعل تبنى يتبنى تبنيا الخ تبنى

در اصل تبنو بود واو را بیا بدل کردند و ضمه ما قبل او را بکسره بدل کردند تبنی

شد **قانون** هر واو که در آخر اسم متمکن بطرف افتد و ما قبل او مضموم

باشد آن واو را بیا بدل کنند بعده ضمه ما قبل او را بکسره بدل کنند زیرا که هر یا که

در طرف باشد و ما قبل او مضموم باشد ضمه را بکسره بدل کنند چنانچه تمشی

و تجنی و تبنی شد بعده اعلال قاضی کردند تبن شد و مثله

قلنس فی جمع قلنسوة و ادل جمع دلو و در قلنسوة بسلامت ماند زیرا که

ساکن بود و یکی از ایشان بدل از چیزی نباشد و آن کلمه تصغیر وزن افعل نباشد
آن واو را یا کنند و یا در یا ادغام کنند و اگر ما قبل ایشان ضمه باشد آن را
بکسره بدل کنند چنانچه مَرْمِيٌّ و سَيِّدٌ و اَيَّامٌ و در بُوَيْعٌ و دِيْوَانٌ
واو را یا نکردند زیرا که واو بدل است از الف در اول و یا بدل است
از واو در دوم و در اُسَيْوِدٌ ادغام نکردند زیرا که تصغیر اَسْوَدُ
است که بر وزن افعل است اما حَيْوَةٌ و ضَيْوَنٌ شاذ است صرف
الماضي رَاٰى رَاَيَا الخ مجهوله رُئِيَ رُئِيَا الخ مستقبل معروف
يَرٰى الخ مجهول يُرٰى الخ مستقبل معروف با نون ثقيله يَرَيَنَّ الخ
مجهول يُرَيَنَّ الخ امر غايب معروف لِيَرَ لِيَرَيَا لِيَرَوْا الخ مجهوله
لِيُرَ الخ امر حاضر معروف رَ رَيَا رَوْا الخ امر متکلم لِاَرَ لِنَرَ
امر حاضر بنون ثقيله رَيَنَّ الخ نهی غايب معروف لَا يَرَ الخ و علی هذا
القياس المجهول اسم فاعل رَاءٍ الخ اسم المفعول مَرْئِيٌّ الخ
و اعلال دیگر از آنچه در پیش یاد کرده شده است بیرون آید بعد تأمل
کرده شود ان شاء الله تعالی و ابواب منشعبه را هم برین قیاس باید کرد
فمن باب الافعال اَعْلٰى يُعْلِي اِعْلَاءً فهو مُعْلٍ و الامر منه اَعْلِ و النهی عنه

٢٣

هم نقض ... جواب از ... که یکی از ایشان بدل از غیری نباشد مسلّم است کما لایخفی

زیرا که مصدر برین وزن از ناقص مختص ست بیا الا نادرا چنانچه
حِمَایَةً وسِرَایَةً ودِرَایَةً وهِدَایَةً ووِلَایَةً ورِعَایَةً وغیر ذلک
پس آنچه بواو آید واو را بیا بدل کنند تا در صورت مختلف نباشد فهذا کما
قال بعضهم فی کَیْنُونَة که در اصل کونونة بود واو را بیا بدل کردند
زیرا که این وزن در مصدر اجوف یائی غالب آمده ست چنانچه
قیلولة وبینونة وغیر ذلک فما جاء بالواو ابدل واو بیا مستقبل
معروف با نون ثقیله یَدْعُونَّ الخ مجهول یُدْعَیَنَّ الخ در اصل
یَدْعُونَ یَدْعُونَنَّ بوده ست واو الف گشت وبیفتاد چون نون
تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط شد دو ساکن بهم آمدند واو و
نون مدغم واو را ضمه دادند یَدْعُونَّ شد قانون هر جا که دو ساکن
بهم آیند در غیر حد خود اول ایشان واو جمع باشد و حرکت ما قبل او مخالف
او گردد آنرا ضمه باید داد چنانچه ادعوا الله ولا تخشوا النّاس
تَدْعِینَّ در اصل تَدْعُوِینَ بود واو الف گشت وبیفتاد تَدْعِینَ
شد چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط
شد بعده دو ساکن بهم آمدند یا و نون مدغم اول ایشان مده نبود

در اصل دُعُوُو بود حرکت واو نقل کرده بما قبل دادند بعده التقای ساکنین شد
میان هر دو واو واو اول را حذف کردند دُعُوا شد واو را بیا بدل کردند
زیرا آنچه در حکم وسط است زیر آنچه ضمیر مرفوع متصل در حکم جزو کلمه است
پس آنچه پیش ازو باشد در حکم وسط باشد دلیل بر آنکه ضمیر مرفوع بمنزله
جزو کلمه است که چون ضمیر منصوب متصل بدو لاحق میشود فصل میان
ضمیر مرفوع متصل و میان او درست نبود چون مستقبل معلوم
یدعو یدعوان یدعون الخ جمع مذکر و مؤنث هر دو بیک طریق
آیند الا ان الواو ضمیر فی جمع المذکر ولام الکلمة فی المؤنث
فوزن الاول یفعون ووزن الثانی یفعلن وهو یدعی له
یدعیان الخ یدعیان در اصل یدعوان بود واو را یا کردند
یدعیان شد قانون هر واو که در کلمه ثالث باشد چون رابع گردد
مضاعدا و حرکت ما قبل او مخالف او نباشد واو را بیا بدل کنند چنانچه
یدعیان فی یرضیان اعلیت فاغزیت واستعلیت
ومعلیان ومستعلیان ودر عداوة واو را بیا بدل نکردند
زیرا آنچه ما قبل او متحرک نیست اما شکایة محمول است بر حکایة وغیر ذلک

او مکسور گردد و در یکی ازین پنج مواضع افتد آنرا یا بدل کنند اول
آنکه هر واوی که ساکن مظهر و ما قبل او مکسور بود چنانچه میزان [illegible]
دوم آنکه لام کلمه بود و ما قبل او مکسور چنانچه دُعِيَ و دُعِيَتْ و رَضِيَ
و رَضِيَتْ و داعِيَة و راضِيَة سیوم آنکه هر واوی که در مصدر بود
و ما قبل او مکسور و در فعل بسلامت نمانده باشد چنانچه قام قِیامًا و در
قاوَمَ قِواما بسلامت ماند زیرا که در فعل سلامت مانده است اما
حَالَ حِوَالا شاذ است چهارم آنکه در جمع باشد و در وحدان او بسلامت
نمانده باشد چنانچه دِیار و تِیَرة جمع دار و تارة و در طِوال جمع طویل
بسلامت ماند زیرا که در وحدان او سلامت مانده است پنجم آنکه
هر واوی که در جمع باشد و در وحدان ساکن بود و بعد آن واو الف جمع باشد
چنانچه حِیاض جمع حوض اما ثِیَرة جمع ثور شاذ است اُدْعُ در اصل
اُدْعُو بود واو را حذف کردند اُدْعُ شد قانون هر واو که و یا که
بر طرف باشد در حالت جزم و وقف واو و یا ساقط شود چنانچه لم یدعُ و
لم یرم و لم یخش و اُدْعُ و اِرْمِ و اِخْشَ صرف ماضی معلوم
دَعَا دَعَوَا دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنَ الخ دَعَوْا در اصل

[illegible marginal notes]

تناول والنهي عنه لا تتناول وعلى هذا القياس ضرب ناقص

واوی دعا یدعو دعاء ودعوة ودعوة ودعوة

فهو داع ودعي يدعى دعاء فذاك مدعو الامر منه ادع

والنهي عنه لا تدع دعاء در اصل دعاو بود واو را بهمزه بدل کردند

دعاء شد قانون هر واوی و یائی که بعد الف زائد در طرف افتد

و یا در حکم طرف آنرا بهمزه بدل کنند چنانچه دعاء وعداءة و

سقاء وسقاءة و در عداوة وسقاية بسلامت ماند زیرا که نه در

طرفست و نه در حکم طرف و در رائ جمع راية بسلامت ماند

زیرا که ماقبل او الف مبدل است زائده نیست یدعو در اصل

یدعو بود واو را ساکن کردند یدعو شد قانون هر واوی و

یائی که بر طرف باشد مضموم یا مکسور و ماقبل او نیز مضموم یا مکسور آنرا

ساکن کنند و حرکت او را حذف کنند چنانچه یدعو و یرمی و داع

و رام و لن یدعو و لن یرمی واجیبوا داعی الله ساکن

نکردند زیرا که نه مضموم است و نه مکسور دعی در اصل دعو بود

واو را یا کردند دعی شد قانون هر واوی که ماقبل

۱۸

[illegible marginal notes]

اختتّ والنهی عنه لا تختتّ اسم فاعل و اسم مفعول هر دو بر یک صورت مفتعل

آیند الا آن اسم الفاعل مُفتعِل بکسر العین واسم المفعول

بفتح العین و من باب الانفعال انقاد ینقاد انقیادا فهو

مُنقاد الامر منه انقد والنهی عنه لا تنقد و من باب

الاستفعال استعان یستعین استعانة فهو مستعین و استُعین

یستعان استعانة فذاک مستعان الامر منه استعن و

النهی عنه لا تستعن ما استحوذ یستحوذ شاذ است و در ابواب

دیگر اجوف اعلال نیافته چنانچه من باب التفعیل حوّل یحوّل تحویلا

فهو محوِّل و حُوِّل یحوَّل تحویلا فذاک محوَّل الامر منه حوِّل

والنهی عنه لا تحوّل و من باب التفعّل تحوّل یتحوّل تحوّلا فهو متحوِّل

و تُحُوِّل یُتحوَّل تحوّلا فذاک متحوَّل الامر منه تحوّل والنهی عنه

لا تحوّل و من باب المفاعلة ناول یناول مناولة فهو مناوِل و

نوول یناول مناولة فذاک مناوَل الامر منه ناول والنهی

عنه لا تناول و من باب التفاعل تناول یتناول تناولا فهو

متناوِل و تنوول یتناول تناولا فذاک متناوَل الامر منه

الهمزة المكسورة ياءً مفتوحة فصار خطايئ فقلبت الياء
الثانية الفاً لتحركها وانفتاح ما قبلها فصار خطايا كما
هو القياس في نحو مطايا واين قول سيبويه است اما بر قول خليل قلب
كردند همزه را بجاى يا بردند ويا را بجاى همزه آوردند ففعل به ما
فُعِل في مطايا واعلال ديگر از انچه ياد كرده شد اجوف واو
خاف يخاف وهاب يهاب وطال يطول همبرين قياس
بايد كرد وكذا ابواب منشعبه چنانچه باب افعال اغاث يغيث اغاثة
فهو مُغيث واُغيث يُغاث اغاثة فذاك مغاث الامر منه
اَغِث والنهي عنه لا تُغِث اما اَخْيَل واَغْيَم ولمنذا اين شاذ است
اما اغاثة در اصل اغواثا بود حركت واو نقل كرده بما قبل دادند و
واو را الف كردند بعده دو ساكن بهم آمدند اول را حذف كردند و
عوض او تا در آخرش فرا آوردند اغاثة شد **قانون** هر حرفي
كه در مصدر ساقط شود بغير التقاء تنوين عوض او تا در آخرش در
آوردند حيث عدة وسعة واغاثة واستغاثة فاما من
باب الافتعال اختار يختار اختيارا فهو مختار الامر منه

احق بالحذف اما مثل مضيوفة ومخيوط شاذ است
ومن مهموز الفاء اب يأوب اوبا فهو آئب الامر منه
اُب والنهي عنه لاتأب ومن معتل العين ومهموز اللام
جاء يجيئ جيئا ومجيئا فهو جاءٍ وجيئ يجاء جيئا فذاك مجيئ
الامر منه جئ والنهي عنه لاتجئ جاءٍ در اصل
جائئ بود ودرين دو قول است اول آنكه يا را همزه بدل كنند
كما تقدم بعده دو همزه متحرك بهم آمدند يكى ازيشان مكسور
بود دوم را بيا بدل كردند كما تقدم پس اعلال قاض كردند
جاءٍ شد واين قول سيبويه است دوم آنكه عين كلمه را قلب
بجاى لام كلمه بردند كراهة لاجتماع الهمزتين
واين قول خليل است بعده اعلال قاض كردند جاءٍ
فعلى هذا نحو خطايا كان في الاصل خطائئ على وزن
فعائل كما هو القياس في جمع فعيلة ثم قلبت
الياء همزة فصار خطاءء كما تقدم فاجتمع الهمزتان
فقلبت الهمزة الثانية ياء كما تقدم فصار خطائي فقلبت

بود و بعده حرف ساکن نباشد آنرا بهمزه بدل کنند چنانچه اوائل و بوائع

و در معایش و معاون بسلامت ماند زیرا نچه پیش از الف حرف

علة نیست بدانکه تقدم حرف علة شرط در اعلال حرف اصلی است

اما در زائده شرط نی وکذلك تقول اساود فی جمع اسود و صحائف

و عجائز فی جمع صحیفة و عجوزة و در طواویس سلامت

ماند زیرا نچه بعد او حرف ساکن است الیائی منه باع یبیع

بیعا فهو بائع و بیع یباع بیعا فذاك مبیع الامر منه

بع والنهی عنه لا تبع مبیع در اصل مبیوع بود حرکت یا نقل کرده

بما قبل دادند کما تقدم بعده ما قبل یا را بکسره بدل کردند برای [illegible]

یا و کذلك هر یائی که ساکن شد و بجای عین کلمه افتد ما قبل او مضموم

باشد ضمه آن را بکسره بدل کنند از برای محافظت یاء

چنانچه بیض و قسمة ضیزی اما در مانند طوبی ضمه را بکسره بدل

نکردند للفرق بینه و بین فعلی پس دو ساکن بهم آمدند [illegible]

حذف کردند پس واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند

مبیع شد و قیل دوم را حذف کردند لان الزائدة

برای موافقت فعل اگرچه مانع تمام بود و در أسود وأبیض
بسلامت ماند زیرا انچه اسم بر وزن افعل اند و در احیی و استحیی
واستهوی بسلامت مانده است زیرا انچه لام کلمهٔ ایشان
را اعلال شده است و در اجلوّذ بسلامت ماند زیرا انچه
ما قبل او ساکن مدغم است نظیر نیست و در قاول و تقاول
اعلال نکردند زیرا انچه ما قبل او قابل حرکت نیست و در أعوذ
واستعوذ بسلامت ماند زیرا انچه در اصل بسلامت مانده
است فلذلك تقول اعار علی قول من تقول عار و
اعور علی قول من یقول عور قائل در اصل قاول بوده است
واو را بهمزه بدل کردند قائل شد قانون هر واوی و یایی
که بعد از الف اسم فاعل باشد و در اصل بسلامت نمانده باشد
آنرا بهمزه بدل کنند چنانچه قائل و بایع و در مقاول و
مبایع بسلامت ماند زیرا انچه در اصل بسلامت مانده است
وکذلك تقول عائر دعاور علی اختلاف القولین و
کذلك هر واوی و یایی که بعد از الف مفاعل افتد نه حرف علت

[illegible]

یقال در اصل یقول بود [illegible] حرکت واو را نقل کرده بماقبل
دادند واو را بالف بدل کردند یقال شد قانون هر واو
و یای که مفتوح باشد و در غیر فعل تعجب بجای عین کلمه افتد و بین
الساکنین لزوما تحقیقا او تقدیرا نیفتاده باشد و لام کلمه را
اعلال نشده باشد و در اصل سلامت نمانده باشد و کلمه اسم
بروزن افعل نباشد و ماقبل او حرف ساکن [illegible] قابل
حرکت بود حرکت او را بماقبل دهند واو و یا را الف گردانند
چون یقال و یباع و اعان و استعان و معان و
مستعان و اما در ما اقوله تعلیل نکردند زیرا انچه فعل تعجب
است و در خلوة و حلیة اعلال نکردند زیرا انچه بجای عین
کلمه نیفتاده اند و در احوال و اقوال و تقوال و مقوال
اعلال نکردند زیرا انچه بین الساکنین لزوما تحقیقا افتاده است
و در مقول اعلال نکردند زیرا انچه در اصل مقوال بوده است
اما در یقلن و لم یقل اعلال کردند زیرا انچه سکون لام عارضیست
و لاعبرة به و اما در اغاثة و استغاثة اعلال کردند

ان شاء الله تعالی قیل در اصل قُوِلَ بود حرکت واو نقل کرده

بماقبل دادند پس واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا

بدل کردند قیل شد قانون هر واوی و یایی که مضموم یا مکسور

در فعل متصرف و ما یتعلق به متوسط بود و یا در حکم توسط در اصل

سلامت مانده باشد و ماقبل او مفتوح نباشد حرکت او نقل کرده

بماقبل دهند چون قیل و بیع و یقول و یبیع و تعزین

و ترمون و مقول و مقیل در ادؤر و اعین [illegible]

زیرا که نه فعل است و نه متعلق بدو و در یری و یرمی و یدعو

حرکت واو و یا بماقبل ندادند زیرا که در طرفست و در [illegible]

و یحیی و یحیی و یستحیی حرکت واو و یا بماقبل ندادند زیرا که

در اصل بسلامت مانده است و در قوی حرکت واو را بماقبل

ندادند زیرا که ماقبل او مفتوح است الا آنکه در ماضی مجهول اگر

حرف علة مکسور و ماقبل او مضموم نقل حرکت لازم نیست بلکه

حذف حرکت و اشمام نیز رواست تقول فی قیل قیل و

قول و فی بیع بیع و بوع و در غیر او لازم است چنانچه

[illegible]

[illegible]

اول ایشان مده بود نخستین را بیفکنند چنانچه قُلْنَ وَيَقُلْنَ وَلَمْ يَقُلْ

يَقُلْ وَبِعْ وَبِعْنَ [illegible] وَلَمْ يَبِعْ وَدَعَتْ وَرَمَتْ

[illegible] دو حرف علة ساکن بهم آیند عَلَى نَحْوِ مَا ذَكَرْنَا

اول [illegible] دوم [illegible] اصلی را حذف باید کرد زیرا که

زایده علامت است وَالْعَلَامَةُ لَا تُحْذَفُ وبعضی گفته

اند دوم را حذف باید کرد لِأَنَّ الزَّائِدَةَ أَحَقُّ بِالْحَذْفِ

فَعَلَى هَذَا الْمَحْذُوفُ مِنْ نَحْوِ مَقُولٍ وَاوُ مَفْعُولٍ وَعِنْدَ

الْأَوَّلِ عَيْنُ الْكَلِمَةِ و بدان که حرکت عارضی در حکم سکون

است و حرکت عارضی آن بود که حرف متحرک مستحق سکون

باشد بنا بر ضرورت متحرک کرده باشند وَلِهَذَا تَقُولُ قُلِ الْحَقَّ

وَبِعِ الثَّوْبَ وَدَعَتَا بِخِلَافِ لَمْ يَقُولَا لِأَنَّ الْجَزْمَ

وَاقِعٌ عَلَى النُّونِ دُونَ اللَّامِ وَكَذَلِكَ قُولَا لِأَنَّ الْبِنَاءَ

تَبِعَ إِعْرَابَ الْمُسْتَقْبَلِ أَمَّا قُولَنَّ مَحْمُولٌ عَلَى قُولَا

لِمَا تَقَدَّمَ و در دَعَوُا اللهَ وَقُلِ الْحَقَّ حذف نکردند آخر کلمه را

حرکت دادند زیرا که اول ایشان [illegible] نیست وسیاتی حکمه

[illegible]

چنانچه اعلال طاءِ لزوماً یا جوازاً شاذ است قُلن که در
اصل قَوُلن بوده است نقل کرده از قَوُلن به قُوْلن آوردند
واو حرف ضعیف بود ضمه بر واو دشوار داشتند نقل کرده
بما قبل واو نهادند واو را بیفگندند قُلن شد سوال چرا نقل کرده
از قَوُلن به قُوْلن آوردند جواب زیرانچه اگر بر اصل خود بماندی
واو الف گشتی و بیفتادی دلیل نبودی بر حذف او و کذلک
بِعْنَ که در اصل بَیَعْنَ بوده است نقل کرده از بَیَعْنَ به بِیْعْنَ آوردند
حرکت یا نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل دو
ساکن بهم آمدند اول را حذف کردند بِعْنَ شد او تقول واو یا
الف گشتند و بیفتادند و ما قبل حرف علت در قُلن مضموم کردند
در بِعْنَ مکسور قانون دیگر هر واو و یائی که در ماضی ثلاثی
مجرد الف گردد بنشیند حرکت ما قبل او را موافق او گردانند
اما در خِفْن حرکت واو به ما قبل دادند واو را با الف بدل نکردند
بر خلاف قیاس سوال واو را چرا بیفگنند جواب
از برای آنکه هر جائی که دو ساکن بهم آیند بر غیر حد خود.

[illegible]

و مصیربة تصغیر از آن مضروب و مضروبة است مضیرب و مضیربة اسم مکبر بود

چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء التصغیر

در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو

را بیا بدل کردند مضیریب و مضیریبة شد لم یضرب در اصل یضرب بود چون لم جازمه

در اولش در آوردند آخرش را جزم کردند علامة جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه

سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نگردد در دو صیغه زیرا که مبنی است

والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه و همچنین است جحد مجهول لا یضرب در اصل یضرب

بود چون لاء نفی در اولش در آوردند آخرش را هیچ نکرد بلکه معنی مثبت را منفی ساخت

لا یضرب شد لن یضرب لن یضربا الی آخره در اصل یضرب یضربان الخ بود چون

لن ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کردند علامت نصبی ظهور فتحات شد در سه

صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نشد در دو صیغه زیرا که مبنی

است والمبنی ما لا یتغیر آخره باختلاف العوامل علیه لن یضرب شد الخ اضرب اضربا اضربوا

الخ در اصل تضرب تضربان الخ بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف

ساکن یافتند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل مکسوره در اولش در آوردند آخر

همان یا بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد در یک صیغه و سقوط

نونات اعرابی شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره

بدخول العوامل علیه با نون ثقیله اضربن اضربان اضربن اضربن اضربان اضربنان با نون

خفیفه اضربن اضربن اضربن اضربن و اضربن در اصل اضرب بود چون نون ثقیله و خفیفه

هر دو متصل شد ما قبل نون مبنی بر فتح گشت اضربن و اضربن شد اضربان در اصل اضربا

و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند ضُوَیْرِبٌ

شد ضاربة ضاربتان ضاربات ضوارب جمع تکسیر از آن ضاربة است ضاربة

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آن را

بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف

جمع تکسیر در آوردند تاء وحدان را حذف کردند ضوارب شد و تنوین تمکن را برای منع

صرف نیز حذف کردند ضوارب شد ضُرَّب جمع تکسیر از آن ضاربة است ضاربة

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند

ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند بعده الف و تاء وحدان را حذف کردند ضُرَّب شد

ضُوَیْرِبَة تصغیر از آن ضاربة است ضاربة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را

مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قبل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند

سوم جا یای تصغیر در آوردند ضویربة شد مضروب مضروبان مضروبون مضروب

در اصل یُضْرَبُ بود یُضْرَبُ فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول

را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و عوض او میم مفتوحه بضم عین کلمه در آوردند

و ضمه را دراز کردند تا از و واو ظاهر شود و در آخرش تنوین تمکن در آوردند برای علامت

اسمیت مضروب شد مضاریب جمع تکسیر از آن مضروب و مضروبة است مضروب

و مضروبة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح

بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بابعد الف جمع

تکسیر بود آن را کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آن را بیا بدل کردند و تاء وحدان را

حذف کردند تنوین تمکن را بواسطهٔ منع صرف حذف کردند مضاریب شد مُضَیْرِب

بود ثالث و رابع را نیز فتحه دادند و الف وحدانرا حذف کردند عوض آن تا متحرک
آخرش در آوردند ضربة شد ضرائب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر در آورند و الف وحدانرا
حذف کردند ضراب شد ضرب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثالث
را مشدد ساخته حرکت فتحه دادند و الف وحدانرا حذف کردند ضرّب شد ضرّب
جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا حذف
کردند ضرب شد ضربا جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند ثالث و رابع را فتحه دادند الف
ممدوده در آخرش در آوردند و الف وحدانرا حذف کردند ضرباء شد ضربان جمع تکسیر
از ان ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
حرف اول را ضمه دادند ثالث را ساکن ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده
الف وحدانرا حذف کردند ضربان شد ضراب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و
ثالث را فتح بعد از ان الف جمع تکسیر در آورده الف وحدانرا حذف کردند ضراب
شد ضروب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را ضمه دادند بعد حرف ثالث واو ساکنه
در آورده الف وحدانرا حذف کردند ضروب ضویرب تصغیر از ان ضارب
است ضارب اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند

[illegible marginal notes]

احسب لتحسب لیحسب لنحسب والنهی عنه لاتحسب لاتحسبا لاتحسبی لاتحسب الظرف
منه محسب محسبان محاسب محیسب ، الالة منه محسب محسبان محاسب محیسب
محسبة محسبتان محاسب محیسبة محساب محسابان محاسیب محیسیب افعل
التفضیل منه احسب احسبان احسبون احاسب واحیسب والمونث منه حسبی
حسبیان حسبیات حسب وحسیبا ضرب در اصل ضربا بود ضربا اسم مصدر بود چون
خواستند که فعل ماضی معلوم سازند حرف اول مفتوح بود ثانی و ثالث را فتح دادند
وتنوین تمکن را حذف کردند برای علامت فعلیت تا از ضربا ضرب شد یضرب
در اصل ضرب بود ضرب فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را
فعل مضارع معلوم سازند یکحرف از حرف اتین مفتوح در اولش در آوردند فا کلمه را
سکون وعین کلمه را کسره دادند و در آخر اعراب رفعی در آوردند تا از ضرب یضرب
شد ضارب در اصل یضرب بود حرف مضارع را حذف کردند فا کلمه را مفتوح کردند بعد از آن
الف علامت اسم فاعل در آوردند و در آخرش تنوین تمکین آوردند ضارب شد ضاربان در
اصل ضارب بود در آخرش الف علامت رفع یا یا ما قبل مفتوح علامت نصب و جر و نون
مکسوره عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو علی اختلاف الاقوال در آوردند
ضاربان شد فی حالة الرفع وضاربین شد فی حالتی النصب والجر ضاربون در اصل
ضارب بود در آخرش واو علامت رفع یا یاء ما قبل مکسور علامت نصب و جر و نون
مفتوحه عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو در آوردند ضاربون شد فیما
الرفع وضاربین شد فی حالتی النصب والجر ضربة جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح

هو العالم علم و علیته و علم یعلم علما فذاک معلوم معلومان معلومون معلومة معلومتان معلومات
معالم معالیم معیلیمة لم یعلم لم یعلم لا یعلم لا یعلم لن یعلم لن یعلم الامر منه اعلم لتعلم
لیعلم لیعلم والنهی عنه لا تعلم لا تعلم لا یعلم لا یعلم الظرف منه معلم معلمان معالم
معیلم والآلة منه معلم معلمان معالم معیلم معلمة معلمتان معالم معیلمة معلام
معلامان معالیم معیلیم افعل التفضیل منه اعلم اعلمان اعلمون اعالم اعیلم والمؤنث
علمی علمیان علمیات علم علیمی **باب فعل یفعل** الفتح کشادن فتح یفتح
فتحا فهو فاتح فاتحان فاتحون فاتحة فتاح فتح فتح فتحا فتحان فتاح
فتوح فویتح فاتحة فاتحتان فاتحات فواتح فتح فویتحة وفتح یفتح فتحا
فذاک مفتوح مفتوحان مفتوحون مفتوحة مفتوحتان مفتوحات مفاتیح
مفیتیح مفیتیحة لم یفتح لم یفتح لا یفتح لا یفتح لن یفتح لن یفتح الامر منه افتح لتفتح لیفتح
لیفتح والنهی عنه لا تفتح لا تفتح لا یفتح لا یفتح الظرف منه مفتح مفتحان مفاتح
مفیتح والآلة منه مفتح مفتحان مفاتح مفیتیح مفتحة مفتحتان مفاتح مفیتحة مفتاح
مفتاحان مفاتیح مفیتیح افعل التفضیل منه افتح افتحان افتحون افاتح افیتح والمؤنث
منه فتحی فتحیان فتحیات فتح فتیحی **باب فعل یفعل** الحسب والحسبان
پنداشتن و شمردن بشمردن حسب یحسب حسبا و حسابا و حسبانا فهو حاسب حاسبان
حاسبون حسبة حساب حسب حساب حسبان حساب حسوب حویسب
حاسبة حاسبتان حاسبات حواسب حسب حویسبة وحسب یحسب حسبا وحسابا
وحسبانا فذاک محسوب محسوبان محسوبون محسوبة محسوبتان محسوبات محاسیب
محیسیب محیسیبة لم یحسب لم یحسب لا یحسب لا یحسب لن یحسب لن یحسب الامر منه

فذاك مضروب مضروبان مضروبون مضروبة مضروبتان مضروبات
مضاريب مضيريب مضيريبة لم يضرب لم يضرب لا يضرب لا يضرب لن
يضرب لن يضرب الامر منه اضرب لتضرب ليضرب ليضرب والنهي عنه لا تضرب
لا تضرب لا يضرب لا يضرب الظرف منه مضرب مضربان مضارب مضيرب
والالة منه مضرب مضربان مضارب مضيرب مضربة مضربتان
مضارب مضيربة مضراب مضرابان مضاريب مضيريب افعل التفضيل
منه اضرب اضربان اضربون اضارب اضيرب والمونث منه ضربى
ضربيان ضربيات ضرب ضريبى باب فعل يفعل النصر ياری كردن
نصر ينصر نصرا فهو ناصر ناصران ناصرون نصرة نصار نصر نصر نصراء
نصران نصار نصور نويصر ناصرة ناصرتان ناصرات نواصر نصر نويصرة
ونصر نصير نصرا فذاك منصور منصوران منصورون منصورة منصورتان منصورات
منصورات مناصير منيصير منيصيرة لم ينصر لم ينصر لا ينصر لا ينصر لن ينصر
لن ينصر الامر منه انصر لتنصر لينصر لينصر والنهي عنه لا تنصر لا تنصر
لا ينصر لا ينصر الظرف منه منصر منصران مناصر منيصر والالة منه
منصر منصران مناصر منيصر منصرة منصرتان مناصر منيصرة منصار
منصاران مناصير منيصير افعل التفضيل منه انصر انصران انصرون
اناصر انيصر والمونث منه نصرى نصريان نصريات نصر نصيرى باب
فعل يفعل العلم دانستن علم يعلم علما فهو عالم عالمان عالمون علمة
علام علم علماء علمان علام علوم عويلم عالمة عالمتان عالمات

ما شاء الله لا قوة الا بالله

فاعل افعال کون و مکان را ستایش که درین اوقات میمنت سمات نسخهٔ مسمیٰ

جامع [illegible]

باهتمام حاجی محمود مهتمم

در مطبع قادری واقع لاهور مطبوع گردید

